



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری  
دانشگاه قرآن و حدیث

پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم حدیث

گرایش نهج البلاغه

عنوان پایان نامه:

**مفهوم تفکر در قرآن و نهج البلاغه**

استاد راهنما:

دکتر سیدمهدی لطفی

استاد مشاور:

حجت الاسلام و المسلمین استاد مهدی مردانی

دانشجو:

حسن منصوری

۱۳۹۳



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقدیم به

تقدیم به اول مظلوم عالم امام امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) و همسر مظلومه اش حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) و به فرزند برومندش یگانه منجی عالم بشریت حضرت بقیه الله اعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که روشنی بخش دلها و امید آینده تمامی مستضعفین عالم است به نیابت از تمامی محبان این خاندان به این امید که تلمذ و ارتزاق از خوان لطفش بر ما مستمر باشد. همچنین تقدیم به پدر و مادر عزیزم که توفیق ورود به این مسیر را مدیون زحمات و ایثارگری‌ها و حمایت‌های ایشان هستیم.

تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن

و حدیث و دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم - شعبه‌ی اصفهان می‌باشد.

## سپاس‌گزاری

حمد و سپاس تنها خدا را سزااست که منشأ هر خیر و برکت و زیبایی است. سلام و درود و صلوات بی پایان بر رسول خدا سفیر صلح و عدالت و اهل بیت پاکش (علیهم السلام) به ویژه ولی خدا امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که واسطه فیض خدا در زمان ماست.

همچنین قدردانی از مسؤولین دلسوز و وظیفه شناس دانشکده علوم حدیث و دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان که این زمینه را برای ما فراهم نمودند تا هرچه بیشتر با معرفت اهل بیت (علیهم السلام) بیش از پیش آشنا شویم و همچنین تشکر و قدردانی از همه اساتید بزرگواری که از ابتدا با به دوش کشیدن سختی آموزش مسیر راه را برایمان روشن نمودند بالاخص تشکر ویژه از استاد محترم جناب آقای دکتر سید مهدی لطفی که با راهنمایی های ارزشمند و مشفقانه خود راه را در به ثمر رساندن این اثر فراهم نمودند و همچنین سپاس از استاد عزیز جناب حجت الاسلام و المسلمین استاد مهدی مردانی که با وجود مشغله فراوان با سعه صدر تذکرات و راهنمایی های ارزشمند خود، مرا یاری نمودند.

خداوند بلند مرتبه بر عمر شریف این دو عزیز بیفزاید و دوام تعلم ما را از علوم الهی و قرآنی این دو استاد وارسته ضمانت کند.

همچنین تشکر از همسر عزیز و مهربانم که در طول دوره پر فراز و نشیب تدوین این پایان نامه با صبر و تحمل ویژه مرا در به سرانجام رسیدن این اثر ناچیز یاری نمود.

## چکیده:

تحقیق حاضر که با موضوع «مفهوم تفکر در قرآن و نهج البلاغه» به نگارش درآمده و در پی آن است که با توجه به آیات قرآن و سخنان امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج البلاغه که بر مقوله ی تفکر تاکید فراوان کرده اند، که ابتدا معنای تفکر را مورد بررسی قرار داده شده، که برای رسیدن به این منظور، واژه تفکر را از جهت لغوی در اشتقاق صغیر و کبیر مورد بررسی قرار داده و سپس از جهت اصطلاح در علوم مختلف به معنای تفکر پرداخته ایم. و برای تعمق در معنای آن واژگانی که بیشترین هم معنایی را با واژه تفکر داشته اند را جدا جدا مورد بررسی قرار داده و مقدار مشابهت آن را به این واژه بیان کرده و همچنین در ادامه به واژگان متضاد با واژه تفکر پرداخته و طبق قاعده ی «تعرف الاشياء باضدادها» معنای دقیقی از تفکر را استخراج کرده ایم که تفکر یعنی یک تلاش منظم قوه اندیشه می دانند که در آن از معلومات حاضر در ذهن در موضوع معینی استفاده می شود به جهت رسیدن به شناختی عمیق و دقیق در آن موضوع که موجب آگاهی ذهن می شود که در این تلاش مجهولات تبدیل به معلومات می شود و ما را از خطاهای ذهنی حفظ می کند. و سپس منابع تفکر اعم از ممدوح و مذموم را استخراج نموده است و با توجه دادن جامعه به استفاده از این مقوله در مسائل مهم زندگی، راه تفکر صحیح را نشان داده است، و به این نتیجه رسیده است که تفکر بهترین راهی است که به واسطه ی آن، می توان به صورت میانبر و سریع به هدف رسید و با سرمایه گذاری بر این مقوله بهترین آثار و نتایج را در هر کاری گرفت.

این تحقیق که از منابع معتبر و دست اول استفاده کرده در سه فصل تدوین شده در فصل اول به بیان کلیات تحقیق پرداخته شده و در فصل دوم بخشی به مفهوم تفکر از جهت لغت و اصطلاح اختصاص داده شده است و در بخش دیگری به مفاهیم مترادف و رابطه ی آن با مفهوم تفکر پرداخته است و در بخش آخر به مفاهیم متضاد با تفکر اشاره شده است. در فصل سوم ویژگیها و اوصاف تفکر از منظر قرآن و نهج البلاغه از جمله: اهمیت و ارزش تفکر و دعوت به آن و خصوصیات تفکر سالم و متعلقات تفکر در قرآن و نهج البلاغه اعم از ممدوح و مذموم، آثار و نتایج تفکر مورد ارزیابی قرار گرفته است. و در پایان ضمن نگاه اجمالی به فصول گذشته اعتبار سنجی آنها، به جمع بندی پرداخته است.

گفتنی است طرح پژوهشی حاضر به لحاظ بداعت موضوع، جنبه بنیادین دارد و از نظر باز کردن راه ترویج و تعلیم فرهنگ تفکر جنبه کاربردی به خود گرفته است. که خدا را برای این لطف سپاسگذاریم.

**کلید واژه‌ها:** تفکر، قرآن، نهج البلاغه، امام امیرالمومنین (علیه السلام)





## فهرست

### فصل اول

۳	۱. کلیات تحقیق
۳	۱.۱. بیان مسأله تحقیق
۵	۱.۲. اهمیت و اهداف
۸	۱.۳. سؤالات تحقیق
۸	۱.۴. فرضیات تحقیق
۹	۱.۵. پیشینه تحقیق
۱۰	۱.۵.۱. غ ف ل
۱۰	۱.۶. روش و مراحل تحقیق

### فصل دوم

۱۵	۲. تعریف تفکر
۱۵	۲.۱. معنای لغوی
۱۷	۲.۲. معنای اصطلاحی
۲۰	۲.۳. واژگان مترادف با تفکر
۲۱	۲.۳.۱. ع ق ل
۲۷	۲.۳.۲. ن ظ ر
۲۹	۲.۳.۳. ر و ی
۳۰	۲.۳.۴. ذ ک ر
۳۲	۲.۳.۵. د ب ر
۴۱	۲.۳.۶. ع ل م
۴۳	۲.۴. واژگان متضاد با تفکر
۴۳	۲.۴.۱. ع م ی
۴۴	۲.۴.۲. ن س ی
۴۶	۲.۴.۳. ل ع ب ، ل ه و
۴۸	۲.۴.۴. س ک ر
۴۸	۲.۴.۵. ج ه ل
۴۹	۲.۵. جمع بندی فصل دوم
۴۹	۲.۵.۱. واژگان مترادف
۴۹	۲.۵.۱.۱. تفکر و تعقل
۵۰	۲.۵.۱.۲. تفکر و نظر و رویه
۵۰	۲.۵.۱.۳. تفکر و تذکر
۵۰	۲.۵.۱.۴. تفکر و تدبیر

- ۵۱-----۲.۵.۱.۵ تفکر و علم
- ۵۱-----۲.۵.۲ واژگان متضاد
- ۵۲-----۲.۵.۳ معنای تفکر

### فصل سوم

#### ۳. ویژگیها و اوصاف تفکر در قرآن و نهج البلاغه ----- ۵۷

- ۵۷-----۳.۱ اهمیت و ارزش تفکر و دعوت به آن
- ۵۸-----۳.۱.۱ تفکر یکی از صفات مومن
- ۵۹-----۳.۱.۲ تفکر خصلت برجسته ی بندگان خاص خداوند
- ۷۲-----۳.۲ خصوصیات تفکر سالم
- ۷۲-----۳.۲.۱ معرفت
- ۷۳-----۳.۲.۲ تنهایی و سکوت
- ۷۵-----۳.۲.۳ کمخوری
- ۷۵-----۳.۲.۴ عدم تقلید
- ۷۶-----۳.۲.۵ عدم تعصب
- ۷۶-----۳.۲.۶ عدم استبداد
- ۷۶-----۳.۲.۷ عدم لجاجت
- ۷۷-----۳.۲.۸ تأمل
- ۷۷-----۳.۲.۹ تجربه
- ۷۷-----۳.۲.۱۰ مشورت
- ۷۸-----۳.۳ متعلقات تفکر در قرآن و نهج البلاغه
- ۷۸-----۳.۳.۱ متعلقاتی که به تفکر در آنها تشویق شده
- ۷۹-----۳.۳.۱.۱ آسمانها و زمین و موجودات
- ۸۳-----۳.۳.۱.۲ تفکر در خلقت زمین و کوهها و نهرها و اصناف میوه ها و شب و روز
- ۸۵-----۳.۳.۱.۳ تفکر در زراعت و زیتون و نخل و انگور
- ۸۷-----۳.۳.۱.۴ تفکر در مسخر شدن هر آنچه بین آسمانها و زمین است برای انسان
- ۸۸-----۳.۳.۱.۵ تفکر در امر دنیا و آخرت
- ۹۱-----۳.۳.۱.۶ تفکر در پدیده های طبیعی به جهت اثبات معاد
- ۹۳-----۳.۳.۱.۷ تفکر در اسرار زنبور عسل
- ۹۵-----۳.۳.۱.۸ خلقت آفرینش
- ۹۹-----۳.۳.۱.۹ آفرینش آسمانها و زمین
- ۱۰۱-----۳.۳.۱.۱۰ خلقت مورچه
- ۱۰۳-----۳.۳.۱.۱۱ خلقت ملخ
- ۱۰۵-----۳.۳.۱.۱۲ تفکر در قدرت ، نعمت
- ۱۰۷-----۳.۳.۱.۱۳ تفکر در نفس
- ۱۰۹-----۳.۳.۱.۱۴ تفکر در امر ازدواج

۱۱۱	-----	تفکر در حقانیت نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله)
۱۱۵	-----	تفکر در رسول یا مرسل
۱۱۶	-----	تفکر در نزول قرآن بر کوه
۱۱۷	-----	سرگذشت پیشینیان
۱۱۹	-----	نتیجه ی تفکر در خداوند و اسماء و صفاتش
۱۲۱	-----	متعلقاتی که از تفکر در آنها نهی شده
۱۲۱	-----	تفکر مذموم
۱۲۲	-----	نهی از تفکر در آنچه که ژرفای آن قابل درک نیست
۱۲۳	-----	نهی از تفکر در ذات خداوند
۱۲۵	-----	وسواس آفت تفکر
۱۲۶	-----	آثار و نتایج تفکر
۱۲۶	-----	تبدیل کننده ی مجهولات به معلومات
۱۲۷	-----	دعوت کننده به نیکی ها
۱۲۷	-----	حافظ انسان در برابر لغزشها
۱۲۸	-----	موجب نیک فرجامی
۱۲۸	-----	مسدود کننده راه شک و رسیدن به نظریه ی درست
۱۲۹	-----	فکر روشن کننده عقل و قلب

#### فصل چهارم

۱۳۳	-----	نتیجه گیری
۱۳۵	-----	فهرست منابع

# فصل اول

## کلیات



## ۱. کلیات تحقیق

### ۱.۱ بیان مسأله تحقیق

دین مقدس اسلام برخلاف همه مذاهب و مسلک‌های اجتماعی موجود و گذشته با تاکید فراوانی پیروان خود را به تعقل و تفکر دعوت می‌کند و در بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم‌السلام) انسان را به تفکر فرا می‌خواند، آسمان‌ها و زمین، طبیعت و حتی نفس انسان و ... از جمله مواردی هستند که خداوند انسان‌ها را به تفکر در آنها تشویق کرده است. با توجه به مفاهیم آیات و روایاتی که در این رابطه است جای کمترین شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که نیروی عقل و خرد که از جانب خداوند به انسان ارزانی شده است از نظر قرآن یکی از سرچشمه‌های علم و آگاهی بشر است؛ به همین علت، نقش بسیار زیادی در ابعاد گوناگون شناخت حقیقی و در نتیجه رسیدن به حق و واقعیت خواهد داشت؛ اهمیت این امر بدان جهت است که حتی در برخی از روایات ملاک ثواب و عقاب انسان و بازخواست او در روز قیامت را میزان بهره‌مندی و به کارگیری انسان از عقلش بیان نموده‌اند. خداوند در قرآن کریم صریحاً به جاهل بودن انسان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً؛<sup>۱</sup> خداوند شما را خلق کرد در حالی که

چیزی نمی‌دانستید.

انسان، جاهل به دنیا می‌آید و ورود به دنیا را با جهل آغاز می‌کند ولی آیا این انسان با این جهل می‌تواند یک زندگی خوب و برتری را برای خود تشکیل دهد؟ و یا وظیفه دارد که عالم بشود و حال سوال این است که انسان چگونه عالم بشود؟ در جواب باید گفت که خداوند تبارک و تعالی نعمت عقل را در وجود انسانها به ودیعه گذاشته و راه استفاده از این نعمت را تفکر قرار داده است و به انسان چنین نیرویی داده است که به واسطه

---

۱. در سوره نحل آیه ۷۸

تفکر در مسائل، تا حدودی حقایق را کشف کند و عالم بشود. هر نوع فعالیت عقلانی که با ابزارهایی به مدلولهای خود می رسد و مشکلی را حل می کند را تفکر می گویند، مثلاً الفاظ، سمبلهایی هستند که در اندیشیدن دلالت بر واقعیات می کند. اندیشه ورزی می تواند اهداف و انگیزه هایی داشته باشد که از میان آنها می توان به علاقه به حل مشکلات و کنجکاوی برای رسیدن به جواب سوالات اشاره کرد. و تفکر دارای خصوصیتی می باشد که رغبت به بررسی و تحقیق، روحیه ی پرسشگری، آزاد اندیشی و ارزشیابی از جمله ی آنها است. بنابراین عده ای از متخصصان بین علم اندوزی و اندیشیدن، اندیشیدن را ترجیح می دهند زیرا علم آموزی وسیله ی پرورش نیروی تفکر است و محصل باید اطلاعاتی را بیاموزد و با آن خوراک فکری خود را فراهم کند و نسبت به تحلیل داشته های خود از تفکر و اندیشیدن کمک بگیرد. در مقابل عده ای بر این اعتقادند که در محیط علمی باید درس آموخت و از نظریات مختلف اطلاع پیدا کرد و پس از آن به تفکر پردازد، البته پر واضح است که هدف از تحصیل علم انباشتن اطلاعات نیست و آنچه دارای اهمیت بسیار است نحوی اندیشیدن و تحلیل مسائل و رسیدن به راه حل ها در زمینه ی معارف بشری است. بنابراین ارزش یک فرد تحصیل کرده فقط داشتن اطلاعات بسیار در زمینه های مختلف نیست، بلکه منزلت چنین شخصی به این بستگی دارد که تا چه اندازه می تواند به تحلیل بین نظریه ها پردازد و نسبت به رد و پذیرش آنها اقدام نماید. اگر دانشمندان در این عصر به این مطلب رسیده اند که تفکر بهترین ابزار است، امیرالمومنین (علیه السلام) حدود ۱۴۰۰ سال قبل و در عصر جاهلیت فرموده اند: لَا عِلْمَ كَالْتَفَكْرِ،<sup>۱</sup> هیچ علمی مثل تفکر نیست.

بنابراین یکی از موهبتهای ارزشمندی که خداوند به انسانها ارزانی داشته، قدرت تفکر است. تفکر ممیز انسان از حیوانهای دیگر است و به او این امکان را می دهد که با استفاده از ابزارها و مقدمات لازم، به شناخت خود و واقعیتهای هستی پردازد، باورهای خود را رقم بزند، رفتارها و سلوک خود را بر اساس آن سامان دهد و سیر تکاملی خود را بر آن بنیان نهد. بی گمان قرآن کریم که نسخه کامل و بی بدیل هدایت آدمیان به قله های کمال و سعادت است و وجود مبارک معصومین (علیهم السلام) خصوصاً امیرالمومنین (علیه السلام) که برای هدایت بشر از طرف خداوند فرستاده شده اند، نمی توانند از توجه جدی به این ویژگی مهم انسان بگذرند. هیچ کتابی در دوره تاریخ حیات بشر به اندازه قرآن مجید، انسان را تشویق و امر به تفکر و اندیشه در تمام حقایق عالم، اعم از آفاقی و انفسی نمی کند. قرآن مجید، کتاب اندیشه، کتاب هدایت، خیر و سعادت است که همانندش در تمام هستی پیدا نمی شود. این کتاب در بسیاری از آیات خود، متفکران، اندیشه وران و آنان که در مقام فهم

---

۱. نهج البلاغه، حکمت/۱۱۳

واقعیات و شکل گیری از آن واقعیات هستند را به بهترین صورت، تمجید کرده است و آنان را که از حقیقت گریزانند، سخت مورد نکوهش قرار داده است.

لذا با تعمق در قرآن و روایات به این مسئله پی می بریم که به اندیشیدن اهمیت بسیار زیادی داده اند و همگان را به انحاء مختلف به اندیشیدن فرا خوانده و از طرفی به نیندیشیدن و عدم تفکر و بی توجهی به اندیشیدن، بسیار نکوهش کرده اند. بنابراین با بررسی آیات قرآن و سخنان امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج البلاغه، این حقیقت روشن می شود که قرآن و نهج البلاغه، افزون بر آنکه انسان را به تفکر فرا می خواند و اهمیت آن را در زندگی انسان متذکر می شود، مسیر، منابع، لغزشگاهها و نتایج تفکر صحیح را نیز به آنها معرفی می کند. براین اساس، قرآن کریم و نهج البلاغه یک نظام معین و منطقی را در باب تفکر ارائه می دهند.

برخی از محققان حضرت علی (علیه السلام) را نخستین منادی عقلانیت و آزاد اندیشی در طول تاریخ اسلام دانسته اند و اگر نحله هایی مثل معتزله در این زمینه امتیازاتی دارند آنرا مدیون وجود مقدس آن بزرگوار هستند. از دیگر امتیازات آن حضرت این است که دین را شایسته ی تفکر و تعقل دانسته اند و از منظر نهج البلاغه اندیشه ورزی و تفکر در مظاهر طبیعت و نفس انسانی و مخلوقات، از نمونه های بارز تفکر می باشد که حضرت نسبت به آن تاکید داشته اند.

قرآن و نهج البلاغه، یا به گونه مستقیم انسانها را به امر اندیشیدن فرا خوانده، یا به گونه ای که نعمتها و مخلوقات الهی را بر شمرده و ما را به تفکر در آن وا داشته است. و گاه انسان اندیشمند و اهل اندیشه و راه یافته و دارای نور، با انسان غیر اندیشمند و فرو رفته در تاریکیها مقایسه شده و برتری اهل اندیشه و علم و نور گوشزد گردیده است.

با این مقدمه پر واضح است که تفکر نقش شایانی در پیشبرد زندگی انسان دارد و لذا ما در این پایان نامه درصدد آنیم که با مراجعه به منابع اصیل (قرآن و نهج البلاغه)، ضمن بررسی تک تک موارد تفکر به بیان انواع تفکر پرداخته و در گام نخست، منابعی را که قرآن و نهج البلاغه، انسانها را به تفکر در آنها فرا خوانده را شناسایی کنیم و در گام دوم، جهت تفهیم بهتر معنای تفکر واژگان متضاد و مترادف تفکر را مورد بررسی قرار دهیم. بنابراین قبل از ورود به مسأله اصلی، به عنوان یک مقدمه ضروری به بازشناسی واژه «تفکر» در لغت و اصطلاح پرداختیم تا راه برای رسیدن به مقصود اصلی این نوشتار، هموار گردد.

## ۱.۱.۲ اهمیت و اهداف



مهمترین امتیاز انسان، نسبت به سایر موجودات اندیشه‌ورزی و تفکر اوست، که تاریخ وجودی آن با ظهور خلقت انسان بر روی این کره‌ی خاکی آغاز گردید، که می‌توان محصول این تفکر را پیشرفت تمدن بشری دانست. و از آن جایی که منشا همه پیشرفت‌ها و موفقیت‌ها داشتن فکر سالم است، بنابراین در مسیر پیشرفت‌ها و توفیقات، تفکر تصحیح شده از اهمیت بسزایی برخوردار است. پس اگر بخواهیم درک و دریافت صحیح داشته باشیم و به سوی رشد و بالندگی گام برداریم و نوآوری و آفرینندگی داشته باشیم و بتوانیم نیروهای کارآمد، نوآور، نواندیش، پاسخ‌گوی به دشواری‌ها و پیچیدگی‌های فکری بیروانیم و تربیت کنیم، گریزی از روی کردن جدی به مقوله تفکر به عنوان عنصری اساسی نیست و لازمترین چیز در جهت آموزش، اندیشیدن است. تفکر صحیح ناظر به کرامت نفس انسان است و همیشه میزان ارزش انسان در گرو تعقل و تفکر و منطقی فکر کردن اوست. انسان، در بینش خود، زمانی بین خوب بودن یا بد بودن رفتارها و عملکردها فرق می‌گذارد که دارای شخصیتی توأم با تفکر صحیح باشد، گاه ممکن است انسانها، رفتارها و عملکردهای بدی داشته باشند؛ ولی این دلیل نمی‌شود که فرد فکر کند که آدم بدی است؛ چرا که می‌تواند به وسیله توبه جبران کند و خود را با تلاش و کوشش، و مهلکه هیجان زدگی و عملکرد بد نجات دهد. بهتر است ابتدا احساسات و هیجانات خود را صادقانه بپذیریم و سپس فکر کنیم، کنجکاوی کنیم و علت هر رفتار و حادثه را کشف کنیم، تا برخوردی منطقی و مناسب با آن داشته باشیم.

اگر در برابر هر حادثه ای که در زندگی برایمان اتفاق می‌افتد، پاسخی منطقی و عاقلانه ندهیم و درباره آن فکر نکنیم و آن را درست تحلیل و ارزیابی نکنیم، عوارض ناشی از آن رویداد، ممکن است موجب بروز علائم اختلال روانی مثل: افسردگی، دل سردی، بی‌رغبتی عدم احساس موفقیت در کارها بشود و این امر اگر طولانی و مستمر شود، منجر به افسردگی‌های شدید و اختلالات روانی در ما خواهد شد. و چونکه انسانها همیشه در معرض هیجانات و احساسات هستند، مهم، چگونگی برخورد صحیح با آنهاست که این برخورد صحیح را تفکر به انسان می‌دهد.

از طرفی تفکر باعث می‌شود هر تصور و تفکری که درباره خود و دیگران انجام می‌دهیم، عاقلانه، منطقی و همه‌جانبه باشد و از ارزیابی غلط و مقایسه‌های نابجا و غیر علمی درباره خود با دیگران پرهیز کنیم؛ با دید مثبت و حسن ظن به همه نگاه کنیم و موجب می‌شود عاقلانه و آرام با تدبیر، اشکال‌ها، ضعف‌ها و نقص‌ها را بر طرف کرد و همه را مخلوق خوب خدا بدانیم و به خاطر وجود و عدم امکانات یا توانایی‌ها و یا ضعف‌ها و کمبودها و کردارها و رفتارهای مختلف افراد، خود یا دیگران را نباید سرزنش کرد.

تنها راه علاج مبارزه با و مقابله با طولانی شدن عوارض هیجانات و عصبانیت هایی که سبب تضعیف روحیه و تخریب شخصیت انسان می شود، بازگشت به تفکر صحیح و منطقی است که در دین مبین اسلام، بسیار نسبت به آن تاکید و سفارش شده است. اگر نسبت به مسائل و رویدادها علت یابی نکنیم، خواهیم فهمید که اکثر هیجانات و احساسات و عصبانیت های ناراحت کننده، به علت عدم آگاهی و یا به خاطر توهمات و بدبینی های نابه جا و تصمیمات عجولانه در کارها و یا وسوسه ها و القانات شیطانی در آدمی صورت می پذیرد که موجب دردسرهای فراوانی برای افراد می شود. به طوری که فرد به علت عدم تفکر و تحلیل و عدم واقع نگری نسبت به موضوع و حادثه ایجاد شده، تصوراتی نادرست و یا اغراق آمیز از مسئله پیدا می کند که موجب تداوم و افزایش حالت عصبیت او می شود. همین امر، به نوبه ی خود، مانع انجام یافتن کارهای مفید فرد شده، وحدت و هماهنگی شخصیت افراد را دچار آسیب روانی می کند. بنابراین باید توجه داشت که احساسات و هیجانات و حتی عصبانیت ها در بیش تر افراد به طور خود آگاه و یا ناخودآگاه، ریشه درست و منطقی ندارد.

بنابراین، پی بردن به علت هیجانات و عصبانیت ها و هم چنین پی بردن به علت مسائل و حوادث، امر مهمی در زندگی انسان است که در اثر تعقل و تفکر صحیح در امور، برای او حاصل می شود و وی را از ارزیابی های تکراری و افراطی و بدون منطق درست از خود و دیگران باز می دارد؛ حال آن که عدم تعقل و تفکر، مخرب بوده، راه تلاش، موفقیت و پیروزی را بر انسان می بندد. رسول گرامی اسلام می فرماید: قَوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ.<sup>۱</sup> اعتبار مرد به عقل اوست و کسی که نمی اندیشد دین ندارد. بنابراین یکی از اصول استفاده از تفکر و تغییر نگرش توجه به این مسئله است که ما همیشه بر اساس آنچه که می اندیشیم، عمل می کنیم. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ،<sup>۲</sup> اندیشیدن صحیح، انسان را به سوی نیکی و عمل به آن دعوت می کند و این تفکر، ارتباط مستقیم با نحوه احساس و عواطف و هیجانات ما دارد. بنابراین اصل، مسائل و رویدادها باعث بروز اضطراب و نگرانی عاطفی نمی شوند؛ چون ممکن است دو نفر با حادثه مشابهی مواجه شوند، ولی دو عکس العمل متفاوت نسبت به آن نشان دهند؛ زیرا بینش و نگرش ما در عکس العمل و رفتارها و هیجانات تاثیر گذار است. بنابراین عواطف و احساس های آشفته و منفی، نتیجه بینش خشک، متوقعانه و انعطاف ناپذیرند و در واقع، یک نوع نگرش غیر منطقی و غیر واقعگرایانه نسبت به مسئله شمرده می شوند؛ اجبارها و الزام های نادرست و حساب نشده ای که نشان دهنده توقعات و انتظارات غیر منطقی

---

۱. کنز الفوائد، ج ۲، ص: ۳۲

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۵۶

ما از خود و یا اطرافیان است. این نگرش، در حقیقت، یک نوع ارزشگذاری و قضاوت غیر منطقی درباره کارهای خود و دیگران محسوب می شود.

بررسی نیازها و خواسته های این گونه انسانها نشان می دهد که آنچه بدان می اندیشند، باید به دور از رنجش و ناخرسندی و تلخی باشد و همیشه باید رضایت آنان حاصل شود. نتیجه چنین بینش خشک و انعطاف ناپذیر و غیر منطقی ای: عصبیت ها، جوش زدن ها، کم تحملی ها و هیجانات شدیدی است که مانع از برخورد صحیح انسانها با مسائل زندگی می شوند و از آشنایی آنها با مهارت های واقعی زندگی جلوگیری می کنند. تحول در نگرش، تحول در رفتار جوان برای حفظ سلامت روانی خود، باید نگرش و بینش منطقی را جایگزین تفکرات غیر منطقی بنماید. بینش منطقی با الهام از ارزش های دینی به شکل هیجاناتی معقول تر و متعادل تر با فراز و نشیب های کم تر، بروز می کند و مبتنی بر درک درست واقعیت است و به فرد کمک می کند تا به اهداف خود به طور صحیحی دست یابد.

بینش و نگرش منطقی، به تدریجی و از طریق بحث و تبادل نظر و گفتگو به دست می آید: لا یستعان علی الدهر الا بالعقل.<sup>۱</sup> بر مشکلات روزگار، جز به یاری خرد و تفکر، نمی توان چیره گشت. اصل العقل الفکر و ثمرته السلامه،<sup>۲</sup> اساس تعقل، اندیشیدن و نتیجه اش سلامت روانی است.

### ۱.۳. سوالات تحقیق

#### سوال اصلی:

مفهوم تفکر در قرآن و نهج البلاغه چیست؟

#### سوالات فرعی:

موارد کاربرد تفکر در قرآن و نهج البلاغه چیست؟

واژگان مترادف و متضاد با واژه ی تفکر در قرآن و نهج البلاغه کدام است؟

وجوه اشتراک و اختلاف مفهوم تفکر در قرآن و نهج البلاغه چیست؟

### ۱.۴. فرضیات تحقیق

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص: ۸

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۱۹۹

تفکر نیرویی است خدادادی که در مواجهه ی با موضوعات متفاوتی که در قرآن و نهج البلاغه به آن اشاره شده است، بکار می افتد و برای از بین بردن مجهولات و دست یابی به انسان کمک می کند و می توان قدرت و کارایی آن را ارتقاء داد.

گونه های تفکر از حیث اهداف و متعلق در قرآن و نهج البلاغه با گونه های تفکر، در کتب دیگر متفاوت است.

به نظر می رسد موارد کاربرد تفکر در قرآن و نهج البلاغه همیشه با لفظ تفکر نیست بلکه از الفاظی مثل: تدبر، تبصر، تذکر، علم، نظر، عقل نیز استفاده شده است و الفاظ متضاد با لفظ تفکر مختلف است. مفهوم تفکر در قرآن بیشتر بصورت کلی مطرح شده است و در نهج البلاغه به صورت جزئی تر می باشد.

## ۱.۵. پیشینه تحقیق

با جستجو و بررسی ای که در فهرست کتب و سایتهای مختلف اسلامی در اینترنت صورت پذیرفته است ، دریافتیم که کتاب یا پایان نامه ای که به بررسی مفهوم تفکر را در قرآن و نهج البلاغه پرداخته باشد نیست البته در لابلای بعضی از کتب دیده می شود که به معنای تفکر اشاره شده است اما بدون تکیه بر قرآن و نهج البلاغه، یکی از کتبی که در باب تفکر نگاشته شده کتاب «معنای تفکر چیست؟» حاوی درس گفتارهای مارتین هایدگر - فیلسوف آلمانی - است. این کتاب توسط فرهاد سلمانیان ترجمه شده است و درباره ی آسیب شناسی تفکر، یادآوری ساحت وجودی انسان و کیفیت تفکر در زندگی امروز او در زمانه ی حاضر بحث کرده است. در بخشی از این کتاب، نویسنده مسأله ی هستی را در پیوند با متافیزیک خواست نیچه و با توجه به خواستگاه های فلسفی آن در نزد فیلسوفان پیش از سقراط، به بحث می گذارد و به ماهیت تفکر اشاره می کند و معتقد است که انسان امروزی بیش از هرچیز به تصور سطحی از امور اکتفا می کند که به معنای واقعی کلمه فکر نمی کند و البته باید با وجود تفکرگریزی امروز، خود را در راه تفکر قرار می دهد. از نظر او با استفاده به برخی سخنان نیچه می توان گفت که اراده ی انسان، خواهان جاودانگی خویش است و این امر در عصر مدرن به این شکل خود را می نمایاند که انسان به واسطه ی آن، قصد حفظ هرچه بیش تر خود و اعمال نیروی خویش را دارد. گفتنی است بحث از نفس امر تفکر، علم، تکنیک، هم چنین متافیزیک از دغدغه های اصلی هایدگر در دوران متاخر و تفکر وی و موضوع برخی از درس گفتارهای او بوده است که در این کتاب، پرسش از ذات تکنیک، بار

دیگر مطرح می‌شود و آن تلاش برای دریافتن ماهیت تکنیک، نقد و آسیب‌شناسی ساحت وجودی انسان در عصر تکنولوژی است. بنابراین این کتاب بیشتر به معنای تفکر با رویکرد فلسفه پرداخته است. و با تفحص در عناوین پایان نامه های نوشته شده پایان نامه ای با رویکرد مذکور ارائه نشده است.

## ۱.۵.۱. غ ف ل

حروف اصلی آن (غ ف ل) است و در مقابل تذکر است<sup>۱</sup> و بمعنای فراموش کردن چیزی است که اگر سهوی باشد آنرا «غفلت» می‌گویند و اگر عمدی باشد یعنی شخص خودش را به غفلت بزند آنرا «تغافل» می‌گویند.<sup>۲</sup> بعضی غفلت را سهوی که منشاء آن کم بودن تحفظ و عدم بیداری قلب است، معنا کرده اند.<sup>۳</sup> که این خود می‌فهماند که غفلت کار قلب است و قرآن نیز در آیه « وَ لَا تُطْعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا »<sup>۴</sup> به این نکته اشاره می‌کند. و زبیدی گفته است که در جایی که باید شعور باشد شخص فاقد شعور باشد را غفلت گویند.<sup>۵</sup> و ابو البقاء هم غفلت را ترک کردن چیزی ترجمه کرده است.<sup>۶</sup> و بعضی غیب شدن چیزی از ذهن انسان و به یاد نیامدن آن را غفلت گفته اند.<sup>۷</sup>

بنابراین در یک جمع بندی می‌توان غفلت را به عدم توجه نسبت به آنچه که صلاحیت تذکر را دارد معنا کرد که وجود غفلت می‌تواند مرتبه انسان را به مرتبه ای پایین تر از مرتبه حیوان نزول می‌دهد<sup>۸</sup> که این خود می‌تواند انسان را سوغ دهد برای تفکر کردن صحیح در امور مادی و معنوی. در قرآن کریم مشتقات «غ ف ل» ۳۵ مرتبه به کار رفته است.

## ۱.۶. روش و مراحل تحقیق

- 
۱. ر.ک: التحقيق فه كلمات القرآن الكريم، ج ۷، ص: ۲۴۷
  ۲. ر.ک: معجم مقاییس اللغة؛ ج ۴؛ ص ۳۸۶
  ۳. ر.ک: مفردات ألفاظ القرآن؛ ص ۶۰۹
  ۴. كهف / ۲۸
  ۵. ر.ک: تاج العروس؛ ج ۱۵؛ ص ۵۴۹
  ۶. همان
  ۷. ر.ک: التحقيق فه كلمات القرآن الكريم، ج ۷، ص: ۲۴۶
  ۸. ر.ک: همان، ج ۷، ص: ۲۴۸

تحقیق حاضر که به روش توصیفی است و گرآوری مطالب آن به نحو کتابخانه ای انجام شده است، و مشتمل بر مقدمه و سه فصل می باشد که در فصل اول کلیات تحقیق از جمله بیان مسئله ی تحقیق، ضرورت و اهداف، ارزش و اهمیت تحقیق، سؤالات تحقیق، پیشینه ی تحقیق، روش تحقیق، مراحل تحقیق و نتایج علمی و عملی تحقیق بیان شده است و در فصل دوم ابتدا مفهوم تفکر از جهت لغوی و اصطلاحی پرداخته ایم و برای فهم دقیق معنای تفکر، در بخش دیگری از این فصل، واژگان مترادف را مانند: تدبیر، تذکر، علم، عقل، شعر، فقه، فهم، و بخشی را به بررسی واژگان متضاد مانند: تفکیر، غفل، عمی، نسی، لعب، سکر و جهل، اختصاص داده ایم و در فصل سوم که بدنه ی اصلی این پایان نامه را تشکیل می دهد، در بخش اول آن به فضیلت و ارزش تفکر در نظام ارزشی اسلام اشاره شده است و در بخش دوم به موضوعات تفکر که در قرآن و نهج البلاغه به آن اشاره کرده است پرداخته ایم و در بخش سوم به نتایج و آثار تفکر اشاره شده است. و در بخش پایانی به جمع بندی مطالب ذکر شده پرداخته ایم که بعضاً وجوه اشتراک و اختلاف واژه تفکر در قرآن و نهج البلاغه را نیز بیان کرده ایم.



## فصل دوم

### تعريف تفكر





## ۲. تعریف تفکر

### ۲.۱. معنای لغوی

فکر مصدر باب تفعّل، یا اسم مصدر باب تفعیل (تفکیر) است.<sup>۱</sup> از حروف اصلی «ف ک ر» مشتقات زیادی دارد، که اگر کلماتی مثل: «فکر»، «تفکر»، «تفکیر» مشتق شوند از نوع اشتقاق صغیر می شود و اگر کلماتی مثل: «ک ر ف»، «ک ف ر»، «ف ک ر»، «ف ر ک» مشتق شوند از نوع اشتقاق کبیر می باشد. در لغت به معنای تأمل<sup>۲</sup> «تفکر» مصدر ثلاثی مزید از ماده حال معنای لغوی «فکر» را نیز با توجه به این دو نوع اشتقاق<sup>۳</sup> مورد بررسی قرار می دهیم.

معنای تفکر در اشتقاق صغیر: نام دیگر این اشتقاق، «اشتقاق صرفی» یا «اشتقاق عام» می باشد: در این نوع اشتقاق، میان دو لفظ در معنی، تعداد، نوع و ترتیب حروف اصلی تناسب وجود دارد؛ مثل اشتقاق «فکور» از «فکر». به عبارت دیگر اشتقاق صغیر آن است که اصل واحد به یک ترتیب در همه مشتقات یکی باشد مانند

---

۱. ابن منظور (م. ۷۱۱ ق.)، لسان العرب، ج ۵، ص ۶۵، «فکر»، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.

۲. الجوهری (م. ۳۹۳ ق.)، الصحاح، ج ۲، ص ۷۸۳، «فکر»، به کوشش عبدالغفور العطاری، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ق

۳. بعضی از علماء قسم سومی به اقسام اشتقاق اضافه کرده اند به نام «اشتقاق اکبر» که عبارتست از اشتقاقی که صیغه های مشتقات در بیشتر حروف اصل واحد مشترک باشند مانند: فکر، مکر که دو حرف از حروف اصلی در آنها یکی است. (التحقیق فیه کلمات القرآن الکریم؛ ج ۱؛ ص ۱۱). در کتب زبان شناسی نامگذاری «اشتقاق اکبر» را به ابن جنی نسبت می دهند و ایشان در کتاب الخصائص بابی را به این عنوان یعنی «باب فی الاشتقاق الاکبر» اختصاص داده و خود اعتراف می کند که تطبیق و پیاده کردن اشتقاق اکبر در مورد تمام لغات، کاری سخت و دشوار است و لذا منتقدان زیادی در گذشته و معاصر نسبت به نظریه ابن جنی وجود دارند.

«نصر، ینصر، انصر، ناصر، منصور، نصیر، انتصر، استنصر، تناصر»<sup>۱</sup> و مانند: «جَنَه: پری، جُنَه: سپر، جَنَه: باغ، جنون: دیوانگی، جنین: بچه در شکم، جنان: دل، جنن: گور، اجنّ المیت: مرده را در کفن کرد، اجتنّ: پوشانید»<sup>۲</sup> فرق این دو مثال آن است که در مثال دوم اصل واحد که «ج ن ن» باشد معنایش در هر صیغه ای خصوصیتی دارد غیر از خصوصیتی که از هیئت کلمه فهمیده می شود، ولی در مثال اول اصل واحد «ن ص ر» باشد در همه یکی است و معنی مشترک در مثال اول یاری کردن و در مثال دوم نهان بودن است و معلوم است که نهان بودن در هر یک از آن مشتقات یک گونه است. بنابراین از حروف اصلی «ف ک ر» کلمات زیادی مثل «فکر»، «تفکر»، «تفکیر» و «افتکار» مشتق می شود که این نوع مشتق شدن را اشتقاق صغیر می گویند.

از ماده «ف ک ر» اسمایی از جمله: «الفکر»، «الفکر»، «الفکر» مشتق می شود که در کتب لغت همه بمعنای «فکر، تامل و اندیشیدن» است.<sup>۳</sup> و نیز در معانی حاجت، نیروی پویا و مستمری که آدمی را از علم به معلوم بکار رفته است.<sup>۴</sup>

و افعالی مثل: «فَكَرَ»، «تَفَكَّرَ»، «أَفَكَرَ»، «إِفْتَكَّرَ» و «فَكَرَّ» مشتق می شوند. که در لغت همگی بمعنای «اندیشید و تأمل کرد» بکار برده شده است.<sup>۵</sup>

معنای تفکر در اشتقاق کبیر: اشتقاق کبیر آن است که اصل واحد در همه مشتقات یکی باشد، گر چه ترتیب حروفش مختلف باشد، مانند: «فکر» و «فرک» که اصل واحد در هر دو «ف ک ر» است، ولی به یک ترتیب نیست، در یکی فاء بر کاف مقدم است و در دیگری فاء بر راء، لکن آنها و سائر صیغه های اسمایی و افعالی آنها در آن حروف که اصل است مشترکند. به عبارت دیگر در اشتقاق کبیر برخی حروف اصلی جابجا شده اند؛ نام دیگر اشتقاق کبیر «قلب مکانی» است.

فراهِیدی در کتاب العین خود، واژه های «ک ر ف»، «ک ف ر»، «ف ک ر»، «ف ر ک» در باب الکاف و الراء و الفاء آورده است زیرا معتقد است کلماتی که حروف اصلیشان مشترک است هر چند در ترتیب با هم متفاوت هستند لکن در معنا یا مصدری که از آن مشتق شده اند، مشترکند<sup>۶</sup> و همچنین معتقد است حروف در هر کلمه ای از کلمات بر یک اصل معنایی استوار است بنابر این دیدگاه اگر بخواهیم معنای ماده «ف ک ر» را

۱. ر.ک: قاموس قرآن، ج ۷، ص: ۷۳

۲. ر.ک: تاج العروس، ج ۱۸، ص: ۱۱۴

۳. ر.ک: فرهنگ ابجدی، ص: ۶۵۳

۴. ر.ک: الصحاح، ج ۲، ص: ۷۸۴

۵. ر.ک: همان، ص: ۶۷۰

۶. ر.ک: کتاب العین؛ ج ۵؛ ص ۳۵۶

دقیق بیابیم باید معنای ماده های «ک ر ف»، «ک ف ر»، «ف ر ک» را هم بدانیم و با مقایسه این معانی به معنای واحدی برسیم. علاوه بر خلیل بن احمد، صاحب کتاب معجم گرانسنگ «معجم مقاییس اللغة» ابن فارس، نیز به این قسم اشتقاق معتقد است.<sup>۱</sup>

تفکر بمعنای به کار گرفتن ذهن در موضوع معینی است.<sup>۲</sup> و یا به معنای تأمل و اندیشیدن معنا شده است.<sup>۳</sup> و راغب اصفهانی فکر را قوه‌ای دانسته که علم را به سوی معلوم راهنمایی میکند و تفکر، به حرکت درآوردن این قوه بر اساس نظر عقل است که فقط برای انسان، امکان‌پذیر است نه حیوان. و همچنین راغب گفته است تفکر فقط در چیزی به کار می‌رود که تصویر کردن آن در قلب، ممکن باشد؛ به همین خاطر روایت شده است که: «تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ» زیرا خداوند از اینکه در قالب صورتی توصیف شود منزّه است.<sup>۴</sup>

و نیز تفکر در لغت به معنای به کار بردن دل در چیزی است،<sup>۵</sup> و یا تردد و رفت و آمد دل در چیزی است.<sup>۶</sup>

## ۲.۲. معنای اصطلاحی

فکر در اصطلاح، تصرف قلب در معانی اشیا برای ادراک مطلوب است.<sup>۷</sup> و حرکت نفس از مطالب (مجهولات) تصویری و تصدیقی به مبادی<sup>۸</sup> و سیر در معلومات موجود است تا مجهولاتی که ملازم با آنهایند معلوم گردند.<sup>۹</sup> این حرکت، نفس را برای افاضه صور عقلی از مبدأ قدسی آماده می‌کند.<sup>۱۰</sup> نیز فکر، نیرویی است در شخص که برای طلب معنا، در امری دقیق و باریک می‌گردد و تفکر جولان این نیرو بر حسب نظر عقل است

۱. ر.ک: مقدمه صحاح جوهری، ۴۵ تا ۴۷ و ۷۹

۲. ر.ک: ابن منظور، ۱۹۹۶: ماده فکر «الفکر و الفکر: إعمال الخاطر فی الشئی»

۳. ر.ک: جوهری، ۱۴۲۳: ماده فکر - فیروزآبادی، بی تا: ماده فکر

۴. ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ماده فکر

۵. ر.ک: لسان العرب، ج ۵، ص ۶۵

۶. ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۴۶

۷. ر.ک: المصطفوی، التحقيق، ج ۹، ص ۱۲۶، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۷۴ - ابن منظور (م. ۷۱۱ ق.)، لسان العرب، ج ۵، ص ۶۵ به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.

۸. ر.ک: السبزواری، شرح منظومه، ج ۱، ص ۸۴، به کوشش حسن زاده آملی، تهران، ناب، ۱۴۱۷ ق.

۹. ر.ک: الشعرانی (م. ۱۳۹۳ ق.)، نثر طوبی، ج ۲، ص ۲۷۰، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۸ ق.

۱۰. ر.ک: السبزواری، شرح منظومه، ج ۱، ص ۸۴، به کوشش حسن زاده آملی، تهران، ناب، ۱۴۱۷ ق.

و جز بر آنچه صورت آن در قلب حاصل گردد گفته نمی‌شود.<sup>۱</sup> فکر در اصطلاح عامه مردم نیز عبارت است از هر انتقالی که برای نفس در ادراکات جزئی صورت گیرد.<sup>۲</sup>

از نظر منطقیون، «تفکر»، «فکر»، «نظر» همگی به معنای کلی اندیشیدن هستند. ابن‌سینا در ضمن تعریف منطق به وسیله‌ای برای در امان ماندن فکر از خطا و لغزش، فکر در منطق را حرکت انسان از امور حاضر در ذهن - چه تصورات و چه تصدیقات، خواه یقینی باشند یا ظنی و خواه وضعی باشند یا تسلیمی - به امور غیر حاضر می‌داند، آنگاه که عزم چنین حرکتی را داشته باشد.<sup>۳</sup> و طبق نظر وی مراد از فکر چیزی است که در هنگام عزم انسان برای انتقال از آنچه در ذهن او حاضر است (چه معلومات تصویری چه تصدیقی)، به سوی آنچه در ذهنش حاضر نیست، تحقق پیدا می‌کند.<sup>۴</sup> بنابراین از نظر ابن‌سینا، تفکر، همان حرکت کردن ذهن از سوی معلومات و اطلاعات خود به سوی مجهولات، به منظور کشف و دستیابی به آنها است. و این تعریفی است که ملاصدرا نیز در اسفار به آن می‌پردازد.<sup>۵</sup>

و مرحوم مظفر نیز در تعریفی ادق و جامع، فکر را حرکت عقل بین معلومات و مجهولات، تعریف می‌کند.<sup>۶</sup> و در توضیح این تعریف فکر را متشکل از پنج حرکت می‌داند، که عبارتند از: ۱. روبرو شدن با مجهول؛ ۲. شناخت نوع مشکل؛ ۳. حرکت از مشکل به معلومات حاضر در ذهن؛ ۴. حرکت عقل در بین معلومات به جهت جستجوی آنچه می‌تواند مشکل را حل کند؛ ۵. حرکت از معلومات به سوی مشکل برای حل آن.<sup>۷</sup>

بنابر این در یک جمع بندی، همگی فکر را تلاش منظم قوه اندیشه، در استفاده از معلومات حاضر در ذهن در موضوع معینی به جهت رسیدن به شناختی عمیق در آن موضوع که موجب آگاهی ذهن می‌شود، دانسته‌اند.

---

۱. راغب (م. ۴۲۵ ق.)، مفردات، ج ۳، ص ۸۷ - الشعراثة (م. ۱۳۹۳ ق.)، نثر طوبیة، ج ۲، ص ۲۷۰، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۸ ق.

۲. شرح منظومة السبزوارة، ج ۱، ص ۸۴، به کوشش حسن زاده آملی، تهران، ناب، ۱۴۱۷ ق.

۳. الاشارات و تنبیہات، ج ۲، ص ۱۶۵ (و اعنی بالفکر هاهنا مایکون عند اجماع الإنسان ان ینتقل عن امور حاضرة فی ذهنه متصوره او مصدق بها تصدیقاً علمياً او ظنئاً او وضعاً او تسلیماً الی امور غیر حاضرة فیہ)

۴. ر.ک: شرح اشارات، طوسی، ج ۱، ص ۱۰ - ۱۸.

۵. ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۳، ص ۵۱۶.

۶. ر.ک: المنطق، ص ۲۳ (حرکة العقل بین المعلوم و المجهول)

۷. ر.ک: همان، ص ۲۴

از آنجا که یکی از مباحث مهم علم اخلاق، بحث تفکر و نقش آن در سازندگی فردی است از سوی علمای این حوزه، تبیین و توصیف های فراوانی، پیرامون این واژه ارائه شده است؛ از آن جمله عبدالرزاق کاشانی می گوید: بدان که تفکر عبارت است از: جست و جو و طلب بصیرت برای دست یابی به حقیقت.<sup>۱</sup>

یا سید شریف جرجانی در کتاب تعریفات فرایند تفکر را این چنین توصیف می کند: تفکر، چراغ دل است که به وسیله آن خیر و شر و منافع و مضارّ دل دیده می شود و آن باغ درختان حقایق است... و گفته شده است تفکر مزرعة حقیقت و موجب فنای دنیا و بقای آخرت است، همچنین دام پرندة حکمت است.<sup>۲</sup>

امام محمد غزالی نیز در کیمیای سعادت تفکر را به نوری تشبیه می کند که هادی انسان و خارج کننده انسان از ظلمت جهل است: بدان که انسان را در جهل و ظلمت آفریده اند و لذا به نوری نیاز دارد تا از آن ظلمت بیرون آید و راه خویش را پیدا کند و به وسیله آن بداند که چه باید بکند؛ به سوی دنیا رود یا به سوی آخرت؛ به خود مشغول باشد یا به حق و این ها همه با نور معرفت حاصل می شود و نور معرفت نیز از تفکر پدید آید.<sup>۳</sup>

حضرت امام خمینی(ره) به عنوان پیش تاز عرصه تهذیب و وادی عرفان و اخلاق در کتاب گران سنگ شرح چهل حدیث به طور مشخص حدیثی را به بحث تفکر به عنوان یکی از مهم ترین عوامل مؤثر در سیر اخلاقی - عرفانی اختصاص داده اند و در آثار دیگر اخلاقی - عرفانی خود نیز به طور پراکنده، مطالب ارزشمندی را پیرامون نقش، جایگاه و ثمرات تفکر در تهذیب اخلاقی و سلوک عرفانی مطرح ساخته اند.

ایشان در تعریف تفکر ابتدا به همان تعریف کلی و منطقی آن اشاره می کنند و تفکر را فرایندی می دانند که در طی آن سلسله ای از امور معلوم و مشخص در کنار هم قرار می گیرند تا امری مجهول را، واضح و روشن سازند،<sup>۴</sup> که این همان تعریف حکمایی چون ابن سینا است. اما برای تعریف اخلاقی آن، تعبیر خواجه عبدالله انصاری را بهترین تعبیر معرفی می کنند: بهترین تعبیرها از برای آن، آن است که خواجه عبدالله انصاری می کند،... یعنی تفکر جستجو نمودن «بصیرت» است - که چشم قلب است - برای رسیدن به مقصود و نتیجه، که غایت کمال، آن است و معلوم است مقصد و مقصود، سعادت مطلقه است که به کمال علمی و عملی حاصل آید.<sup>۵</sup>

۱. شرح منازل السائرین، ص ۴۸

۲. تعریفات، ص ۲۸.

۳. کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۵۰۵

۴. ر.ک: شرح چهل حدیث، ص ۱۹۱

۵. آداب الصلوة، ص ۲۰۴.

بنابراین حضرت امام با اعراض از تعریف منطقی، اندیشیدن در هر موضوعی را تفکر ممدوح و سفارش شده نمی دانند، بلکه مطلوب و هدف اندیشه باید امری شایسته و مفید و در پی یافتن راهکارهای علمی و عملی در جهت کسب سعادت دنیا و آخرت باشد.

در آیاتی از قرآن اشاره می کند که هر چیزی را از روی علم و تفکر بپذیرید نه از روی ظن و گمان:

إِنْ يُتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا<sup>۱</sup> برخی جز در پی گمان و پندار

نمی روند در حالی که ظن و گمان در فهم حقیقت، هیچ سودی ندارد.

یکی از پررنگ ترین نقش های قرآن در شکل دهی به نظام فکری بشر، ارائه موضوع است؛ یعنی قرآن اساسی ترین موضوعاتی را که اندیشیدن و کاوش در آنها، روشن کننده راه انسان و تحول آفرین در زندگی اوست، به بهترین شکل معرفی کرده است؛ به عنوان مثال، دین اسلام، رکن اساسی خود را توحید قرار داده است؛ از سوی دیگر در اصول دین که توحید از جمله آنها است، تقلید را محکوم می کند. به ناچار برای پذیرش دین، تفکر، تدبیر و تحقیق لازم است. لذا خداوند بسیاری از آیات خود را به این موضوع اختصاص داده است. در اینجا دیگر وظیفه خود انسان است که معلومات مورد نیاز را و مواد اولیه تفکر را فراهم کرده تا به وسیله آن به حقیقت برسد.

در روایات و سخنان گهربار معصومین (علیهم السلام)، مطالب بسیار ارزشمندی در باب تفکر بیان شده، به طوری که در کتاب شریف اصول کافی بابی به «تفکر» اختصاص داده شده است. با دقت در این روایات روشن می شود که هر کدام بر اساس محوری خاص، حقیقتی را بیان می کنند؛ به طوری که دسته ای از آنها به فضیلت و جایگاه تفکر در نظام ارزشی اسلام اشاره می کنند؛ دسته ای دیگر از آنها به موضوعات تفکر و گروهی از آنها به نتایج تفکر اشاره دارند که به اختصار برای هر دسته، نمونه هایی ذکر می شود.

### ۲.۳. واژگان مترادف با تفکر

برای فهم بهتر معنای تفکر لازم است که غیر از بررسی واژه تفکر به بررسی واژه هایی که از ماده ی «ف ک ر» نیستند ولی معنای تفکر می دهند همچون تعقل، تذکر، تدبیر، نظر، علم و... نیز بپردازیم هرچند تفاوت هایی نیز بین آنها وجود دارد اما می تواند در فهم دقیق معنای تفکر کمک شایانی به ما بکند.

۱. نجم/۲۸

## ۲۰۳۰۱ ع ق ل

حروف اصلی آن (ع ق ل) است و عقل مصدر فعل عَقَلَ يَعْقِلُ است، و در لغت بمعنای حبس کردن و جلوگیری از چیزی و نقیض آن جهل است.<sup>۱</sup> یا بمعنای منع، نهی، امساک است.<sup>۲</sup>

در مفردات در مورد عقل چنین آمده است: عقل به آن قوه ای گفته می شود که آماده پذیرفتن علم و دانش است و گاهی نیز به دانشی گویند که به وسیله همین قوه به دست آمده است. در معنای اول، عقل به معنای عاقل و در دومی به معنای معقول گرفته شده است. اصل عقل، امساک، پیوند دادن و نگهداشتن است و به همین دلیل به عقال شتر، عقل شتر گویند، به دارویی که مانع روانی شکم می شود، عقل بطن گویند. عقلت المرأه یعنی زن موی سرش را بست. بستن زبان را عقلت اللسان و بستن دست را عقل کفّه می گویند. به زندان معقل گویند چون انسان ها در آن نگهداری می شوند و از خروج آنها جلوگیری می شود. پرداخت کنندگان دیه مقتول، شتر دیه را بر درب خانه مقتول می بندند که این عمل را اصطلاحاً «عَقَلْتُ الْمَقْتُولَ» می گویند؛ یعنی دیه او را پرداخت کردم و یا از این حیث است که این تدبیر مانع خونریزی می شود؛ زیرا قاتل در هر صورت یا باید تاوان جانی و بدنی را پس بدهد یا جزای نقدی بپردازد. به همین مناسبت هر نوع جزای نقدی دیه و متعهدان به آن، عاقله نامیده می شوند.<sup>۳</sup>

عقل بمعنای اسمی در قرآن نیامده و فقط بصورت فعل مثل عَقَلُوهُ، يَعْقِلُونَ، تَعْقِلُونَ و نَعْقِلُ بکار رفته است، در روایات که آمده: «الْعَقْلُ مَا عِيدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» و «مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَ الْعَقْلِ» که مراد از آن ظاهراً همان نیروی فهم و درک انسانی است.<sup>۴</sup>

عقل قوه و نیرویی است که با آن خیر و صلاح مادی و معنوی تشخیص داده می شود. به تعبیر دیگر عقل قوی ترین وسیله ای است برای تحصیل سعادت و رسیدن به کمال به گونه ای که با نبود آن هیچ عبادت و ریاضت و زهدی فایده و منفعت نخواهد داشت.<sup>۵</sup>

ابن منظور پس از بیان دیدگاه ابن انباری و دیگران، خود عقل را به معنای ثبات در امور می داند و معتقد است عقل را از آن جهت عقل گفته اند که صاحبش را از فرو رفتن در هلاکت گاهها ننگه می دارد.<sup>۱</sup>

۱. ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ماده عقل، ج ۴، ص ۶۹

۲. ر.ک: جوهری الصحاح، ج ۵، ص ۶۹-۷۱؛ فیومی، المصباح المنیر، ص ۴۲۳؛ فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۹

۳. ر.ک: راغب، کتاب عین، کلمه عقل، ص ۳۴۱ - ۳۴۲

۴. ر.ک: قاموس قرآن ج ۵/ص ۲۹

۵. ر.ک: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ج ۸/ص ۱۹۷



زیبیدی هم عقل را علم به حُسْن و قُبْح و کمال و نقص اشیا و یا قوه‌ای که موجب تمییز بین قُبْح و حُسْن و معانی گردآمده در ذهن است، می‌داند.<sup>۲</sup>

می‌توان سخن ذیل از راغب اصفهانی را جمع‌بندی نهایی آنچه لغت‌شناسان در معنای عقل عنوان کرده‌اند دانست؛ وی می‌گوید:

عقل به قوه‌ای گفته می‌شود که زمینه علم را فراهم می‌سازد و به علمی که

انسان به وسیله این قوه به دست می‌آورد نیز عقل گفته می‌شود.<sup>۳</sup>

ملاصدرا هم در بیان معنای عقل، در اصل عقل را بمعنای، نگاه‌داشتن و گرفتن دانسته. و ادراک انسانی از آن جهت عقل نامیده شده است که وی را از کار زشت نگه داشته، به انجام خوب وا می‌دارد؛ سپس به قوه‌ای که نفس به وسیله آن به چنین درکی می‌رسد نیز عقل گفته شده است.<sup>۴</sup>

بر این اساس، انسان آنگاه به وصف «عقل» متصف می‌گردد که واجد سلامت قوه‌ای که زمینه‌ساز آگاهی و شناخت است باشد و یا اینکه افزون بر آن از شناخت و علم برآمده از همان قوه نیز بهره‌مند باشد. چنین وصفی موجب می‌شود تا صاحبش دارای ثبات در نظر و عمل باشد و از فرو افتادن در مهالک در امان بماند.

در قرآن کریم به معنای فهم و ادراک آمده است.<sup>۵</sup> و در روایات همان قوه ادراک و وادار کننده انسان به نیکی و صلاح و بازدارنده وی از شر و فساد است.<sup>۶</sup>

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان تفاوت اصولی میان «فکر» و «عقل» را چنین تبیین کرد که «فکر» به حرکت در آوردن و جولان ذهن در خزانه معلومات پیشین به منظور نیل به یافتن کلید حلّ مجهولات پیش روست، اما «عقل» عبارت است از شناخت، علم و ادراک (در مقابل جهل) یا قوه خدادادی که امکان چنین شناختی را برای انسان فراهم می‌سازد؛ از این‌رو ترجمه و یا تفسیر ماده «عقل» به «اندیشیدن» و مرادف قرار دادن آن با ماده «فکر» ناصواب می‌نماید.

در یک نگاه کلی به کتاب الهی روشن می‌شود که مشتقات فعلی واژه «تعقل» مانند: «یعقلون، تعقلون، ...» که به معنای استنتاج و به کار انداختن فکر و اندیشه است، در مجموع ۴۹ بار در قرآن به کار رفته است،<sup>۱</sup> که

۱. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۱، ص: ۴۵۹

۲. ر.ک: تاج العروس، ج ۱۵، ص: ۵۰۵

۳. ر.ک: المفردات، ص: ۵۷۸

۴. ر.ک: الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة، ج ۴، ص ۲۷۰

۵. ر.ک: سجادی، سید جعفر، فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، ماده عقل.

۶. ر.ک: کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱

هر کدام از این آیات، تأثیر بسزایی در نظام بخشی فکر انسان دارند. به عنوان مثال، گروهی از این آیات، عقل انسان را از تمام مقررات خرافی نیاکان و گذشتگان، آزاد نموده، کسانی را که زندگی خود را بر اساس تقلید از گذشتگان و ظن و گمان، پی ریزی می کنند، سخت مورد انتقاد قرار می دهد:

قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ؛<sup>۲</sup> کفار

گویند: ما پیرو کیش پدران خود خواهیم بود. آیا بایست آنها تابع پدران باشند، در صورتی که

آن پدران، بی عقل و نادان بوده، هرگز به حق راه نیافته اند؟!

قرآن کریم در آیات زیادی، با عباراتی چون «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، «لَا يَفْقَهُونَ» و «لَا يَشْعُرُونَ»، بر استفاده از عقل، فکر و فهم تأکید می کند و از انسانها می خواهد که با آگاهی کامل تصمیم بگیرند و عمل خود را طبق آن انجام دهند. و نیز در قرآن اهمیّت تفکر و تعقل گاهی با استفهام توییحی، بیان شده است و بی توجهی به آن را مورد ملامت قرار می دهد؛ چنانکه با جملاتی نظیر «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» و «أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ» به طور مکرر، به مذمت رفتار بدون عقلانیت و بدون تفکر پرداخته است. علاوه بر این، قرآن کریم از افراد غافل که از عقل خود استفاده نمی کنند، با لحنی شدید، می فرماید:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا

يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ،<sup>۳</sup>

گویا بعضی از مردم برای جهنم خلق شده اند و دوان دوان به سوی آن می شتابند. این افراد

کسانی هستند که تفکر و تعقل ندارند و چشم و گوش بسته اند و بدون تفکر حرف می زنند و

بدون تعقل رفتار می کنند. سپس می فرماید: آنها حیوان هستند. بعد تأکید می کند: از حیوان

هم پست ترند؛ چراکه ایشان غافل و بی فکر هستند

### ۱.۱.۱. مشترکات تفکر و تعقل

تفکر نوعی تعقل است، تفکر کار عقل و تعقل کار مغز است و به وسیله تفکر می توان به تقویت عقل

پرداخت، و عقل را به فطرت الهی انسان متصل نگه داشت. همان طور که قرآن هم می خواهد اندیشه های

۱. ر.ک: شناخت از دیدگاه قرآن، ص ۱۲۶

۲. بقره/۱۷۰

۳. اعراف/۱۷۹

نظری را با روح در آمیزد، تا روح به جنبش آید و در تمام عالم، احساس حیات کند و در نتیجه دل هم به حرکت درآید و به خدا بیوندد.

خداوند در قرآن در آیات متعددی این حقیقت را یادآوری می کند؛ آنجا که می فرماید:

وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۱</sup> یعنی اوست که زمین را بگستراند و در آن کوه های استوار و رودها پدید آورد، و در آن از هر گونه میوه ای جفت جفت آفرید. و شب را بر روز می پوشاند. قطعاً در این ها آیات و نشانه هایی است برای مردمی که تفکر می کنند.

به موجب این آیه، دلایل آشکاری وجود دارد بر یکتایی خداوند، تا متفکران برای اثبات صانع، به آنها استدلال کنند.<sup>۲</sup>

تفکر صحیح، کلید هدایت انسان، و ابزار کسب علوم و معارف دینی، و نیل به مقام قرب الهی است. اهمیت تفکر از منظر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تا اندازه ای است که به فرزندش امام حسن مجتبی «علیه السلام» می فرماید:

لَاعِبَادَةَ كَالْتَفَكْرِ فِي صَنْعِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ<sup>۳</sup> هیچ عبادتی همانند تفکر و مطالعه در

مصنوعات الهی نیست.

زیرا تفکر و اندیشه، انسان را به حقیقت راهنمایی می کند و با آن است که انسان وجود خدا را در همه جا می بیند. تربیت یافتگان نظام تربیتی دین، اهل اندیشه اند و همه چیز را اندیشه بنا می کنند؛ چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفت مؤمن فرموده است:

المؤمن مغمور بفكرته<sup>۴</sup> یعنی مؤمن فرو رفته در تفکر است.

برای موفقیت در مسیر تفکر و تعقل آموختن علم ضرورت دارد زیرا خمیر مایه ی تفکر، علم است و لذا در اسلام توصیه شده است که مسلمانان در همه حال در حال آموختن علم باشند و آن را پیامبر خدا (صل الله

۱. الرعد/۳

۲. مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۲۴

۳. کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، ج ۱، ص: ۳۸۵

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳

علیه و اله) بر ایشان واجب دانسته است. طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه.<sup>۱</sup> طلب دانش بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است.

در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره نحل بعد از "ان فی ذلک لآیات" عبارت «لقوم یتفکرون» و «لقوم یعقلون» ذکر شده است. این دو آیه عبارتست از:

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ \* وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. و هم زراعتهای شما را از آن آب باران برویاند و درختان زیتون و خرما و انگور و از هر گونه میوه بپرورد؛ همانا در این کار آیت و نشانه‌ای (از رحمت و قدرت الهی) برای اهل فکر است. و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگانی شما در گردون مسخر ساخت، و ستارگان آسمان هم به فرمان او مسخرند؛ همانا در این کار آیتها و نشانه‌هایی (از قدرت خدا) برای اهل خرد پدیدار است.<sup>۲</sup>

راجع به اینکه چرا در آیه اول عبارت «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً» به افراد متفکر و دومی به اشخاص متعقل نسبت داده شده این طور می توان گفت که، وحدانیت الهی با دو دلیل اثبات می شود دلیل اول اینکه از مقدمات ساده‌ای ترکیب یافته که در استفاده و نتیجه گرفتن از آن صرف تفکر، کافی است، به همین دلیل از «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» استفاده کرده است، ولی دلیل دوم مرکب از مقدمات علمی است که فهم آن جز برای دانشمندانی که از اوضاع اجرام آسمانی و اسرار زمینی با خبرند میسر نیست، تنها کسی از آن حجت نتیجه می‌گیرد که حرکات و انتقالات اجرام آسمانی و آثار آن حرکات را می‌داند، با همین دلیل از «لآیاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» استفاده کرده است. بنابراین دقت در این آیات به ما می فهماند که تفاوتی در نوع آیات برای متفکرین و متعقلین نمی کند و فقط مرتبه تفکر و تعقل هنگام دیدن آیات متفاوت است. زیرا تعقل بالاتر از تفکر است و بسته به درجه ی علمی فرد دارد.

همین آیه ی ۱۱ سوره نحل را اگر در کنار آیه ی «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>۳</sup> قرار دهیم، می بینیم که قبل از کلمات «یتفکرون» و «یعقلون» کلمه «لآیة» بصورت مفرد بکار رفته است و همچنین در آیات ۱۳ جاثیه و ۱۲ نحل نیز قبل از کلمات «یتفکرون» و

۱. الکافی، ج ۱، ص: ۳۱

۲. نحل/ ۱۱ و ۱۲

۳. نحل/ ۶۷

«يعقلون» کلمه «آیات» بصورت جمع بکار رفته است که این خود می تواند یکی از مشترکات بین تفکر و تعقل باشد.

خداوند در آیه «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»<sup>۱</sup> و آیه «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۲</sup> به ذکر بودن قرآن اشاره فرموده است لکن در آیه ی اول با «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، و در آیه ی دوم با «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» تمام شده است. که این خود می تواند وجه دیگری برای اشتراک بین تعقل و تفکر باشد. زیرا خداوند برای ذکر بودن هم از واژه ی تفکر استفاده کرده است و هم از واژه ی تعقل. تعقل و تفکر، در روایات اهل بیت(علیهم السلام) جایگاه خاصی دارد. مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی که از معتبرترین و جامع ترین کتب روایی شیعه است، اولین بخش آن را «کتاب العقل و الجهل» نامیده است و در آن کتاب، روایات فراوانی راجع به فضیلت نیکو اندیشیدن، درست فکر کردن و خوب فهمیدن، نقل کرده است. در آن روایات، تعقل، بهترین دوست و یاور انسان، راهنمای مؤمن و افضل نعمت ها شمرده شده است. در روایاتی از بیان مبارک امام حسین(علیه السلام) آمده است: ثواب یک ساعت تفکر، از یک سال عبادت بیشتر است: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»، همچنین امام صادق(علیه السلام) بر خورداری از عقل را مقدمه دین داری و دین داری را لازمه ورود به بهشت می داند: مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ. در روایتی<sup>۳</sup> امام کاظم(علیه السلام) به هشام بن حکم فرمودند: خداوند متعال در قرآن کریم به اهل عقل و فهم بشارت داده، می فرماید:

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ  
أُولُو الْأَلْبَابِ،<sup>۴</sup>

بر این اساس، دست عنایت خداوند متعال، بر سر افراد عاقل است، زیرا آنان با تفکر خود، خوب و بد را تمیز می دهند، بدی ها را رها کرده، خوبی ها را می گیرند. به این عمل ارزنده اخلاقی اقتباس گفته می شود. و از طرفی این روایت خود می تواند دلیل روشنی باشد بر اهمیت و جایگاه این نعمت بزرگ الهی که خداوند به صاحبان اندیشه و کسانی که از این ودیعه ی الهی در مسیر تعیین مسیر درست زندگی استفاده می کنند بشارت می دهد که هدایت شدگان واقعی شما هستید.

۱. انبیاء/۱۰

۲. نحل/۴۴

۳. اصول کافی، ج ۱، ص: ۱۴

۴. زمر/۱۸

## ۱.۱.۲. جمع بندی واژه ی تعقل و تفکر

بیان شد که تعقل بمعنای حبس کردن و جلوگیری از چیزی و یا بمعنای منع، نهی، امساک است. و عقل به قوه‌ای گفته می‌شود که زمینه علم را فراهم می‌سازد و به علمی که انسان به وسیله این قوه به دست می‌آورد نیز عقل گفته می‌شود بنابراین عقل قوی ترین وسیله ای است برای تحصیل سعادت و رسیدن به کمال به گونه ای که با نبود آن هیچ عبادت و ریاضت و زهدی فایده و منفعت نخواهد داشت. و گفته شد که تفکر نوعی تعقل است، دقت در آیاتی که راجع به تعقل و تفکر است به ما می‌فهماند که تفاوتی در نوع آیات برای متفکرین و متعقلین نمی‌کند و فقط مرتبه تفکر و تعقل متفاوت است. زیرا تعقل بالاتر از تفکر است و بالا بودن حد تعقل بستگی به درجه ی علمی فرد دارد.

تفاوت اصلی میان «فکر» و «عقل» این است که به حرکت در آوردن و جولان ذهن در خزانه معلومات پیشین به منظور نیل به یافتن کلید حلّ مجهولات پیش رو را تفکر می‌گویند، اما «تعقل» عبارت است از شناخت، علم و ادراک یا قوه خدادادی که امکان چنین شناختی را برای انسان فراهم می‌سازد. تفکر کار عقل و تعقل کار مغز است و به وسیله تفکر می‌توان به تقویت عقل پرداخت، و عقل را به فطرت الهی انسان متصل نگه داشت.

## ۲.۳.۲. ن ظ ر

حروف اصلی آن «ن ظ ر» است و همه فروع آن به یک معنا بر می‌گردد و آن معنا تأمل کردن در چیزی و بررسی و معاینه کردن آن است.<sup>۱</sup>

نظر مصدر فعل، «نَظَرَ يَنْظُرُ» است و بمعنای احساس کردن بواسطه ی چشم است.<sup>۲</sup>

راغب مراد از نظر را تدبّر و تأمل و دقت دانسته و گفته است گاهی مراد از نظر، معرفت است که بعد از فحص و تأمل حاصل می‌شود.<sup>۳</sup>

واژه «نَظَرَ» نزد عامه بیشتر در بصر یا دیدن ظاهری و با چشم سر است. ولی نزد خاصه بمعنی بصیرت یا دیدن با چشم عقل بیشتر بکار برده شده است.<sup>۴</sup>

۱. ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص: ۴۴۴

۲. ر.ک: لسان العرب، ج ۵، ص: ۲۱۶

۳. ر.ک: مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۸۱۳

۴. ر.ک: ترجمه مفردات، ج ۴، ص: ۳۵۹

و در قاموس مراد از نظر در آیه «وَلْتَنْتَظِرْ نَفْسُ مَا قَدَمَتْ لِغَدٍ»<sup>۱</sup> را تأمل و دقت دانسته یعنی هر نفس تأمل کند برای فردا چه از پیش فرستاده است. و نیز در آیه ی «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۲</sup> یا مانند آن کس که به دهی رسید. دهی که سقفهای بناهایش فروریخته بود. گفت: از کجا خدا این مردگان را زنده کند؟ خدا او را به مدت صد سال میراند. آن گاه زنده‌اش کرد. و گفت: چه مدت در اینجا بوده‌ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از روز. گفت: نه، صد سال است که در اینجا بوده‌ای. به طعام و آب بنگر که تغییر نکرده است، و به خرت بنگر، می‌خواهیم تو را برای مردمان عبرتی گردانیم، بنگر که استخوانها را چگونه به هم می‌پیوندیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم. چون قدرت خدا بر او آشکار شد، گفت: می‌دانم که خدا بر هر کاری تواناست.

اولاً علت اینکه خداوند سه مرتبه فانظر را ذکر کرده برای این است که، در هر بار غرضی در کار بوده و آن غیر از آن غرضی است که در دفعات دیگر بوده است.<sup>۳</sup> که این خود می‌فهماند که منظور نگاه با دقت است و ثانیاً «فَانظُرْ» به معنای نگاه با تأمل است زیرا در مرتبه ی اول نگاه به آب و غذا است و در مرتبه ی دوم نگاه به الاغش و در مرتبه ی سوم نگاه به استخوانها است که چطور شکل اولی خودش را پیدا می‌کند، که هدف خداوند این بود که زنده شدن مردگان را به چشم خود ببیند تا بینش و بصیرت وی افزایش یابد.<sup>۴</sup> و این باز می‌رساند که در این آیه، نظر همان نگاه با تأمل منظور است.

و اما در آیه «وَمَا يَنْتَظِرُ هَوْلًا إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً»<sup>۵</sup> نظر بمعنی انتظار آمده است، و در این آیه اینطور ترجمه می‌شود: اینها منتظر نیستند مگر به یک صیحه.<sup>۶</sup> و نیز در آیه ی «وَيَقُولُونَ لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»<sup>۷</sup> و می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: علم غیب از آن خداست. انتظار بکشید. من نیز با شما منتظر می‌مانم.

۱. حشر/۱۸

۲. بقره/۲۵۹

۳. ترجمه المیزان، ج ۲، ص: ۵۵۹

۴. ترجمه جوامع الجامع، ج ۱، ص: ۳۳۸

۵. ص/۱۵

۶. ر.ک: قاموس، ج ۷، ص: ۸۲

۷. یونس/۲۰

در کل قرآن مجموعاً ۱۲۹ مرتبه ماده ی (نظر) در صیغه های مختلف از جمله: یَنْظُرُونَ، انظُرْنَا، ناظِرِينَ، نظر و... آمده است. البته لازم بذکر است که این ماده همیشه به معنای تأمل در نظر نیامده است بلکه در مواردی به معنای انتظار و منتظر استعمال شده است.

### ۱.۱.۳. جمع بندی واژه ی نظر و فکر

منظور از نظر تدبیر و دقت و تأمل کردن در چیزی و بررسی و معاینه کردن آن است که این کار بواسطه ی احساس بواسطه ی چشم انجام می شود. و گاهی مراد از نظر، معرفت است که بعد از فحص و تأمل حاصل می شود و گاهی هم نظر بمعنی انتظار آمده است. بنابراین تفکر و نظر، در تدبیر و تأمل و دقت مشترک هستند لکن تفکر استفاده از معلوماتی است که از راه عقل حاصل می شود ولی نظر استفاده از معلوماتی است که از راه چشم به دست می آید. البته تفکر با نظری که به معنای انتظار است متباین است.

### ۲.۳.۳. روی

«رویه» از «رَوَاتٌ» مشتق شده و بمعنای نظر کردن در چیزی و گاهی به معنای فکر و تدبیر است و کلمه «الرَّأْيُ» از همین ماده گرفته شده و بمعنای عقل و تدبیر است و بمعنای بصیرت و ماهر بودن در امور نیز استعمال شده است.<sup>۱</sup>

بعضی از کتب لغت هم رویه را تفکر طولانی ترجمه کرده اند.<sup>۲</sup>

راغب نیز رویه و نظر و فکر را به یک معنا دانسته است. وی مقصود از فکر را دیدن و تأمل و بدست آوردن معرفت و شناختی دانسته که بعد از تحقیق حاصل می شود و از آن به رویه و اندیشه و تدبیر یاد کرده است.<sup>۳</sup>

از مطلب فوق این نتیجه به دست می دهد که مفهوم نظر و فکر یکی است و در خیلی از موارد این دو واژه بجای همدیگر استفاده می شود.

۱. ر.ک: مصباح المنیر، المتن، ص: ۲۴۷

۲. ر.ک: التحقیق فه کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص: ۱۱

۳. ر.ک: ترجمه مفردات، ج ۴، ص: ۳۵۹



## ۴.۳.۲. ذکر

تذکر از ماده ی (ذ ک ر) به باب تفعّل رفته و در مقابل نسیان است.<sup>۱</sup> تذکّر از باب تفعّل بمعنی یاد آوری است و تذکره بمعنی پند دادن و چیزی را بیاد کسی آوردن است.<sup>۲</sup> گاهی به یک حالت نفسانی گویند که انسان آنچه را که شناخته، حفظ می کند و گاهی به معنای حضور قلب یا حضور در قول معنا شده است.<sup>۳</sup>

ذکر گاهی برای مبالغه برای کسی استفاده می شود که قدرت بالایی در یاد آوری دارد و مجسمه ی ذکر است استفاده می شود مثل: زید عدل، و ما هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا، إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ، وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ، إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ.<sup>۴</sup>

راغب میگوید: گاهی مراد از ذکر هیئت نفسانی است که شخص بواسطه آن می تواند آنچه از دانائی بدست آورده حفظ کند و آن مانند حفظ است الا آنکه حفظ باعتبار نگهداشتن و ذکر باعتبار حاضر کردن آن در ذهن است. و گاهی بحضور شیء در قلب یا در قول اطلاق می شود.<sup>۵</sup>

ناگفته نماند معنای جامع همان یاد آوری بقلب و زبان است که در ابتدا گفته شد اکنون لازم است به بعضی از آیات اشاره شود:

«لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»<sup>۶</sup> بنظر میاید مراد از ذکر در این آیه اعم از یادآوری و ذکر بزبان باشد.

«كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ»<sup>۷</sup> یعنی آن یاد آوری است هر که بخواهد آنرا یاد کند.<sup>۸</sup>

در بعضی از تفاسیر من جمله تفسیر المیزان، تفکر و تذکر را معادل همدیگر و به یک معنا بکار برده اند.<sup>۹</sup>

بعضی دیگر از مفسرین ذکر و ذکری را خلاف نسیان دانسته اند و گفته اند ذکر حفظ شیء و ضد آن

نسیان است.<sup>۱</sup>

۱. ر.ک: مصطفوه، حسن، التحقيق فه كلمات القرآن الكريم - بيروت-قاهره-لندن، چاپ: سوم.

۲. ر.ک: مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۳۲۹

۳. ر.ک: راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن - بيروت، چاپ: اول. ص: ۳۲۹

۴. ر.ک: مصطفوه، حسن، التحقيق فه كلمات القرآن الكريم - بيروت-قاهره-لندن، چاپ: سوم، ج ۳، ص: ۳۱۹

۵. ر.ک: مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۳۲۹

۶. احزاب/ ۲۱

۷. مدثر/ ۵۵، عبس/ ۱۲

۸. ر.ک: قاموس، ج ۳، ص: ۱۶

۹. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص: ۳۸۲

کلمه «تذکر» به معنای تفکر انسان است در امور برای پیدا کردن نتیجه‌ای که قبلاً مجهول و یا مورد غفلت بود. و حضرت علی علیه السلام در رابطه تفکر و تذکر بیان فرموده اند که تذکر عبادت زبان است و تذکر و تدبیر عبادت قلب و روح.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ»<sup>۲</sup> ای بندگان خدا تقوای الهی پیشه

کنید! همچون تقوای خردمندی که تفکر، قلب او را به خود مشغول ساخته است.

در بیان قرآن نیز تفکر و تذکر و تدبیر از مفاهیم هم ارز می باشند که وجود یکی در شخصی نشانه وجود دیگری می باشد و عدم وجود یکی از آنها در شخص بمعنای نبودن دیگری می باشد که در قرآن این مطلب را نشان می دهد:

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۳</sup> و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل

کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند!

ذکر بمعنای قرآن است قرآن کریم ذکر است، هم چنان که کتاب نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسی که همه کتابهای آسمانیند نیز ذکرند، و بعضی از اهل این کتابها آنها که این کتابها برای ایشان نازل شده و گروندگان به این کتابها اهل ذکرند.<sup>۴</sup>

در قرآن ۲۹۲ مورد کلمه ی ذکر آمده است.

تذکر و تفکر از این جهت که هر دو برای پیدا کردن نتیجه‌ای که قبلاً مجهول و یا مورد غفلت بوده است، استفاده می شود، معادل همدیگر و به یک معنا هستند. و از آن جهت که تذکر کار زبان است و در مقابل نسیان، و تفکر کار عقل با هم متفاوتند.

## ۵.۳.۲. د ب ر

کلمه تدبیر از باب تفعّل و از ریشه (دبر) و به معنی پشت است، دبر به باب تفعّل که می رود برای مطاوعه و دریافت می باشد. پس تدبیر حصول مفهوم تدبیر است. تدبیر؛ یعنی: پشت سر هم چیدن حکیمانه و تدبیر

۱. ر.ک: مجمع البیان فه تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۲۰۷

۲. نهج البلاغه خطبه ۸۳ شماره ۳۷

۳. نحل/۴۴

۴. ر.ک: ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص: ۳۷۶

دریافت آن چینی است.<sup>۱</sup> راغب می گوید: دبر الشیء یعنی پشت هر چیز، نقطه ی مقابلش، قُبُل و بمعنای پایان و آخر و زاویه آمده است.<sup>۲</sup> و تدبیر با توجه به این ریشه، به معنای عاقبت اندیشی است.<sup>۳</sup> ابن منظور، تدبر و تدبیر را تامل و نگریستن در عاقبت امور معنا کرده است.<sup>۴</sup> و نیز به معنای چاره‌جویی، تنظیم، اداره کردن آمده است.<sup>۵</sup> تدبر تصرف قلب با نظر در عواقب است ولی تفکر تصرف آن در نظر به دلائل است.<sup>۶</sup>

بعضی از لغویین «تدبر» را تصرف در قلب با نظر کردن در عواقب امور می دانند، اما «تفکر»، تصرف در قلب با نظر کردن در دلائل امور می‌باشد.<sup>۷</sup> که مجمع البیان نیز همین نکته را بیان می کند.<sup>۸</sup> پس «تدبر» به معنی «تفکر و اندیشیدن در ورای ظواهر» می‌باشد تا چهره باطن امور، جلوه‌گر شده عاقبتش برملا گردد؛ «کاوش در باطن و توجه به نتایج و عواقب امر»، دو خصوصیت اساسی تدبر می‌باشد، اما «تفکر» اعم از «بررسی ظواهر و بواطن امور» و اعم از «بررسی علل و اسباب امور و نتایج و عاقبت آن» می‌باشد چرا که تفکر به راهیابی‌ها و کشف مجهولها، بطور مطلق نظر دارد.

تعاریف متنوعی از تدبر ارائه شده که برخی به از آنها اشاره می‌شود:

۱. تفکر و تعمق در قرآن.<sup>۹</sup>
۲. ترتیل و تلاوت واقعی قرآن.<sup>۱۰</sup>
۳. رسیدن به نظم کلی حاکم بر سوره‌ها طبق ترتیب مصحف و تدبر بین سوره‌ها.<sup>۱۱</sup>
۴. فهم منظم و روش‌مند و هماهنگ ظاهر قرآن کریم را تدبر گویند.<sup>۱۲</sup>

این تعاریف هر کدام جنبه ای از معنای تدبر را بیان کرده اند و هیچ‌کدام به تنهایی جامع و مانع نیست و می‌توان با توجه به همه آنها این‌گونه گفت که: تدبر در قرآن، تفسیر صحیح ظاهر و باطن قرآن به همراه کشف

۱. التحقيق، ۳/ ۱۷۳؛ لسان العرب / ۲۶۸؛ صحاح، ۲/ ۶۵۳.

۲. ر.ک: فرهنگ ابجدی / ۳۳ - تاج العروس، ۱۱/ ۱۳۶

۳. ر.ک: راغب، ج ۲، ص ۶۵۵ - قاموس، ۲/ ۳۲۶ - التحقيق، ۳/ ۱۷۳.

۴. ر.ک: لسان العرب، ج ۴، ص ۲۸۲

۵. ر.ک: فرهنگ ابجدی، ص ۲۳

۶. ر.ک: مجمع البحرین، ۳/ ۲۹۸

۷. ر.ک: الفروق فی اللغة؛ ص ۶۷

۸. ر.ک: مجمع البیان فه تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۵

۹. متدولوژی تدبر در قرآن - بازرگان

۱۰. پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن - نفی پورفر

۱۱. الاساس فی تفسیر القرآن.

۱۲. منزلت تدبر در قرآن در نظام معرفت و تربیت دینی از دیدگاه علامه طباطبایی و شاگردان

هماهنگی بین آیات و موضوعات سور می‌باشد. با تدبر در قرآن، بررسی همه‌ی جنبه‌ی مفاهیم آیات با توجه به دیگر آیات مشابه آن‌ها براساس تفکر، تعلق و تأمل عمیق است. که لازمه‌ی چنین امری، پرهیز از هر گونه یکسویه‌نگری و جزم‌اندیشی تقلیدگرانه است. بنابراین اظهارنظرهای بدون دلیل و تعصب‌ورزی بر یافته‌های تقلیدی بدون پشتوانه‌ی برهان، و تحمیل آراء سطحی منهای منطق صحیح بر قرآن، همگی اموری برخلاف تدبر حساب می‌آیند.

و در بیشتر تفاسیر تفکر و تدبر کاملاً مترادف قلمداد شده است از جمله سید قطب در تفسیر خود ذیل آیه ۲۱۹ سوره مبارکه ی بقره<sup>۱</sup> می‌گوید:

فهذا البيان لاستجاشة التفكير و التدبر في أمر الدنيا و الآخرة. فالتفكر في الدنيا وحدها لا يعطى العقل البشري و لا القلب الإنساني صورة كاملة عن حقيقة الوجود الإنساني و حقيقة الحياة و تكاليفها و ارتباطاتها.<sup>۲</sup>

از بیان این آیه استفاده می‌شود که تفکر و تدبر در امر دنیا و آخرت است که می‌تواند صورت کاملی از حقیقت انسانی را به ما بدهد.

ولی بعضی از تفاسیر بین این دو لفظ چنین فرق می‌گذارند که تدبر، نظر در سرانجام ولی تفکر، نظر در دلایل است.<sup>۳</sup>

و در تفسیر نمونه نیز با این بیان به همین فرق قائل شده است که تفکر مربوط به بررسی علل و خصوصیات یک موجود است، اما "تدبر" مربوط به بررسی عواقب و نتایج آن است. تدبر، تفکری عنیق با در نظر گرفتن هماهنگی آیات می‌باشد. تفکر مربوط به بررسی علل و خصوصیات یک موجود است ولی تدبر مربوط به بررسی عواقب و نتایج آن است.<sup>۴</sup> و در بعضی کتب لغت نیز به این فرق قائل شده اند.<sup>۵</sup>

تفکر پردازش محسوسات دیداری و تعقل پردازش محسوسات دیداری و شنیداری و تدبر پردازش همه مفاهیم قرآنی با آمیزه ایمان است.<sup>۶</sup>

۱. ...كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ \* فَهِيَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ...

۲. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص: ۲۳۲

۳. ر.ک: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۸

۴. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۸

۵. ر.ک: التحقیق، ج ۹، ص: ۱۲۶

۶ «بازکاوی تدبر در قرآن» پژوهش‌های قرآنی شماره ی ۴۹- ۵۰

تلاش برای کشف عاقبت امور، به ناچار انسان را از سطح به عمق می‌کشاند؛ این نکته در آیات تدبیر<sup>۱</sup> چرا که پی بردن به الهی بودن قرآن، نیاز به تعمق و ژرف اندیشی دارد و آلاً در نظر سطحی، آیات، مرکب از حروف و کلماتی است که عرب با آنها تکلم می‌نماید و تفاوتی در نظر سطحی و ابتدایی با کلام بشر ندارد، بیان نهج البلاغه نیز بر آن تأکید دارد که «خداوند اسلام را مغز قرار داد برای آنکه تدبیر نماید»، «مغز» ماورای قشر و پوسته می‌باشد که با «تدبیر» برملا می‌گردد.

تدبیر در قرآن، به پیگیری سیر آیات، یکی پشت سر دیگری و دقت در باطن ارتباط آنها نیز نظر دارد، چرا که کشف انسجام و هماهنگی، و عدم وجود اختلاف، نیازمند پیگیری و بررسی آیات در یک سوره و آیات یک سوره با کل قرآن دارد تا معلوم گردد کتابی که در طول ۲۳ سال در فراز و نشیبهای زندگی پیامبر در شرایط بسیار متفاوت از یکدیگر، مطرح گشته است نمی‌تواند ساخته و پرداخته ذهن بشر بلکه هر موجود مادی باشد که پیوسته محکوم به تغییر و تحول و حرکت از نقض به سوی کمال نسبی خویش هستند. پس در امر تدبیر در قرآن، کاوش و اندیشه در کشف مفاهیم و روابط ناپیدای موجود در هر یک از آیات و ارتباط آیات با یکدیگر و آن آیات با آیات دیگر سور قرآن مدنظر می‌باشد.

علامه در المیزان تدبیر را گرفتن چیزی بعد از چیز دیگر و در مورد آیات قرآن به معنای تأمل در آیه پس از آیه دیگر و یا تأمل بعد از تأمل تعریف کرده است.<sup>۲</sup> و بعضی از تفاسیر تدبیر را، نظر در عواقب امور و عاقبت اندیشی معنا کرده اند.<sup>۳</sup>

#### ۱.۱.۴. رابطه ی تدبیر و تفکر

قدرت تفکر و تدبیر بخش مهمی از ساختار تکوینی انسان است. وحی آسمانی در حجم وسیعی از آیات خود، همگان را بر این قدرت، آگاه و به بهره‌گیری از آن ترغیب نموده است. اما باید توجه داشت که هر کدام از مفاهیم تدبیر و تفکر حوزه معنایی مستقلی دارد. این دو اصطلاح ضمن این که در معنای لغوی و اصطلاحی با هم تفاوت دارند از حیثیتهای دیگر از جمله: مقدمات، مُتعلقات و نتایج باهم تفاوت دارند زیرا آن چه که قرآن به تفکر در آن فراخوانده، خود قرآن، جهان هستی، نفس خویش و تاریخ و وجود پیامبر ... است، در حالی که آن چه که به تدبیر در آن فرا خوانده است، فقط قرآن است. با این بیان بالطبع نتایج این دو مفهوم نیز متفاوت می‌شود؛ زیرا که با تفکر، پی به علل و اسباب عوالم سه گانه می‌بریم، در حالی که نتیجه تدبیر، پی بردن به عدم اختلاف در

۱. خصوصاً آیه ۸۲ نساء

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص: ۲۷

۳. مجمع البحرین"، ج ۳، ص ۲۸۹

قرآن است و اساساً هدف از نزول قرآن تدبّر بیان شده است. فاعل تفکر، تنها انسان است، در حالی که هم خدا، هم فرشتگان و هم انسان می‌توانند فاعل تدبّر باشند. هم‌چنین تفکر به صورت مطلق و بلا شرط ممدوح نیست در حالی که تدبّر، این‌گونه نیست بلا شرطش هم ممدوح می‌باشد. تفکر با عقل در ارتباط است، اما تدبّر با محل نزول وحی که قلب می‌باشد مرتبط است. و هر آن‌چه که باعث باز شدن درب قلوب بسته شده می‌شود در افزایش تدبّر مؤثر است در حالی که تفکر، این‌گونه نیست و با تعقل فراوان تقویت می‌شود.

گاهی تدبّر و تفکر به یک معنا به کار می‌رود؛ چنانکه به نظر می‌رسد امام علی علیه السلام تدبّر را در این کلام زیبا که می‌فرمایند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَيَّ مَنْ غَالَبَهُ  
فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ وَ سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ وَ نُورًا  
لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ،<sup>۱</sup> ستایش خدایی را سزاوار است که راه اسلام  
را آشکار ساخت و ره بردن به سرچشمه‌هایش را بر تشنگان آسان نمود و پایه‌های آن را  
محکم و استوار کرد، برای آنکه کسی بر آن چیره نشود پس آن را جایگاه امن و سلامتی  
برای چنگ درزدگان و وارد شدگان گرداند و برهان آن که بدان سخن گوید و گواهی بر آن  
که داد خواهی کند و نوری برای کسی که از آن روشنایی خواهد و فهمی برای کسی که  
بیندیشد و خردی برای آن که تدبّر نماید.

به همین معنا استعمال کرده است؛ آنجا که فهمیدن و رسیدن به لب دین و خرد دینی را ثمره تدبّر می‌داند و می‌فرماید بدون آن، دینداری راه به جایی نمی‌برد.

اما گاهی هم بین تدبّر و تفکر فرق گذاشته شده است. از جمله در تفسیر نمونه، تفکر را در برابر تدبّر آورده است: «تدبّر» به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است؛ و «تفکر» به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می‌شود.<sup>۲</sup>

تدبّر در تربیت دینی، بدین معناست که انسان در ظواهر امور توقف نکند و در فرجام آن بیندیشد و پایان کار را بنگرد؛ زیرا یکی از راه‌هایی که می‌توان با آن نیروی عقل را تقویت کرد این است که انسان در مورد انجام هر کاری، اطراف و جوانب آن را خوب بررسی کرده و در آثار و نتایج خوب یا بد آن، اندیشه و تأمل کند؛

۱. نهج البلاغه، ج ۱۰۶، ص ۱۵۳

۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۸

چرا که توقف در ظواهر و غفلت از عواقب و نیندیشیدن در فرجام کارها، انسان را از سیر به سوی کمال بازمی دارد. راه و رسم اولیای خدا بر این اساس بود که همگان را به تدبیر و عاقبت اندیشی در کارها فراخواند، چنان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«تفکر قبل أن تعزم و شاور قبل أن تقدم وتدبر قبل أن تهجم»<sup>۱</sup> قبل از آن که عزم

نمائی، اندیشه نما؛ و پیش از آن که اقدام کنی، مشورت کن؛ و پیش از آن که وارد شوی تدبیر کن.

امام علی علیه السلام که خود برترین نمونه تربیت دینی در مکتب رسول خدا صل الله علیه واله بود بیش از هر کس به عاقبت اندیشی اهتمام داشت؛ و حتی در دستورالعمل های مدیریتی به کارگزاران خود سفارش می فرمود که در انتخاب اشخاص، از جمله ملاک های اصلی شان در گزینش، آینده نگری و عاقبت اندیشی اشخاص باشد؛ چنانکه در عهدنامه مالک اشتر به وی چنین می نویسد:

«وتوخ منهم ... أبلغ فی عواقب الأمور»<sup>۲</sup> از میان مردم کسانی را برای کارگزاری

انتخاب کن که ... دارای نظر رساتر در عواقب کارها باشند.

### ۱.۱.۵. موارد استعمال تدبیر در قرآن

مشتقات ریشه «دبر» ۴۴ بار در قرآن آمده که ۴۰ مورد آن ارتباطی با مسئله تدبیر ندارد (مانند کلمات دابر، إدبار، أدبر، مدبر، مدبرات و...) از این ریشه سه حرفی، دو فعل مزید ساخته شده که بسیار مهم هستند و تفاوت معنای آن دو قابل توجه است؛ اما غالباً مورد غفلت قرار می گیرد. یکی فعل «يُدبِرُ» با مصدر تدبیر از باب تفعیل و دیگری «يَتَدَبَّرُ» با ریشه «تدبّر» از باب تفعّل که چهار بار در قرآن آمده و هر چهار بار هم به مردم نسبت داده شده و به عنوان وظیفه ایشان نسبت به قرآن بشمار آمده است.

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)<sup>۳</sup> آیا در قرآن تدبیر نمی کنند، یا بر

دل هایشان قفل هاست؟

در این آیه علت اینکه منافقان به این روز سیاه افتادند و قلب های آنها بسته شد عدم تدبیر آنها در قرآن بیان شده است.<sup>۴</sup> و فقط به الفاظ آن قناعت کرده اند. به بیان دیگر شرط تدبیر، باز بودن در قلب و دور بودن آن از

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۳۵۳

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳

۳. محمد/۲۴

۴. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۶۹

حجاب‌ها و قفل‌ها است. و تا زمانی که این قفل‌ها و حجاب‌ها برداشته نشود تدبّر در قرآن ممکن نیست. از طرفی به تصریح قرآن یکی از منابع شناخت، قلب است آنجا که می‌فرماید: خداوند شما را از شکم مادران برون فرستاد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد.<sup>۱</sup>

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ<sup>۲</sup> آیا در این سخن (خدا و قرآن

بزرگ) فکر و اندیشه نمی‌کنند (تا حقانیت آن را درک کنند) یا آنکه کتاب و رسول تنها بر

اینان آمده و بر پدران پیشین آنها نیامده؟

أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا<sup>۳</sup> آیا در قرآن از

روی فکر و تأمل نمی‌نگرند؟ و اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلافی بسیار می‌یافتند

در این آیات سؤال‌هایی از روی تعجب و ملامت مطرح شده که خداوند دلیل آن را عدم تدبّر در قرآن

بیان می‌کند. دقت در سیاق هر کدام از این سه آیه و ادامه آن‌ها، مسائل مهمی را روشن می‌کند.

کتاب أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ<sup>۴</sup> این است کتابی مبارک

که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن بیندیشند و تا صاحبان خرد پند گیرند.

در این آیه هدف نزول قرآن را تدبّر دانسته و محتوای مبارک قرآن را بیان کرده و شرط استفاده از این

همه خیر و برکت را تدبّر در آیات آن می‌داند، با دقت و تأمل در سیاق این آیه در می‌یابیم که بدون تدبّر در قرآن

نمی‌توان از ذخائر بیکران و پرخیر و برکت کلام خدا بهره‌ای جست؛ هم‌چنین نمی‌توان از ظلمت شک و تردید و

حیرت و سرگردانی نفاق، خود را رها کنید و به ایمانی راسخ و یقینی استوار، دست یافت. و لذا امام علی(علیه

السلام) با بیانی زیبا نقش اساسی تدبّر را در وصول به حقیقت قرآن و اسلام را اینطور به ما نشان می‌دهد که:

فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ وَ سَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ

وَ نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ<sup>۵</sup> و این دین ارزشمند را برای آنهایی

که بدان تمسک می‌جویند جایگاه امن و برای کسانی که بدان می‌گروند، محل آرامش و

سلامتی قرار داد، خداوند تبارک و تعالی اسلام را برای کسی که از آن سخن بگوید برهان و

۱. وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ، نحل/۷۸

۲. مومنون/۶۸

۳. النساء/۸۲

۴. ص/۲۹

۵. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۱۵۳، خطبه ۱۰۶



برای آنکه در برابر منکران و دشمنان به دادخواهی بر می‌خیزد، گواه و برای کسی که از آن روشنایی بجوید نور و برای آنکه در آن بیندیشد، وسیله درک و فهم قرار داد.

## ۱.۱.۶. جمع‌بندی آیات تدبیر

۱. این بیانات نقش اساسی تدبیر را در وصول به حقیقت قرآن و اسلام به ما نشان می‌دهد و تنها نشان می‌دهد که تنها شخص متدبیر می‌تواند مغز و حقیقت ناب و خالص اسلام را دریابد. به علاوه آن‌چه که می‌توان با بررسی این آیات بدست آورد این است که تدبیر باعث می‌شود بفهمیم قرآن از منبع واحدی صادر شده است. به عبارتی دیگر تدبیر رافع اختلاف در قرآن است یعنی با تدبیر، قرآن را خالی از اختلاف می‌بینیم و به این بُعد از اعجاز قرآن پی می‌بریم.<sup>۱</sup>

۲. خداوند در هیچ یک از آیات مربوط به تدبیر از چیستی تدبیر سخنی به میان نیاورده است. شاید سبب نپرداختن به چیستی تدبیر و عدم بیان تعریف درستی از آن در قرآن، این باشد که تدبیر، از آن جهت که بخشی از سرشت ذاتی انسان است، مفهومی کاملاً بدیهی و بی‌نیاز از تعریف برای انسان به شمار می‌آید. علاوه بر این که لحن آیات سرزنش‌گونه است و خداوند متعال نه تنها پیامبر و پیروانش را به تدبیر در قرآن دعوت می‌کند، بلکه حتی منافقین و مشرکان را از این که در قرآن تدبیر نمی‌کنند مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌دهد و علت عناد و لجابت مشرکین که منجر به کفر آنان گشته است عدم تدبیر یاد شده است،<sup>۲</sup> بدیهی است تا کسی توانایی انجام کاری را نداشته باشد، سرزنش و بازخواست نسبت به عدم انجام آن بیهوده است.

۳- با دقت در این آیات فهمیده می‌شود که ضمن این که تدبیر با قلب در ارتباط است بین این دو رابطه دو طرفه برقرار است به بیانی دیگر هر آن‌چه که باعث افزایش تدبیر شود در باز شدن قلب مؤثر است و هر آن‌چه که باعث می‌شود زنگارهای دل برداشته شود در افزایش تدبیر مؤثر است.

۴. با بررسی مشتقات ماده دبر در آیات قرآنی به این نتیجه می‌رسیم که صیغه تدبیر برای خداوند به کار رفته و تدبیر هم از باب تفعیل است که در معانی تعدیه، جعل الشیء به کار می‌رود؛ به این معنا که خداوند بر هر چیزی عاقبت و نتایجی را مقرر نموده که همان معنای عبث نبودن مخلوقات و آفریده‌های خداوند است و این که خداوند کار عبث انجام نمی‌دهد. اما صیغه تدبیر که از باب تفعّل است و بمعنای مطاوعه و اثر پذیری است، در

۱. ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۲۷

۲. التحریر و التنویر، ج ۸، ص ۱۱

مورد انسان به کار رفته به این معنا است که اگر انسان در قرآن بیندیشد و به آن اهداف و نتایجی که خداوند از نزول قرآن در نظر گرفته برسد و با روح و قلب و تمام وجود بپذیرد، به مانند خداوند متدبّر خواهد شد.

۵. بر خلاف آنچه بعضی می‌پندارند، قرآن کریم کتاب هدایت همگان است<sup>۱</sup> و برای همه قابل درک و فهم است زیرا اگر قابل درک و فهم نبود دستور به تدبّر در آن داده نمی‌شد.<sup>۲</sup> و هر کس می‌تواند به اندازه ظرفیت علمی و عملی خود به طور مستقیم و در پرتو رهنمودها و هدایت‌های اهل بیت (علیهم السلام) از آن بهره‌مند شود. از طرفی در آیات قرآن، هیچ کدام از انواع تدبّر مورد مذمت قرار نگرفته است. شاید به دلیل این که مقدمات و متعلقات تدبّر، تخلف ناپذیر هستند یا بدان دلیل باشد که چون تدبّر با قلب در ارتباط است و راه قلب هم از خطا مصون است، راهی که با قلب طی می‌شود، اگر منجر به شهود آن حقایق کلی شود که انبیای عظام و ائمه معصومین (علیهم السلام)، شاهد آن هستند، هیچ احتمال خطا در یافته‌های آن نیست؛ زیرا به جایی راه می‌یابد و حقیقتی می‌بیند که آن حقیقت واحد است. دوگانه نیست که شک در حق یا باطل بودن یکی از آنها شود.<sup>۳</sup>

۶. آنچه در این آیات به عنوان منبع تدبّر بیان شده است، قرآن است. و تدبّر در قرآن، بدون شناخت شأن و جایگاه قرآن ممکن نیست. زیرا لازمه تدبّر، شناخت متدبّر فیه است، و شناخت شأن و جایگاه قرآن به تصریح قرآن، استماع، تلاوت، ترتیل است. بنابراین، هر عاملی که زمینه ساز شناخت ما نسبت به قرآن شود می‌تواند به عنوان مقدمات تدبّر یاد شود. شناخت و اعتراف به شأن قرآن و موقعیت خود در برابر قرآن قدم اول در پیدایش زمینه مناسب می‌باشد. قدم بعدی در زمینه‌سازی زمان‌ها و جایگاه‌های مناسب تدبّر خواهد بود.

۷. طبق قرآن کسانی حقیقتاً به اسلام و قرآن ایمان دارند کسانی هستند که، کتاب خدا را آن‌گونه که شایسته است تلاوت می‌نمایند و کسانی که تلاوت راستین و پیروی از قرآن را نداشته باشد، از ایمان تهی و در زمره سرمایه باختگان است.<sup>۴</sup>

## ۱.۱.۷. رابطه‌ی تفکر و تدبّر

۱. هدی للناس، بقره/۱۸۵

۲. نمونه، ج ۴، ص ۲۸

۳. شناخت شناسی در قرآن، ص ۳۷۵

۴. الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، کسانی که کتابشان داده‌ایم و آن چنان که سزاوار است آن را مَه خوانند، مؤمنان به آن هستند، و آنان که به آن ایمان ندارند، زیانکاران هستند. بقره/۱۲۱

چون که تدبر یعنی دریافت و تامل در عاقبت آنچه که حکیمانۀ پشت سر هم چیده شده است، تفکر و تدبر در معنای تامل با هم مشترکند به همین دلیل گاهی تدبر و تفکر به یک معنا به کار می رود، بنابراین از همین جهت اشتراکشان توانایی بر هر دو، بخش مهمی از ساختار تکوینی انسان است. ولی از این جهت که تدبر تصرف قلب با نظر در عواقب است و تفکر تصرف آن با نظر به دلایل است با هم متفاوتند، این دو واژه ضمن این که در معنای لغوی و اصطلاحی با هم تفاوت دارند از حیثیتهای دیگر از جمله: مقدمات، مُتعلقات و نتایج باهم تفاوت دارند. کاوش در باطن و توجه به نتایج و عواقب امر، دو خصوصیت اساسی تدبر می باشد، اما تفکر اعم از بررسی ظواهر و بواطن امور و اعم از بررسی علل و اسباب امور و نتایج و عاقبت آن می باشد چرا که تفکر به راهیابی ها و کشف مجهولها، بطور مطلق نظر دارد. و تفکر پردازش محسوسات دیداری و تعقل پردازش محسوسات دیداری و شنیداری و تدبر پردازش همه مفاهیم قرآنی با آمیزه ایمان است.

قرآن کریم در حجم وسیعی از آیات خود، همگان را بر این توانایی، مطلع و به بهره گیری از آن ترغیب و تشویق نموده است. اما باید توجه داشت که این دو واژه ضمن اینکه در لغت و اصطلاح با هم تفاوت دارند از حیث منابع و نتایج نیز با هم متفاوتند زیرا قرآن منابع تفکر را قرآن، جهان، نفس آدمی، مخلوقات، تاریخ، وجود مبارک پیامبر و... بر شمرده است اما منبع تدبر را فقط خود قرآن بر شمرده است و تشویق به تدبر در قرآن نموده است نه چیز دیگر، که با این تفاوت در منابع بالطبع نتایج نیز متفاوت است؛ زیرا که با تفکر، پی به علل و اسباب عوالم سه گانه می بریم، در حالی که نتیجه تدبّر، پی بردن به عدم اختلاف در قرآن است و اساساً هدف از نزول قرآن تدبّر بیان شده است. فاعل تفکر، تنها انسان است، در حالی که هم خدا، هم فرشتگان و هم انسان می توانند فاعل تدبّر باشند. هم چنین تفکر به صورت مطلق و بلا شرط ممدوح نیست در حالی که تدبّر، این گونه نیست. تفکر با عقل در ارتباط است، اما تدبّر با قلب که محل نزول وحی می باشد مرتبط است. و هر آنچه که باعث باز شدن درب قلب های بسته شده می شود در افزایش تدبّر مؤثر است در حالی که تفکر، این گونه نیست.

## ۶.۳.۲.۴ م

از جمله واژه هایی که کاربردهای گوناگون دارد و اشتباه انگیز است، واژه علم است مفهوم لغوی این کلمه و معادل هایش در زبانهای دیگر مانند دانش و دانستن در زبان فارسی روشن و بی نیاز از توضیح است.

علم از ماده ی (ع ل م) و نقیض جهل است<sup>۱</sup> و به نشانه ای در یک شیئی گویند که بواسطه ی آن نشانه آن شیئی شناخته می شود.<sup>۲</sup> گاهی بعضی از لغویین علم را بمعنای دانستن و دانش بیان کرده اند<sup>۳</sup> و یا بمعنای درک کردن حقیقت اشیا است.<sup>۴</sup> و بعضی اعتقاد داشتن به چیزی که مورد وثوق است را علم می گویند.<sup>۵</sup> و گاهی علم را به اعتقاد راسخ داشتن به چیزی تعریف کرده اند، که این برخلاف سکون نفسی است که در تعریف یقین آمده است،<sup>۶</sup> به همین جهت است توصیف کردن خداوند با یقین صحیح نیست چون سکون نفس برای خداوند معنا ندارد ولی علم راسخ داشتن به چیزی برای خداوند اشکال ندارد زیرا خداوند نسبت به همه اشیا علم قطعی دارد.

بعضی دیگر علم را حضور و احاطه بر چیزی معنا کرده اند. علم با این تعاریفی که بیان شد اگر همراه تمییز و درک خصوصیات یک شیئی باشد آنرا معرفت می گویند و متعدی به یک مفعول می باشد. و اگر این علم انسان را به حد اطمینان و آرامش برساند به آن یقین می گویند و متعدی به دو مفعول می باشد. علم از ابعاد مختلف تقسیماتی دارد که گاهی درک کردن ذات یک چیز است، و گاهی حکم کردن به موجود بودن یا نفی کردن یک چیز است. و گاهی علم به نظری و عملی و گاهی به عقلی و سمعی عملی تقسیم می شود، نظری یعنی علمی که موجب کمال انسان می شود و عملی علمی است که با عمل انسان تکمیل می شود، و علم عقلی علمی است که با تفکر و تعقل به دست می آید و سمعی علمی است که با شنیدن از یک عالم حاصل می شود.<sup>۷</sup>

علم، معانی اصطلاحی مختلفی دارد که مهمترین آنها از این قرار است:

- ۱- اعتقاد یقینی مطابق با واقع، در برابر جهل بسیط و مرکب، هر چند در قضیه ی واحدی باشد.
- ۲- مجموعه قضایایی که مناسبتی بین آنها در نظر گرفته شده هر چند قضایای شخصی و خاص باشد. و به این معنی است که علم تاریخ (دانستن حوادث خاص تاریخی) و علم جغرافیا (دانستن احوال خاص مناطق مختلف کره زمین) و علم رجال و بیوگرافی شخصیتهای هم «علم» نامیده می شود.

۱. ر.ک: کتاب العین، ج ۲، ص: ۱۵۳

۲. ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص: ۱۱۰

۳. ر.ک: قاموس قرآن، ج ۵، ص: ۳۳

۴. ر.ک: مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۵۸۱

۵. ر.ک: الفروق فی اللغة، ص: ۷۴

۶. ر.ک: الفروق فی اللغة، ص: ۷۴

۷. ر.ک: التحقیق فه کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص: ۲۰۶ و ۲۰۷

۳- مجموعه قضایای کلی که محور خاصی برای آنها لحاظ شده و هر کدام از آنها قابل صدق و انطباق بر موارد و مصادیق متعدّد می‌باشد هر چند قضایای اعتباری و قراردادی باشد، و به این معنی است که علوم غیر حقیقی و قراردادی مانند لغت و دستور زبان هم «علم» خوانده می‌شود ولی قضایای شخصی و خاص مانند قضایای فوق الذکر «علم» بشمار نمی‌رود.

۴- مجموعه قضایایی کلی حقیقی (غیر قراردادی) که دارای محور خاصی باشد. این اصطلاح، همه‌ی علوم نظری و عملی و از جمله الهیات و مابعدالطبیعه را در بر می‌گیرد ولی شامل قضایای شخصی و اعتباری نمی‌شود.

۵- مجموعه قضایای حقیقی که از راه تجربه‌ی حسّی، قابل اثبات باشد. و این همان اصطلاحی است که پوزیتیویستها به کار می‌برند و بر اساس آن، علوم و معارف غیر تجربی را «علم» نمی‌شمارند. منحصر کردن واژه‌ی «علم» به علوم تجربی تا آنجا که مربوط به نامگذاری و جعل اصطلاح باشد جای بحث و مناقشه ندارد ولی جعل این اصطلاح از طرف پوزیتیویستها مبتنی بر دیدگاه خاصّ ایشان است که دایره‌ی معرفت یقینی و شناخت واقعی انسان را محدود به امور حسّی و تجربی می‌پندارند و اندیشیدن در ماوراء آنها را لغو و بی حاصل، قلمداد می‌کنند. ولی متأسفانه این اصطلاح، در سطح جهان، رواج یافته، و بر طبق آن، علم در مقابل فلسفه قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

شهید مطهری می‌گوید: ایمان نمی‌تواند جانشین علم شود و طبیعت را بشناساند و قوانین آن را برای ما مکشوف کند،<sup>۲</sup> حال آن که این با تعریف علم در روایات ما تعرض دارد در باب العلم اصول کافی با انبوهی از این‌ها مواجه می‌شویم: العلم ثلاثة آية محكمة فريضة عادله سنة قائمه<sup>۳</sup> یا ليس العلم بكثره التعليم و التعلم بل العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء من عباده<sup>۴</sup> یا وجدت علم الناس في الاربع ان تعرف ربك و ان تعرف ما صنع بك و ان تعرف ما اراد منك و ان تعرف ما يعرضك عن دينك؟<sup>۵</sup> و حتی می‌بینیم در حکمت شناخت اشیا آن گونه که به وجود آمده‌اند و بررسی سیر هبوط آن‌ها مد نظر است؟  
گفتنی است واژه «علم» کاربردهای متفاوت دارد:

۱. آموزش فلسفه، مصباح یزدی، محمدتقی ناشر: سازمان تبلیغات اسلامی، سال نشر: ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۶۴

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهره، ج ۲، ص: ۳۶

۳. کافی، ج ۱، ص: ۳۳

۴. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱، ص: ۲۲۶

۵. الخصال، ج ۱، ص: ۲۴۰

۱. گاهی منظور از علم، دانش تجربی و آگاهی حاصل از شناخت طبیعت و متکی بر تجربه و آزمون است که نزد دانشمندان علوم کاربردی به این معنا بیشتر مراد می باشد.
۲. گاهی منظور از علم، مطلق دانش است که شامل الهیات، ریاضیات و طبیعیات می شود که نزد دانشمندان علوم بنیادی و فلسفی بیشتر به این معنا مراد است
۳. گاهی منظور از علم دانش خداشناسی و آنچه به ارتباط انسان با خدا مربوط می شود که نزد دانشمندان دینی بیشتر این معنا است. هنگامی که از تقابل علم و دین و یا علم و ایمان گفته می شود، بیشتر منظور علم به معنای است. ویژه گی علم به معنای گوناگون آن است که علم از مقوله ادراکات و عقل است. در حالی که ایمان از مقوله باور درونی است و جایگاه آن قلب است از این رو علم حصولی و علم حضوری چه بسا زمینه ساز ایمان شود البته گاهی شدت علم در کشف حقایق و رساندن انسان به حقیقت کامل و خداوند عالم به اندازه ای زیاد است که با تقویت ایمان و نورانیت دل همراه می شود که از آن به نور علم یاد می شود در این صورت از حیطة عقل و مقوله ادراکات فراتر می رود و به حیطة قلب و محبت وارد می شود.

## ۲.۴. واژگان متضاد با تفکر

غرض از اینکه بخشی را به واژگان متضاد با تفکر اختصاص دادیم این است که با شناخت کلماتی که با تفکر متضادند و لو به نحو اجمال می توان طبق قاعده‌ی تعرف الاشياء باضدادها (هر چیزی با ضد آن شناخته می شود) مقابل آن که تفکر باشد را شناخت.

### ۲.۴.۱. م ع ی

حروف اصلی «ع م ی» در قرآن کریم هم مشتقات اسمی و هم مشتقات فعلی دارد که به صورت «عُمُیْ، عَمُوا، الْأَعْمَى، عَمِي، عَمِين، الْعُمَى، عُمَيْتُ، تَعْمَى، عَمُونَ» بکار برده شده است و ۳۰ مرتبه به کار رفته است. در لغت بمعنای از بین رفتن قدرت دیدن است.<sup>۱</sup> که این دیدن گاهی منظور دیدن با چشم ظاهر است که از دیدگاه قرآن نیز به کسی که با چشم ظاهرش نمی بیند اطلاق «اعمی» می شود. در آیه «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ»<sup>۲</sup> می فرماید: در مساله جهاد بر افراد نابینا و لنگ و بیمار گناهی

۱. ر.ک: کتاب العین؛ ج ۲؛ ص ۲۶۶

۲. فتح/ ۱۷

نیست.<sup>۱</sup> که خداوند حکم جهاد را از نابینا و لنگ و بیمار که جهاد بر ایشان طاقت فرسا است بر می‌دارد که پر واضح است که منظور از اعمی همان کور ظاهری است. و گاهی چشم دل و باطن است. از این روست که به انسان جاهل و کسی که مسئله ای را نمی‌فهمد، نیز «عمی القلب» می‌گویند.<sup>۲</sup> و در قرآن نیز در آیه فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ<sup>۳</sup> می‌فرماید خبرها به آنها کور می‌شود، آنها از همدیگر سؤال نمی‌کنند.<sup>۴</sup> که این خود بیانگر این است که به انسانهایی که چشم دلشان نمی‌بیند عمی می‌گویند. و نیز از منظر قرآن، شخصی که قلب او نابینا است و نشانه‌های الهی که در اطراف خود است را نمی‌بیند و در آن تفکر نمی‌کند و دارای قلبی بیمار و قفل خورده است، اعمی است.

## ۲۰۴۰۲ ن س ی

نسیان ضد ذکر و حفظ است<sup>۵</sup> و به معنای فراموش کردن و اهمال و بی‌اعتنائی، که یا از روی غفلت است و یا از روی عمد،<sup>۶</sup> و بعضی نسیان را آن چیزی که به جهت شهرتش نوشته و حفظ نمی‌شود معنا کرده‌اند.<sup>۷</sup> همانطوری که در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»<sup>۸</sup> یعنی قصد ترک و اهمال نکنید. بعضی گفته‌اند نَسِيَانٌ آنست که انسان بواسطه ضعف قلب یا غفلت و یا از روی قصد و عمد، محفوظات در ذهن خود را از یاد ببرد تا از قلب او محذوف شود و از یادش برود.<sup>۹</sup> در قرآن کریم مشتقات اسمی و فعلی «ن س ی» به صورت «تَنْسُونَ، نَسِيَهَا، لَا تَنْسُوا، نَسِينَا، نَسُوا، يُنْسِينُ، نَسَاهُمْ، نَسُوهُ، أَنْسَاهُ، نَسَيْتَ، نَسِي، نَسِيَا، مَنْسِيًّا، يَنْسِي» ۴۵ مرتبه به کار رفته است.

خداوند نسیانی را مذمت کرده است که اصل آن از روی تعمد بوده و بی‌اعتنائی کرده تا از یاد رفته است که آیه «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص: ۴۱۵

۲. ر.ک: الصحاح؛ ج ۶؛ ص ۲۴۳۹

۳. قصص/ ۶۶

۴. تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۷۲

۵. ر.ک: لسان العرب؛ ج ۱۵؛ ص ۳۲۲ - التحقیق فیه کلمات القرآن الکریم؛ ج ۱۲؛ ص ۱۱۳

۶. ر.ک: قاموس قرآن؛ ج ۷؛ ص ۶۲، لسان العرب؛ ج ۱۵؛ ص ۳۲۲

۷. ر.ک: تاج العروس؛ ج ۲۰؛ ص ۲۳۹

۸. بقره/ ۲۳۷

۹. ر.ک: مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ، ص: ۸۰۴

مُبْلِسُونَ»<sup>۱</sup> از این قبیل است. واقعیت این است که این همه نعمت به دو منظور است اول اینکه ابراز محبتی برای بیداری بود و هم مقدمه‌ای برای عذاب دردناک در صورتی که بیدار نشوند، زیرا هنگامی که انسان در ناز و نعمت فرو رود، و ناگهان آن همه نعمت از او گرفته شود سخت بر او دردناک خواهد بود، بخلاف اینکه تدریجاً از او گرفته شود که زیاد در او مؤثر نخواهد گشت.<sup>۲</sup> پس وقتی عذاب ما را به کلی از یاد بردند درهای همه لذائذ مادی را به روی‌شان گشودیم و وقتی سرگرم و شادمان به آن شدند بناگاه گرفتیمشان، پس آن گاه ایشان فرومانده و خاموشانند.<sup>۳</sup> بنابراین این نوع نسیان را خداوند مردود اعلان کرده است.

و نعمتهایی که از روی تعمد نیست و از روی غفلت است و نسیان و فراموش کردن متعارف است و یا نسیانی که در اثر توجه به اموری که مخالف با ذکر است برای انسان حاصل می‌شود را خداوند مذمت نکرده است که آیاتی از قبیل «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا»<sup>۴</sup> به هر حال هنگامی که به محل پیوند آن دو دریا رسیدند ماهی‌ای را که همراه داشتند فراموش کردند. و «قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»<sup>۵</sup> موسی که از عجله و شتابزدگی خود که طبعاً به خاطر اهمیت حادثه بود پشیمان گشت و بیاد تعهد خود افتاد در مقام عذرخواهی برآمده رو به خضر کرد و چنین گفت: مرا در برابر فراموش کاری که داشتم مؤاخذه مکن و بر من بخاطر این کار سخت مگیر اشتباهی بود و هر چه بود گذشت تو با بزرگواری خود صرف نظر فرما. ناظر به این مطلب است.<sup>۶</sup> و همچنین در حدیث رفع،<sup>۷</sup> یکی از موارد مرفوع، نسیانی است از روی غفلت است بنابراین مواخذه این نسیان برداشته شده است.

بنابراین حقیقت نسیان این است که انسان از ذکر و توجه منقطع شود و برای انسان حالت ترک حاصل شود و فرقی نمی‌کند که این حالت ترک مذموم باشد یا غیر مذموم،<sup>۸</sup> و این دقیقاً مقابل توجه محض است که تفکر نام دارد.

۱. انعام/۴۴

۲. ر.ک: تفسیر نمونه ج ۵ ص ۲۳۶

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ص: ۱۰۰

۴. کهف/۶۱

۵. کهف/۷۳

۶. ر.ک: قاموس قرآن، ج ۷، ص ۶۳

۷. الخصال، ج ۲، ص: ۴۱۸ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْخَطَايَا وَ النَّسْيَانُ وَ...

۸. ر.ک: التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۲، ص: ۱۱۶



### ۳.۴.۲. ج، ب، ل، و

واژهٔ لعب بر وزن (فَلَسٌ ، كَتِفٌ)، مخالف مفهوم جدیت و جد است همانطوری که حضرت علی علیه السلام در مقابل جد آورده اند. «فَإِنَّهُ وَاللَّهِ الْجِدُّ لَا اللَّعِبُ»<sup>۱</sup> و بمعنای بازی است<sup>۲</sup> و اصل آن «لعب» به معنی آب دهان است «لعب يلعب لعبا» یعنی آب دهانش جاری شد و به معنای فعلی است که مقصد صحیحی در آن قصد نشده است.<sup>۳</sup> به نظر طبرسی علت این تسمیه آنست که لاعب بر غیر جهت حق می رود مثل آب دهان بچّه.<sup>۴</sup> و بعضی علت این نامگذاری را همانند بودن ریزش لعاب از دهان دانسته اند که بدون هدف انجام می گیرد.<sup>۵</sup>

و آنچه که انسان را از کارهای لازم و ضروری باز می دارد لهو گویند.<sup>۶</sup> به بیان دیگر، لهو، به معنای مشغول شدن توأم با غفلت است.<sup>۷</sup> اما در بعضی از لغویین لهو را به معنای لعب دانسته اند.<sup>۸</sup> و چون لعب چیزی است که نفس آدمی را به سوی خود جذب نموده، و از کارهای عقلایی و واقعی، و دارای اثر باز می دارد، یکی از مصادیق لهو هم خواهد بود.<sup>۹</sup>

در بیانی نسبتاً جامع می توان گفت لهو و لعب به قول و فعل بی فایده ای اطلاق می شود که هدف عقلایی ندارد و به جهت قباحت و ضری که دارد هیچ گاه انسان عاقل به انجام آن اقدام نمی کند.<sup>۱۰</sup>

رابطه ی منطقی دو واژه «لهو» و «لعب» عموم و خصوص مطلق است هر لهوی، لعب هست ولی هر لعبی، لهو نیست زیرا لعب هم برای تادیب است و هم برای غیر تادیب ولی لهو فقط برای کارهای بیهوده و کارهایی است که هیچ نفعی ندارد زیرا انسان را از انجام کارهای خود باز می دارد.<sup>۱۱</sup>

برای «لعب» و «لهو»، فرق هایی هم می توان یافت:

- 
۱. نهج البلاغه، خطبه/۱۳۰
  ۲. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۹۱
  ۳. ر.ک: مفردات ألفاظ القرآن؛ ص ۷۴۱
  ۴. ر.ک: قاموس قرآن، ج ۶، ص: ۱۹۱
  ۵. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۰۷
  ۶. ر.ک: مفردات ألفاظ القرآن؛ ص ۷۴۸
  ۷. ر.ک: قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۱۱
  ۸. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۵۹
  ۹. المیزان فیه تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۲۵۹
  ۱۰. ر.ک: التحقیق فیه کلمات القرآن الکریم؛ ج ۱۰؛ ص ۱۹۷
  ۱۱. ر.ک: الفروق فی اللغة؛ ص ۲۴۸

اول. لهو، بازی جوانان است ولی لعب، بازی است که کودکان می کنند، مانند کار بیهوده ای که دارای فایده نیست.<sup>۱</sup>

دوم. لهو کاری است که نه هدف عقلایی دارد و نه هدف خیالی هرچند در واقع خالی از هدف نیست، ولی لعب، کاری است که هیچ هدف عقلانی ندارد، ولی هدف خیالی دارد.<sup>۲</sup>

سه. لعب عملی است که دارای هدف است هر چند هدفی ناپسندیده و بدون احترام باشد ولی لهو عملی است که هدف خاصی را دنبال نمی کند.<sup>۳</sup>

مشتقات اسمی و فعلی «ل ع ب» به صورت «لَعِبٌ، يَلْعَبُونَ، نَلَعَبُ، يَلْعَبُ، لَاعِبِينَ» ۲۰ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است. و مشتقات اسمی و فعلی «ل ه و» به صورت «لَهُوٌ، يُلْهِيهِمْ، لَاهِيَةً، تُلْهِكُمْ، تَلْهَى، آلْهَاكُمْ» ۱۶ مرتبه به کار رفته است.

لعب در قرآن کریم گاهی بمعنی بازی صحیح آمده مثل «أَرْسِلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَ يَلْعَبُ»<sup>۴</sup> برادران یوسف پیدرشان گفتند. یوسف را فردا با ما بفرست تا قدم بزند و بازی کند.

و گاهی مراد از آن کارهای خلاف شرع و معاصی است که به بازی و عبث تشبیه شده‌اند مثل: «فَدَرَّهْمُ يَخْوَضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ»<sup>۵</sup> در این آیه کارهای عادی و خلاف آنها چون خارج از مقصد صحیح خدائی است و رود بیاطل و بازی قلمداد شده است یا آیه ی «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا»<sup>۶</sup> لعب شمردن دین سبک شمردن و جدی نگرفتن آن است.

کلمه های «لعب و لهو» در کنار یکدیگر، در شش سوره از قرآن کریم آمده که در چهار مورد واژه «لعب» مقدم بر «لهو» شده است؛ مانند آیه شریفه «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...»<sup>۷</sup>

و در دو جای دیگر کلمه لهو مقدم بر لعب شده است؛ مانند آیه شریفه «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ...»<sup>۱</sup>

۱. ر.ک: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۷۰

۲. ر.ک: تفسیر بیان السعادة فیه مقامات العبادة، ج ۳، ص: ۴۳ و ترجمه میزان، ج ۱۶، ص ۲۲۵ و همان، ج ۲، ص ۵۰۳

۳. ر.ک: تفسیر هدایت، ج ۹، ص ۴۵۶ و ۴۵۷

۴. یوسف/۱۲

۵. زخرف/۸۳

۶. اعراف/۵۱

۷. انعام/۳۲؛ محمد/۳۶؛ حدید/۲۰؛ انعام/۷۰

## ۲.۴.۴. س ک ر

سکر: (بر وزن قفل) یعنی مستی.<sup>۲</sup> اصل آن (س ک ر) و نقیض آن صحو (از بین رفتن باطل) است<sup>۳</sup> و بر حالتی که انسان با نگاه کردن به چیزی بینایی خود را از دست می دهد، دلالت می کند.<sup>۴</sup> و یا به حالتی که بین شخص و عقلش فاصله شود اطلاق می شود. و این حالت بیشتر در صورت استعمال شراب اتفاق می افتد. و در مورد عصبانیت و عشق هم استعمال دارد.<sup>۵</sup> در قرآن کریم مشتقات اسمی و فعلی «سکر» به صورت «سُکَّارِی، سُکَّرَتْ، سُکَّرْتِهِمْ، سُکَّرَا، سُکَّرَةٌ»<sup>۷</sup> مرتبه به کار رفته است. چون غفلت و بی خبری نوعی از مستی است لذا به آن سُکَّرَتْ گفته شده «لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سُکَّرْتِهِمْ یَعْمَهُونَ»<sup>۶</sup> بجان تو که آنها در غفلت خود سرگردان بودند و شاید مراد از آن گمراهی است که آنهم شعبه‌ای از مستی است.<sup>۷</sup>

## ۲.۴.۵. ج ه ل

جهل در مقابل علم است<sup>۸</sup> و بمعنای نادانی و جاهل بمعنای نادان، سفیه، بی اعتنا می باشد و در کتب لغت آنرا نادانی معنی کرده‌اند.<sup>۹</sup> و بعضی خالی بودن نفس از علم و گفتن سخنی که به آن عمل نمی شود هم معنا کرده اند.<sup>۱۰</sup> بعضی آنرا در مقابل حلم می دانند همانطوری که طبرسی ذیل آیه «قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»<sup>۱۱</sup> فرموده: بقولی جهل، ضدّ حلم است، که این جهل بمعنای سفاهت است.<sup>۱۲</sup>

کلمه «جهل» ریشه در قرآن دارد و در قرآن مشتقات اسمی و فعلی آن به صورت «جاهل، جاهلون، جاهلین، جهالة، یجهلون، تجهلون و جهول»<sup>۱۳</sup> مرتبه در قرآن بکار رفته است.

۱. عنکبوت/۶۴؛ اعراف/۵۱

۲. ر.ک: قاموس قرآن؛ ج ۳؛ ص ۲۸۱

۳. ر.ک: کتاب العین؛ ج ۵؛ ص ۳۰۹

۴. ر.ک: معجم مقاییس اللغة؛ ج ۳؛ ص ۸۹

۵. ر.ک: مفردات ألفاظ القرآن؛ ص ۴۱۶ و التحقيق فیه کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۶۰

۶. حجر/۷۲

۷. ر.ک: قاموس قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۲

۸. ر.ک: کتاب العین؛ ج ۳؛ ص ۳۹۰

۹. ر.ک: قاموس قرآن؛ ج ۲؛ ص ۸۰

۱۰. ر.ک: مفردات، ص ۲۰۹

۱۱. بقره/۶۷

۱۲. مجمع البیان فیه تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۶۸

در اصطلاح به دو معنا آمده است: اول: جهل بسیط؛ یعنی خالی بودن نفس از علم و اتصاف آن به جهل در ابتدای امر این صفت مذموم نیست بلکه ممدوح است؛ زیرا آدمی تا به جهل خود برنخورد و نداند که نمی‌داند در صدد تحصیل علم بر نمی‌آید. باقی بودن بر این مقام و ماندن بر جهل و ثبات بر آن، از ردائل عظیمه است که دفع آن لازم و بقای آن از جمله مهلکات است. کسی که متصف به این صفت باشد باید سعی در برطرف کردن آن کند. دوم: جهل مرکب؛ که عبارت است از این که کسی چیزی را نداند یا خلاف واقع را بداند و چنان فکر کند که حق را یافته است، پس او نمی‌داند که نمی‌داند و آن بدترین ردائل است و دفع آن در نهایت سختی است.<sup>۱</sup>

راغب جهل را به سه نوع تقسیم کرده است: اول: اینکه نفس انسان از علم خالی باشد. دوم: اعتقاد داشتن به چیزی بر خلاف آنچه که هست. سوم: انجام فعلی خلاف آنچه که لازم انجام شود چه در باره آن کاراعتقاد صحیحی باشد یا نباشد.<sup>۲</sup>

## ۲.۵. جمع بندی فصل دوم

### ۲.۵.۱. واژگان مترادف

#### ۲.۵.۱.۱. تفکر و تعقل

با توجه به اینکه عقل به قوه‌ای گفته می‌شود که زمینه علم را فراهم می‌سازد و به علمی که انسان به وسیله این قوه به دست می‌آورد تفاوت اصولی میان این واژه و تفکر را می‌توان چنین تبیین کرد که «فکر» به حرکت در آوردن و استفاده از معلومات موجود به منظور رسیدن معلومی و حلّ مجهولات پیش روست، اما «عقل» عبارت است قوه‌ای خدادادی که امکان علم و ادراک و شناخت را فراهم می‌سازد و در مقابل جهل قرار دارد. و همچنین در فرق بین این دو واژه می‌توان گفت که به وسیله تفکر می‌توان به تقویت عقل پرداخت، و عقل را به فطرت الهی انسان متصل نگه داشت. با این بیان تعریف ماده «عقل» به «اندیشیدن» و مرادف قرار دادن آن با ماده «فکر» ناصواب می‌نماید.

۱. ر.ک: مفردات ص ۲۰۹

۲. ر.ک: مفردات ألفاظ القرآن؛ ص ۲۰۹

و از آن جهت که تفکر نوعی تعقل است، و دقت در آیاتی که راجع به تعقل و تفکر است همین مطلب را به ما می فهماند، در آیاتی برای متفکرین و متعقلین تفاوتی وجود ندارد و فقط مرتبه تفکر و تعقل متفاوت است. زیرا تعقل بالاتر از تفکر است و بالا بودن حد تعقل بستگی به درجه علمی فرد دارد.

### **۲.۵.۱.۲. تفکر و نظر و رویه**

اگر نظر به معنای انتظار باشد با تفکر متضاد و متباین است. نظر کار چشم است که اگر منظور از آن دقت و تأمل کردن در چیزی و بررسی و معاینه کردن آن باشد که نتیجه‌ی آن معرفت است با تفکر، در تدبر و تأمل و دقت مشترک هستند لکن تفکر استفاده از معلوماتی است که از راه عقل حاصل می شود و با توجه به اینکه رویه هم بمعنای نظر کردن در چیزی و به معنای فکر و تدبر استعمال شده است با فکر و نظر هم معنا است و این سه واژه با هم مشترکند.

### **۲.۵.۱.۳. تفکر و تذکر**

تذکر و تفکر از این جهت که هر دو برای پیدا کردن نتیجه‌ای که قبلاً مجهول و یا مورد غفلت بوده است، استفاده می شود، معادل همدیگر و به یک معنا هستند. و از آن جهت که تذکر کار زبان است و در مقابل نسیان، و تفکر کار عقل با هم متفاوتند.

### **۲.۵.۱.۴. تفکر و تدبر**

بین تدبر و تفکر فرقه‌های بسیاری است از جمله:

اول: تدبر به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است و تفکر به بررسی علل و اسباب چیزی که طبق این معنا تفکر در برابر تدبر قرار دارد

دوم: آنچه که قرآن به تفکر در آن فراخوانده، خود قرآن، جهان هستی، نفس خویشتن و تاریخ و وجود پیامبر و... است، در حالی که آنچه که به تدبر در آن فرا خوانده است، فقط قرآن است،

سوم: با تفکر، پی به علل و اسباب عوالم سه گانه می‌بریم ولی با تدبر، پی بردن به عدم اختلاف در قرآن است و اساساً هدف از نزول قرآن تدبر بیان شده است.

چهارم: فاعل تفکر، تنها انسان است، در حالی که هم خدا، هم فرشتگان و هم انسان می‌توانند فاعل تدبر باشند.

پنجم: همچنین تفکر به صورت مطلق و بلا شرط ممدوح نیست در حالی که تدبّر، این گونه نیست بلاشرطش هم ممدوح می باشد.

ششم: نیز تفکر با عقل در ارتباط است، اما تدبّر با محل نزول وحی که قلب می باشد مرتبط است. و هر آن چه که باعث باز شدن درب قلوب بسته شده می شود در افزایش تدبّر مؤثر است در حالی که تفکر، این گونه نیست و با تعقل فراوان تقویت می شود.

در وجه اشتراک تدبیر و تفکر می توان گفت چون که تدبیر بمعنای دریافت و تامل در عاقبت آنچه که حکیمانه پشت سر هم پییده شده است، تفکر و تدبیر در معنای تامل با هم مشترکند به همین دلیل گاهی تدبیر و تفکر به یک معنا به کار می رود، و ثمره ی هر دو فهمیدن و رسیدن به عمق دین و خرد دینی است و بدون آن، دینداری به جایی نمی رسد.

### **۲.۵.۱.۵. تفکر و علم**

از آن جهتی که علم در مقابل جهل است و تفکر هم برای رسیدن به مجهولات و لازمه ی هر دو تامل است، این دو واژه باهم مشترکند. ولی از آن جهتی که علم، اعتقادی است که با حقیقت مطابقت دارد ولی تفکر لزوماً مطابقت با واقع داشتن برای آن شرط نیست با هم مختلف هستند.

### **۲.۵.۲. واژگان متضاد**

غفلت از آن جهتی که کار قلب است و به معنای غیب شدن چیزی از ذهن انسان و به یاد نیامدن آن است، در مقابل تفکر است زیرا تفکر کار عقل است و به معنای حاضر کردن معلومات در ذهن است.

اعمی به شخصی می گویند که قلبش نابینا است و آنچه در اطراف خودش است را نمی بیند و در آن تفکر نمی کند و دارای قلبی بیمار و قفل خورده است، ولی انسان متفکر چشمان خود را باز می کند و با نگاه متفکرانه به اطراف خود نگاه می کند و نشانه های الهی را می بیند.

نسیان در حقیقت به آن حالتی از انسان می گویند که از ذکر و توجه جدا شود و حالت ترک حاصل شود و فرقی نمی کند که ترک مذموم باشد یا ممدوح باشد و این دقیقاً مقابل توجه محض است که تفکر نام دارد.

لهو به معنای کاری است که هدف صحیحی ندارد و لعب به معنای مشغول شدن توأم با غفلت است، از آن جهت که لعب گاهی برای کارهای با ارزش استفاده می شود نسبت به لهو عام است. بنابراین لهو و لعب چون همراه با غفلت است با تفکر در تضاد است.

سکر حالتی را گویند که انسان عقل خود را از دست داده است و دیگر نمی تواند به اطراف خود نگاه عمیق داشته باشد که این مخالف با تفکر است زیرا تفکر دقت داشتن به اطراف است برای اینکه در آن تعمق کنیم.

چهل در مقابل علم قرار دارد و به حالتی در انسان اطلاق می شود که از علم خالی باشد در حالی که تفکر سیر از معلومات به مجهولات است بنابراین انسان متفکر باید دارای علم باشد و لذا این دو واژه در مقابل همدیگر قرار دارند.

### ۲.۵.۳. معنای تفکر

فکر در لغت یعنی تامل کردن در چیزی و در واقع همان نیروی درونی است که با به کار گرفتن آن و استفاده از معلومات موجود در ذهن، به معلوم جدیدی می رساند.

تعریف تفکر در هر علمی با علم دیگر متفاوت است، تفکر در قرآن یعنی اینکه به همه ی مخلوقات الهی با دقت و تعمق نگاه کنی و به ظرافتهای آن پی ببری و آنها را نشانه ای برای شناخت وجود خداوند قرار دهی در کتب لغت فکر را داخل شدن قلب در معانی اشیا می دانند که برای ادراک مطلوب صورت می گیرد، و در واقع همان جولان نیرویی است که در اموری دقیق و ظریف معنایی را طلب می کند و جز بر آنچه صورت آن در قلب حاصل گردد گفته نمی شود. و در کتب منطق حرکت نفس از مجهولات تصویری و تصدیقی به مبادی و سیر در معلومات موجود است تا مجهولاتی که ملازم با آنهایند معلوم گردند. این حرکت، نفس را برای افاضه صور عقلی از مبدأ قدسی آماده می کند. و در کتب اخلاقی تفکر را جستجو نمودن قلب برای رسیدن به مقصود و نتیجه دانسته اند.

بنابراین در یک جمع بندی کلی می توان فکر را یک تلاش منظم قوه اندیشه می دانند که در آن از معلومات حاضر در ذهن در موضوع معینی استفاده می شود به جهت رسیدن به شناختی عمیق و دقیق در آن موضوع که موجب آگاهی ذهن می شود که در این تلاش مجهولات تبدیل به معلومات می شود و ما را از خطاهای ذهنی حفظ می کند. که این تلاش در پنج مرحله صورت می گیرد زیرا ذهن ابتدا با مجهول و سوال روبرو می شود و سپس در پی شناخت نوع مشکل می باشد و بعد از مشکل به معلومات حاضر در ذهن حرکت می کند و در ادامه در بین معلومات جستجو می کند برای اینکه به جواب مورد نظر خود برسد و در پایان به مجهول بر می گردد و آن مشکل را بوسیله ی جواب حل می کند. که نتیجه ی این فعالیت ذهنی رسیدن به

معلوم است که با این کار انسان از ظلمت جهل به سوی نور علم حرکت می کند و کمال علمی و عملی برای انسان حاصل می شود و این است سعادت دنیوی و اخروی که مقصود قرآن هم از تشویق به تفکر همین است. و در پایان لازم است این نکته را بیان کنیم که در قرآن بیشتر بصورت کلی دعوت به تفکر و اندیشه شده است ولی در نهج البلاغه به صورت جزئی، انسان به تفکر فرا خوانده شده است.





## **فصل سوم**

### **ویژگی‌ها و اوصاف تفکر در قرآن و نهج‌البلاغه**



## ۰۳. ویژگی‌ها و اوصاف تفکر در قرآن و نهج البلاغه

در قرآن و سخنان گهربار معصومین (علیهم السلام)، مطالب بسیار ارزشمندی در باب تفکر بیان شده، به طوری که در کتاب شریف اصول کافی بابی به «تفکر» اختصاص داده شده است. با دقت در این روایات روشن می‌شود که هر کدام بر اساس محوری خاص، حقیقتی را بیان می‌کنند؛ به طوری که دسته‌ای از آنها به فضیلت و ارزش تفکر در نظام ارزشی اسلام اشاره می‌کنند؛ دسته‌ای دیگر از آنها به موضوعات تفکر و گروهی از آنها به نتایج و آثار تفکر اشاره دارد. اولین گام در مجاهده با نفس و حرکت به سوی خدا را تفکر است به این معنا که انسان لااقل در شبانه روز مقداری فکر کند در اینکه آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده و بدن سالم و قوای صحیحه به او عنایت کرده و این همه بسط بساط نعمت و رحمت کرده و از طرفی هم این همه انبیا فرستاده و کتاب‌ها نازل کرده و نعمتهای بزرگ دیگر که قابل شمارش نیست،<sup>۱</sup> آیا وظیفه ما با این مولای مالک الملوک چیست؟<sup>۲</sup>

### ۰۳.۱ اهمیت و ارزش تفکر و دعوت به آن

با توجه به قرآن مجید می‌توان دریافت که در قرآن تعریف و تحسین از تفکر بسیار آمده است، مانند: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۳</sup> ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را بر تو نازل شده برای مردم بیان کنی شاید که آنها در آن تفکر و تعقل کنند.

۱. وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (نحل/ ۱۸)

۲. شرح چهل حدیث، ص ۶

۳. نحل/ ۴۴

این آیه به تنهایی برای تفکر، مدح بزرگی است زیرا که غایت انزال کتاب بزرگ آسمانی و قرآن آن صحیفه عظیم نورانی را به خاطر تفکر قرار داده است. آنچه در تفکر مهم است، تشخیص تفکر ممدوح است و الا در اینکه تفکر در قرآن و حدیث سفارش و ستایش شده، شکی نیست.<sup>۱</sup> چون که آن بازکننده درهای بسته معارف و علوم است: تفکر کلید درهای معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است و مقدمه لازمه حتمیه سلوک انسانیت است. و در قرآن شریف و احادیث کریمه، تعظیم بلیغ و تمجید کامل از آن گردیده...<sup>۲</sup>

امام حسن عسکری (علیه السلام) عبادت را به زیاد فکر کردن در امر الهی می داند نه اینکه انسان زیاد نماز بخواند و زیاد روزه بگیرد، لَيْسَتِ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ.<sup>۳</sup> این روایت به اهمیت تفکر اشاره دارد و تفکر بر نماز و روزه ای که از فروع مسلم دین اسلام است مقدم شده است، که این خود می رساند که با تفکر کردن عبادات انسان معنای واقعی خود را پیدا می کند.

### ۳.۱.۱. تفکر یکی از صفات مومن

وَ قَالَ (عليه السلام) فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَ أَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا يَكْرَهُ الرَّفْعَةَ وَ يَشْتَأُ السُّمْعَةَ طَوِيلٌ عَمُّهُ بَعِيدٌ هَمُّهُ كَثِيرٌ صَمْتُهُ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ شَكُورٌ صَبُورٌ مَغْمُورٌ يَفْكُرْتَهُ ضَنِينٌ بِخَلْتِهِ سَهْلٌ الْخَلِيقَةَ لَيْنٌ الْعَرِيكََةَ نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنْ الصَّلْدِ وَ هُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ،<sup>۴</sup> در توصیف اهل ایمان فرمود: مؤمن نشاطش در چهره و غمش در دل است، او دارای سعه صدر زیادی است. نفس اماره‌اش از هر چیزی خوارتر و از بلندپروازی بیزار و از این که کارهای خودش را به گوش دیگران برساند متنفر است. غمش طولانی، و هم‌نش بلند است. سکوتش زیاد، از فرصتهایش استفاده می‌کند، شاکر و شکیباست، در تفکراتش فرو رفته، به خواهشهای نفسانی خویش بخل می‌ورزد، اخلاقی نرم، طبیعتش آرام، نفسش از سنگ سخت محکمتر، در حالی که او از برده و غلام، در تواضع خوارتر است.

۱. ر.ک: آداب الصلوه، ص ۲۰۴

۲. شرح چهل حدیث، ص ۱۹۱

۳. تحف العقول، ص ۴۴۲

۴. نهج البلاغه صبحی صالح، قصار/۳۳۳

حضرت در این حکمت زیبا و دلنشین بعد از بر شمردن تعدادی از خصوصیات مومنین به این صفت اشاره می فرماید تربیت یافتگان تحت نظام تربیتی دین، اهل تفکر و اندیشه اند و همه چیز را بر روی اندیشه بنا می کنند. اساس حیات انسانی تفکر است، و باید زندگی انسان یک زندگی فکری باشد که جز با تفکر و اندیشه زندگی قوام پیدا نمی کند، و از لوازم فکری بودن زندگی بشر یکی این است که هر قدر فکر صحیح تر و کامل تر باشد، زندگی انسان استوارتر خواهد بود و زندگی استوار مبتنی و مشروط به داشتن فکر استوار است.<sup>۱</sup>

چگونگی تفکر انسان است که انسانیت انسان و ادراک او از عالم و آدم و پروردگار عالمیان و اتصالی که با حق برقرار می کند و استعدادهای نهفته ی انسان از قوه به فعل می رسد و زمینه ی حرکت بسوی کمال را فراهم می کند به بیان امام خمینی (ره): تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است و مقدمه ی لازمه ی حتمیه ی سلوک انسانیت است.<sup>۲</sup>

### ۳.۱.۲. تفکر خصلت برجسته ی بندگان خاص خداوند

وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ، وَ فِي أَرْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَ كَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ، فَاسْتَصَبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَةِ، يُذَكِّرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ، وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ، بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفَلَوَاتِ. مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ، وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ، وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ، وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَاكَةِ، وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ، وَ أَدْلَةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ،<sup>۳</sup> خداوندی که نعمتهایش بزرگ و عظیم است همواره در هر عصر و زمان و در فاصله میان بعثت پیامبران بندگانی داشت که حقایق را به فکر آنها الهام می کرد و با عقل و اندیشه آنها سخن می گفت تا آنها در پرتو آن با نور بیداری، چشمها و گوشها و قلبها را روشن سازند و مردم را به یاد آیات الله و روزهای خاص الهی بیندازند و از مقام عظمت او بیم دهند. این افراد همچون راهنمای بیابانها هستند که قافلهها را از گم کردن راه نجات می دهند هر کس راه حق را در پیش می گرفت طریقتش را می ستودند و او را به نجات، بشارت می دادند و آن کس که به چپ و راست منحرف شده بود

۱. ر.ک: المیزان فیه تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۵۴

۲. شرح چهل حدیث، ص: ۱۹۱

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲

طریقش را نکوهش می‌کردند و از هلاکت بر حذر می‌داشتند (آری!) آنها چراغهای روشن تاریکیها بودند و راهنمایان در برابر شبهات.

در ابتدای این خطبه، امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند سبحان و متعال ذکر و یاد خودش را مایه جلای قلبها قرار داده که بر اثر آن گوش، پس از سنگینی ای که بر اثر غفلت حاصل شده شنوا می‌شود و چشم، پس از کوری بینا می‌گردد و از لجاجت و عناد، به انقیاد و اطاعت باز می‌گردد.<sup>۱</sup> اگر ذکر و فکر همراه شود، دل انسان زمانی صیقل پیدا می‌کند و گوش شنوا می‌شود و چشم، بینا می‌گردد و لجاجت و دشمنی، به انقیاد و اطاعت تبدیل می‌شود.<sup>۲</sup>

یکی از نعمتهای بزرگ الهی به بندگانش، هدایت آنها بوده است. بنابراین قانون الهی بر این قرار گرفته است مردم را به حال خود رها نکند و وظیفه ی هدایت آنها را در جامعه به انبیاء که قدرت هدایت دارند محول کند. نقش پیامبران نشان دادن راهی است که خداوند برای رسیدن انسان به هدف آفرینش خود ترسیم نموده است و از دیدگاه امیرالمومنین (علیه السلام)، هدف از بعثت پیامبران این است که: اول: انسانها را وادار به وفا کردن به پیمان فطرت کنند. دوم: نعمت‌های فراموش شده خدا را به یاد آنها بیاورند. سوم: از طریق تبلیغ بر آنها اتمام حجت کنند. چهارم: گنجینه‌های پنهانی عقل‌ها را آشکار سازند.<sup>۳</sup> لطف الهی در این است که انسان را به سعادت و کمال برساند. وی انسان را تا حدودی از طریق خلقت و تقدیر و نیز فطرت آدمی راهنمایی کرده و سرشت انسان را به گونه ای قرار داده است که انسان را به سوی کمال نهایی و مطلق دعوت می‌نماید. و خداوند در فاصله ی بین آمدن پیامبران، بندگان خاصی داشته که آنها را با بوسیله ی الهام کردن حقایق بر فکرشان و با عقلشان با خداوند سخن می‌گفته اند در بین مردم قرار داده است که نقش هدایتگری را برای مردم ایفا کنند. که این بندگان خاص شاید اوصیا و امامان معصومانند که در فترات بعثت انبیا از طریق الهام، حقایق را از عالم غیب می‌گرفتند و به بندگان می‌رساندند. یا افراد صالح و متقی و عالمان پرهیزگار را که در سطح بالایی از تقوا قرار دارند که در هر زمانی در میان مردم وجود دارند؛ آنها نیز با الهامات الهی و تأییدات ربّانی به صراط مستقیم الهی واقف می‌شوند و سعی در هدایت دیگران دارند. و نیز شاید هر دو گروه را شامل شود.<sup>۴</sup>

۱. إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلاَءَ لِقُلُوبٍ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ، وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَ تَنْقَاضُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲)

۲. ر.ک: پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۸، ص: ۳۴۸

۳. لَيْسْتَادُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُدَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّلْبِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، (نهج البلاغه، صفحه ۴۳، خطبه ۱)

۴. پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۸، ص: ۳۴۹ و ۳۵۱

اثر وجودی این بندگان نیز مثل وجود انبیاء این است که با نور بیداری ای که خداوند به آنها داده است چشمها و گوشها و قلبها را روشن می سازند و مردم را به یاد ایام الله و روزهای خاص الهی می اندازند و از مقام عظمت او بیم می دهند و این افراد همچون راهنمای بیابانها هستند که غافله‌ها را از گم کردن راه رهایی می‌بخشند و هر کس را که راه مستقیم را در پیش می‌گرفت می ستایند و او را بشارت به نجات می دهند و آن کس که به جانب چپ و راست منحرف شود طریقتش را نکوهش می‌کنند و از هلاکت بر حذرش می دارند و همچون راهنما هستند و قافله‌های انسانی را از گم شدن و هلاک شدن نجات می‌دهند. که زیر بنای همه ی این اثرات این است که ذکر با فکر توأم شود و الا ذکر به تنهایی این چنین قدرتی ندارد که مسیر مستقیم را به ما نشان دهد.

نظر کردن همراه با عبرت، به دنیا و مخلوقات و احوال آنها، و تفکر کردن در عاقبت، آینه‌ای است که به وسیله آن خوبیها نمایان می شود و دنیا و خواهشهای نفسانی ترک می شود. و نیز فکر در عواقب امور، موجب کفاره گناهان است، و سیقل دهنده دل‌های قسی است، و سبب وسعت خلق انسانهای بد اخلاق می شود. زیرا هر گاه زوال پذیری دنیا بر کسی ظاهر شود، هرگز با کسی درشتی نمی کند. و همچنین تفکر موجب اصلاح معاد است، زیرا کسی که بیشتر اوقات خود را برای تفکر در آخرت سپری کند و مراتب عذاب و عقاب، مستمراً در ذهنش باشد، مشخصاً هر کاری که مخالف رضای الهی باشد را انجام نمی دهد. و البته که چنین انسانی معاد آخرتش، تضمین است. و نیز اندیشه در امور اخروی، موجب صفای باطن می شود و زمینه ی تحصیل علوم و ادراکات، که از جمله آنها، علم به احوال معاد و آخرت است و اطلاع بر عواقب. و نیز تفکر در عواقب، زمینه ساز علم به این است که چه چیز باعث هلاکت و خسران و چه چیز موجب نجات و فوز به جان می شود. و همچنین تفکر در عاقبت، خصوصیتی است محمود، که هیچ عبادتی به او نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: بیشترین عبادت ابودر، تفکر و عبرت گرفتن بود.۲ یا در جایی دیگر فرمود: لکل شیء دلیل، ودلیل العاقل التفکر؛<sup>۳</sup> برای هر چیزی دلیل و راهنمایی است و راهنمای شخص عاقل تفکر و اندیشه او می باشد.

---

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۱۵

۲. خصال، ص ۴۲

۳. تحف العقول، ص ۳۸۶



به قدری برای تفکر ارزش گذاشته شده که در برخی از روایات، یک ساعت تفکر را بهتر از یک سال عبادت دانسته: فکر ساعة خیر من عبادة سنة. ۱ و در جای دیگر برتر از عبادت ۶۰ سال می دانند: تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة. ۲

امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز یکی از خصوصیات بارز مؤمن را تفکر او در جوانب کارها می داند: المؤمن... مغمور بفکرته؛ مؤمن در افکار خویش غوطه ور است. ۳

حضرت شأن و منزلت عقل به عنوان قوه تفکر را بیشتر از دین و حیا می داند: جبرئیل بر آدم وارد شد و گفت: ای آدم! من مأمور شدم که تو را بین سه چیز اختیار دهم تا یکی از آن سه چیز را انتخاب کنی و دو تا را رها کنی و آن سه چیز، عقل، حیا و دین است. آدم گفت: من عقل را اختیار کردم. جبرئیل به حیا و دین گفت: برخیزید و عقل را واگذارید، آن دو گفتند: ای جبرئیل! ما مأمور شدیم با عقل باشیم هر کجا باشد، گفت: پس شما به همراه عقل باشید و خود عروج کرد و به آسمان رفت. ۴

این حدیث نورانی بیانگر آن است که هر کجا عقل باشد، حیا (دوری از گناه) و دینداری و عبادت نیز هست، اما در عبادت و دینداری، ممکن است تعقل نباشد، درحالی که ارزش هر عبادت و دیانتی به میزان عقل فرد است.

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: لاعبادة کالتفکر فی صنعة الله؛<sup>۵</sup> هیچ عبادتی مانند تفکر و مطالعه در مصنوعات و مخلوقات الهی نیست. و نظیر همین حدیث از امام حسن عسکری (علیه السلام) وارد شده که می فرماید: لیست العبادة کثره الصیام و الصلوة و انما العبادة کثره التفکر فی امرالله؛ معیار بندگی، نماز و روزه بسیار نیست؛ عبادت، بسیار تفکر نمودن در آیات حکیمانه پروردگار است.<sup>۶</sup> یا امام صادق بافضیلت ترین تفکر را، تفکر در اسما و صفات خدا می دانند، نه در چگونگی ذات او: أفضل العبادة إدمان التفکر فی الله و فی قدرته؛<sup>۷</sup> بهترین عبادت تفکر و اندیشه در بزرگی خدا و اسما و صفات او و بزرگی او است.

۱. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۵۷

۲. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳

۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۲

۵. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۸، ح ۱۳

۶. لیست العبادة کثره الصیام و الصلوة و انما العبادة کثره التفکر فی امرالله؛ معیار بندگی، نماز و روزه بسیار نیست؛ عبادت، بسیار تفکر نمودن در آیات حکیمانه پروردگار است. (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۵، ح ۱۷)

۷. الکافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۳

از امام صادق (علیه السلام) درباره حدیث یک ساعت تفکر، از عبادت یک شب بهتر است، سؤال و توضیح خواسته شد، ایشان فرمود: یمرّ بالخربة أو بالدار فيقول: أين ساكنوك، أين بانوك، ما لك لا تتكلمين؛<sup>۱</sup> اگر از ویرانه یا خانه ای عبور کرد، بگوید: آنان که در تو ساکن بودند، آنان که تو را ساختند، کجایند؟ تو را چه می شود؟ چرا سخن نمی گویی؟!<sup>۲</sup>

در آیاتی از قرآن و جمالاتی از نهج البلاغه دعوت به تفکر صورت گرفته است که ذیلاً به آن اشاره می

کنیم:

## اول:

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلَهَا وَ عَذْبَهَا وَ سَبَخَهَا تَرْبَةً سَنَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذَاتَ أَعْنَاءٍ وَ وُصُولٍ وَ أَعْضَاءٍ وَ فُصُولٍ أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَ أَصْلَدَهَا حَتَّى صَلَصَلَتْ لَوْقَتٍ مَعْدُودٍ وَ أَمَدٍ مَعْلُومٍ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْساناً ذَا أَدْهانٍ يُجِيلُهَا وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا وَ جَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا وَ أَدَوَاتٍ يُفَلِّبُهَا وَ مَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْأَذْوَاقِ وَ الْمَشَامِّ وَ الْأَلْوَانِ وَ الْأَجْناسِ مَعْجُوناً بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ الْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ وَ الْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ وَ الْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ مِنَ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ وَ الْبَلَّةِ وَ الْجُمُودِ.<sup>۲</sup> سپس خداوند سبحان، مقداری خاک از قسمتهای سخت و نرم زمین و بخشهای شیرین و شوره زار گرد آورد و آب بر آن افزود و آن را با رطوبت آمیخت تا به صورت موجودی چسبناک در آمد و از آن صورتی آفرید که دارای خمیدگیها و پیوندها و اعضا و مفاصل بود. سپس آن را سفت و جامد کرد تا خود را نگه دارد و صاف و محکم و خشک ساخت و این حال تا وقت معین و سرانجام معلومی ادامه یافت. سپس از روح خود در او دمید و به صورت انسانی در آمد دارای نیروهای عقلانی که او را در جهات مختلف به حرکت و می دارد و فکری که به وسیله آن (در موجودات مختلف) تصرف می نماید و اعضایی که آنها را به خدمت می گیرد و ابزاری که برای انجام مقاصدش آنها را زیر و رو می کند و شناختی که به وسیله آن حق را از باطل جدا می سازد و طعمهای مختلف و بوهای گوناگون و رنگها و اجناس مختلف را از یکدیگر باز می شناسد، این در حالی است که او را معجونی از رنگهای مختلف و

۱. همان، ج ۲، ص ۵۴، ح ۲

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱/

ترکیبی از اشیای همسان و نیروهای متضاد و اخلاط مختلف از حرارت و برودت و رطوبت و خشکی قرار داد.

با توجه فرموده‌ی امیر المومنین (علیه السلام) در این فراز از نهج البلاغه، خداوند انسان را طی چهار مرحله خلق کرده است.

مرحله‌ی اول خداوند ماده‌ی اولیه‌ی انسان را خاک قرار داد که متشکل از قسمتهای سخت و نرم زمین و بخشهای شیرین و شوره‌زار گرد آورد و آب بر آن افزود و با آن انسان را خلق کرد. که علت این کار این است تا استعدادهای مختلف و متنوع در انسانها ایجاد شود و انواع انسانها را با ساختارهای مختلف از نظر شایستگیها و استعدادها و آمادگیها خلق شوند و نیازهای گوناگون یک جامعه‌ی کامل بشری در بخشهای مختلف برطرف شود.<sup>۱</sup> و در مرحله‌ی دوم به این خاک صورت بخشید و صورتی آفرید که دارای خمیدگیهای مختلف بدنی مانند خمیدگی دنده‌ها و فکها و قسمت بالای سر و پایین پا می‌کند که از طریق مفاصل، با یکدیگر پیوند دارند و بدن را برای کارهای مختلف آماده می‌سازد. زیرا اگر بدن مانند یک شکل هندسی مکعب و امثال آن بود و اگر همه بصورت یک عضو و دارای یک استخوان بود کارایی بسیار کمی داشت. ولی می‌دانیم که خداوند آن را از چند قطعه استخوان و چندین عضو و پیوندهای میان آنها آفریده و همین سبب می‌شود که هر انگشت بلکه هر بندی از انگشتان علاوه بر کف دست، کارایی خاصی داشته باشد و این یکی از نشانه‌های حکمت و عظمت پروردگار است. هرگز کارایی کنونی را نداشت. و سپس آن را سفت و محکم کرد تا خود را کاملاً نگه دارد. و در مرحله‌ی سوم خداوند از روح خود در او دمید<sup>۲</sup> و به صورت انسانی در آمد، که مایه‌ی تحرک انسان و یافتن نیروهای مختلف عقلانی است که انسان را در جهات مختلف به حرکت وا می‌دارد و شاید جمع آوردن کلمه‌ی «اذهان» بدین سبب است تا نشان دهنده‌ی تنوع قوای عقلی باش<sup>۳</sup>، که از هر یک از این نیروها برای انجام و سامان بخشیدن به نیازهای متنوع خود بهره می‌گیرد و بوسیله‌ی این نیرو به اعضای خود در جهت انجام کارهای خود فرمان می‌دهد. و نهایتاً در مرحله‌ی چهارم و آخرین مرحله برای تکامل بخشیدن به قوای مختلف خود خداوند نعمت فکر را به انسان داد تا به وسیله آن در موجودات مختلفی که به تصریح قرآن برای تعالی انسان خلق شده،<sup>۴</sup> تصرف کند راه استفاده از نعمتها را پیدا کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۲

۲. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (ص/۷۲ و حجر/۲۹)

۳. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۵

۴. هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، او خدایه است که همه موجودات زمین را براه شما خلق کرد (بقره/۲۹)

مهم‌ترین امتیاز انسان اندیشه‌ورزی اوست، و تاریخ این اندیشه‌ورزی به ظهور خلقت انسان بر روی کره زمین بر می‌گردد. که محصول این تفکر، تمدن بشری است. زیرا این نوع تفکر می‌تواند مشکل‌ترین مسائل انسان را حل نماید. با توجه به این توضیح روشن می‌شود که مرحله‌ی آخر مهم‌ترین مرحله در بین این مراحل است زیرا اگر تمامی مراحل قبل باشد ولی این مرحله نباشد انسان با دیگر حیوانات هیچ فرقی نمی‌کند و با وجود این مرحله انسان به مرحله‌ی تکامل که هدف عالی و غایی انسان است، می‌رسد. یعنی رسیدن به مبدأ نور هستی که غایت سیر مخلوقات، اوست: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»<sup>۱</sup>، انتهای سیر انسان به سوی پروردگار است. و «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»<sup>۲</sup>، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۳</sup> بازگشت همگان به سوی خداست. همه این آیات، غایت سیر را روشن می‌کند. البته رسیدن به خدا، همان به کمال مطلق رسیدن مخلوقات است. هنگامی پدیده‌های هستی کمال آخر خود را می‌یابند که به قرب الهی برسند. پس روشن شد هدف غایی خلقت، به کمال رسیدن همه موجودات و رسیدن انسان به مقام قرب الهی است. و این مهم حاصل نمی‌شود جز با تفکر کردن و اندیشیدن در متعلقات تفکر که در این نوشته به آنها اشاره شده است.

نکته‌ای که لازم است به آن اشاره کنیم این است که نباید تصور شود که دو جمله‌ی «ذَا أَذْهَانَ يُجِيلُهَا» و «وَفِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا» به یک معناست و عطف تفسیری است بلکه جمله‌ی «ذَا أَذْهَانَ يُجِيلُهَا» اشاره به قوه مدرکه و متصرفه انسان است و به معنای برانگیختن قوای باطنی در گرفتن صورتهای جزئی می‌باشد و جمله‌ی «وَفِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا» اشاره به قوه اندیشه در هر یک از افراد انسان و تصرف آن در بررسی قوه خیال و وهم و ترکیب بعضی با بعضی و یا تجزیه بعضی از بعضی می‌باشد.<sup>۴</sup> و بعضی هم اینطور فرق گذاشته اند که جمله‌ی اول اشاره به مراحل شناخت و تصور و تصدیق و فهم و درک حقایق دارد و جمله دوم اشاره به اندیشه‌هایی است که به مرحله‌ی اجرا می‌رسد و به وسیله آن انسان در اشیای مختلف تصرف می‌کند.<sup>۵</sup>

بنابراین با این فرق می‌توان گفت که منظور از جمله‌ی «وَفِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا» قوه اندیشه در وجود انسان است که به واسطه‌ی این قوه به تجزیه و تحلیل معلومات پرداخته می‌شود و این معلومات به مرحله‌ی اجرا می‌رسد و با آن در اشیای مختلف تصرف می‌شود و این است اهمیت اشاره‌ی حضرت به مسئله‌ی تفکر.

۱. نجم/۴۲

۲. علق/۸

۳. بقره/۱۵۶

۴. ترجمه‌ی شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۳۸۸

۵. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۵

## دوم:

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَجَازِكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ وَ مَزَالِقِ دَخْصِهِ، وَ أَهْوِيلِ زَلِّهِ، وَ تَارَاتِ  
أَهْوَالِهِ؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ،<sup>۱</sup> بدانید عبور شما از صراط  
و گذرگاه خطرناک و معبری که قدمها در آن می‌لغزد و خطرات هولناکی، پی‌درپی  
دامان انسان را می‌گیرد؛ (حال که چنین است) ای بندگان خدا تقوای الهی پیشه  
کنید! همچون تقوای خردمندی که تفکر، قلب او را به خود مشغول ساخته است.

در این بیان حضرت متذکر سه مرحله ی تفکر، تقوا و صراط شده اند، که هر کدام مقدمه برای  
مرحله ی بعد از خودش می باشد، تفکر اولین قدم برای ورود به تقوا است و تقوا زمینه ی عبور از صراط را  
فراهم می کند بنابراین تقوایی انسان را از صراط به آسانی همچون برق، عبور می دهد که زیر بنای آن  
تفکر باشد آن هم تفکر و اندیشه‌ای که تمام قلب به وسیله ی آن روشن شود.

وقتی گفته می شود تقوا، غالباً ذهن انسان می رود به رعایت ظواهر شرع و محرمات و واجباتی که بیشتر  
با آن سر و کار داریم؛ مثل: نماز خواندن، پرداخت وجوهات شرعی، گرفتن روزه، دروغ نگفتن و... البته اینها  
همه‌اش مهم است؛ لیکن تقوا ابعاد دیگری هم دارد که غالباً ما از اینها غافلیم. در دعای شریف مکارم الاخلاق  
در توضیح این ابعاد می فرماید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَلِّئِي بِحَلِيَّةِ الصَّالِحِينَ وَ الْبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ؛<sup>۲</sup> امام  
سجاد (علیه السلام) بعد از درود فرستادن بر محمد و آل محمد از خدای متعال درخواست می کند که پروردگارا!  
مرا با زیور صالحان زیور بده و با لباس پرهیزگاران مجلس کن، و در ادامه حضرت به این نکته اشاره می کنند که  
لباس پرهیزگاران در گستردن عدل و فرو خوردن خشم و خاموش کردن آتش دشمنی و به هم پیوستن تفرقه  
جویان و آشتی دادن خصمان و فاش کردن نیکی و پوشیدن عیبه‌ها و نرمخویی و فروتنی و نیک سیرتی و بیرون  
راندن غرور و خوشخویی و سبقت در فضیلت و ایثار در بخشش و دم فرو بستن از عیب دیگران و ترک حق  
خوری از دیگران و گفتن سخن حق، هر چند دشوار بود و اندک شمردن نیکیهای خود در کردار و گفتار هر چند  
بسیار بود و بسیار شمردن بدیهای خود در کردار و گفتار هر چند اندک بود. ای خداوند، این صفات را در من به

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه/۸۳

۲. الصحیفه السجادیة، دعای ۲۰

کمال رسان به دوام طاعت خود و همسویی با جماعت مقبول و دوری از بدعت جویان و پیروان باورهای مجعول و...<sup>۱</sup> که رسیدن به چنین تقوایی با این خصوصیات فقط با تفکر میسر می شود.

### سوم:

الْأَخْذُ بِمَا مَضَىٰ عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ وَفَكَرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ،<sup>۲</sup> حرکت در راهی است که پدران در گذشته از آن راه رفته‌اند و صالحان خاندان آن طریق را پیموده‌اند، زیرا همان گونه که تو درباره خویش نظر می کنی آنها نیز نظر افکندند، و همان گونه که تو برای صلاح خویش می اندیشی آنها نیز می اندیشیدند.

یکی از نصیحت‌های حضرت به فرزندانش این است که در تفکر نه افراط جایز است و نه تفریط بلکه حد وسط آن باید لحاظ شود. بنابراین حضرت در این کلام زیبا و دلنشین ابتدا دعوت به تفکر می کنند که این خود نهی از تفکر نکردن و مردود اعلام کردن راه تفریط است، و در ادامه در پیش گرفتن راه و روش نیاکان صالح و برحذر داشتن از تعمق و دقت بیش از اندازه است که این جلوگیری از افراط است، با نهی حضرت از افراط و تفریط حد وسط در تفکر روشن می شود.

تشویق و واداشتن امام مجتبی (علیه السلام) به در پیش گرفتن راه و روش نیاکان صالح و بر حذر داشتن از تعمق و دقت بیش از اندازه است. در این جا از قیاس ضمیر استفاده شده است یعنی هر کس که این طور باشد در عمل کردن بر طبق شناخت او و خوداری از آنچه که تکلیف ندارد شایسته پیروی است.<sup>۳</sup>

### چهارم:

فَإِنْ أُيْقِنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعْ وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعْ وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا فَانظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ وَ إِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَ فَرَاغَ نَظْرِكَ وَ فِكْرِكَ فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَحْبِطُ الْعَشْوَاءَ وَ تَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءَ وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ حَبَطَ أَوْ خَلَطَ وَ

۱... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَے مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ حَلِّبِی بِحَلِیَّةِ الصَّالِحِیْنَ، وَ أَلْسِنِی زِبْنَةَ الْمُتَّقِیْنَ، فِی بَسْطِ الْعَدَالِ، وَ كَظْمِ الْغِیْظِ، وَ إِطْفَاءِ النَّارِةِ، وَ صَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ، وَ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَیِّنِ، وَ إِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَ سِتْرِ الْعَائِبَةِ، وَ لَیْنِ الْعَرِیْكَةِ، وَ خَفْضِ الْجَنَاحِ، وَ حُسْنِ السَّیْرِ، وَ سَكُونِ الرِّیْحِ، وَ طِیْبِ الْمُخَالَقَةِ، وَ السَّبْقِ إِلَیْهِ الْفُضِیْلَةِ، وَ إِیْقَارِ التَّفْضُلِ، وَ تَرْكِ التَّعْیِیْرِ، وَ الْإِفْضَالِ عَلَیْهِ غَیْرِ الْمُسْتَحِقِّ، وَ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَ إِنْ عَزَّ، وَ اسْتِقْلَالِ الْخَیْرِ وَ إِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِی وَ فِعْلِی، وَ اسْتِكْثَارِ الشَّرِّ وَ إِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِی وَ فِعْلِی، وَ أَكْمِلْ ذَلِكَ لِی بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَ لُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَ رَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَ مُسْتَعْمِلِ الرَّأْیِ الْمُحْتَرَعِ...

۲. نهج البلاغة صبحی الصالح، نامه/۳۱، ص ۳۹۳

۳. ر.ک: ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، صفحه ۲۶

الْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلٌ<sup>۱</sup>، اگر یقین پیدا کردی دلت صفا یافته و خاشع شده و فکرت از تشویش در آمده و به کمال رسیده و همتت، همتی واحد گشته در آنچه برایت بیان کردم بیندیش. و اگر آنچه را که دوست می‌داری از آسودگی فکر و نظرت آماده نشده بدان که راهی را که درست نمی‌بینی سیر می‌کنی و در تاریکی قدم می‌زنی و کسی که طالب دین است آن نیست که به خطا می‌رود و یا حق را با باطل مخلوط می‌سازد و در چنین مواقع خود نگهداری بهترین است.

اگر آنچه را که انسان در نظر دارد و حالتی که از خویشتن می‌خواهد و نگرش باز و اندیشه‌ی آزاد، برایش فراهم نگردید، باید بداند که راه نادرستی در پیش گرفته، نمی‌تواند آن راه به مقصد و مقصود رسد، کورکورانه در تیرگی‌ها و بدون روشن بودن مسیر و هدف حرکت کردن نتیجه‌ای جز سقوط و انحراف ندارد. قبل از بیان این جملات نورانی، لازم است یقین را تعریف کنیم و آن اینکه یقین یعنی علمی که در انسان ثابت است و شک بردار نیست و نتیجه‌ی آن آرامش و طمانینه است.<sup>۲</sup> و بعضی یقین را اعتقاد قطعی مطابقت با واقع دانسته‌اند.<sup>۳</sup> راغب می‌گوید: یقین، صفت علم است و فوق معرفت، درایت و نظایر آن. گفته می‌شود علم یقین نه معرفت یقین؛ و همان آرامش نفس همراه با ثبات حکم می‌باشد.<sup>۴</sup> و در قرآن آمده است: إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ<sup>۵</sup>؛ ما تنها گمانی در این باره داریم و به هیچوجه یقین نداریم. و نیز خداوند در قرآن کریم درباره حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ،<sup>۶</sup> و همچنین

ملکوت زمین و آسمان را به ابراهیم نشان دادیم، تا از موقنین باشد.

لازم است ذیل این آیه‌ی شریفه به این روایت اشاره شود که صفوان می‌گوید: از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم از فرمایش خداوند نسبت به حضرت ابراهیم: أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي،<sup>۷</sup> آیا او

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه/۳۱

۲. التحقيق فیه کلمات القرآن الکریم، ج ۱۴، ص: ۲۶۴

۳. التحقيق فیه کلمات القرآن الکریم، ج ۱۴، ص: ۵۱

۴. مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص: ۵۴۸

۵. جائیه/۳۲

۶. انعام/۷۵

۷. بقره/۲۶۰

دارای یقین نبود و در قلب او حالت تردید وجود داشت؟ قال: لا، كان على يقين ولكنّه أراد من الله الزيادة في يقينه. حضرت فرمودند: نه، او یقین داشت و لکن از خداوند خواست تا بر یقینش بیفزاید.<sup>۱</sup>

بنابراین چون حضرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را دید، بر یقین او افزوده شد. حضرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را دید و به خاطر دیدن ملکوت زمین و آسمان بر یقینش افزوده شد، به گونه ای که از «موقنین» شد. یعنی قدرت ایجاد یقین در دیگران پیدا کرد.

بنابراین در یک جمع بندی می توان یقین را، حالتی دانست که قویترین نیروهای روحی و انرژیهای سازنده در انسان را برای رسیدن به کمال ایجاد می کند.

طبق فرموده ی حضرت امیر المومنین(علیه السلام) در این جملات زیبا اگر انسان به مرتبه ی یقین برسد به چهار خصلت نائل می یابد: اول: دل انسان صفا می یابد. دوم: قلب انسان خاشع و متواضع می شود. سوم: فکر انسان از تشویش خارج می شود و به کمال می رسد. چهارم: همت انسان واحد می شود.

طریقه ی این که انسان خود را در راه کسب یقین بیازماید این است که ببیند به آسودگی فکری رسیده است یا نه! کسی که به آسودگی فکری نرسیده در واقع مثل کسی است که در راهی که اطلاعی از آن ندارد سیر می کند مثل آن شتر کوری که بالأخره یک قدم نه، یک قدم، می افتد، «عشواء» یعنی کسی که شب کور است و بدون رؤیت در تاریکی راه می رود و به زمین می خورد یا اشتباه می کند و جلوی خودش را نمی بیند،<sup>۲</sup> در تاریکی قدم زدن در اصل همان مخلوط کردن حق و باطل است که باعث می شود به خطا برود.

حضرت در پایان این فراز از سخنانشان بهترین راه را در چنین مواقعی حفظ نفس و خود نگهداری توصیه می فرمایند. ولذا حضرت یقین و تفکر را دو مقوله ی مرتبط با هم قلمداد می کنند و وجود هر یک را مقدمه برای وجود دیگری می دانند و یکی از راههایی که می تواند انسان را در مسیر تفکر صحیح قرار دهد رسیدن به یقین عنوان فرموده اند.

۱. المحاسن: ۲۴۷ - بحار الأنوار: جلد ۷۰، ص ۱۷۶

۲. ر.ک: ترجمه مفردات، ج ۲، ص: ۶۰۳



حضرت امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ۱۰۳ نهج البلاغه<sup>۱</sup> متعلق تفکر را دنیا قرار داده اند که با بیان تعدادی از خصوصیات دنیا، ما را به تفکر در آن فرا می خواند. بنابراین حضرت خصوصیات دنیا را اینطور بیان می کنند:

اول: پس از اندک زمانی ، کسانی را که در آن جا خوش کرده اند، بیرون می راند و صاحبان نعمت و امنیت را به رنج و درد گرفتار می سازد. (عَمَّا قَلِيلٍ تَزِيلُ الثَّأْوِي السَّاكِنَ وَ تَفْجَعُ الْمُتْرَفَ الْأَمِينَ)  
دوم: آنچه از دنیا، پشت کرد و از دست رفت، هیچ گاه بر نمی گردد (لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَأَدْبَرَ)  
سوم: کسی نمی داند که آنچه که در راه آمدن است، چیست ، تا چشم به راهش باشد. (وَأَلَا يُدْرِي مَا هُوَ أَتٍ مِنْهَا فَيُنْتَظَرُ)

چهارم: شادی آن، با اندوه آمیخته است. (سُرُورُهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ)  
پنجم: دلبری و توان مردانش به ضعف و سستی می گراید. (جَلَدُ الرَّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ)  
ششم: زمان همراهی زیباییها و زرق و برقهای فراوان دنیا با شما کم است. (لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا)  
امام علیه السلام بعد از اشاره به این نکات ظریف و دقیق راجع به دنیا در یک بیان زیبا و عمیق می فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاغْتَبَرَ، وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ فَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ،  
وَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ، رحمت خدا بر آن کس باد که اندیشه کند و عبرت گیرد و بینا شود! آنچه هم اکنون از دنیا موجود است پس از مدّت کوتاهی فکر می کنید اصلاً وجود نداشته و آنچه از آخرت به زودی فرا می رسد، همواره بوده است!

یقیناً تفکر در ویژگیهای مذکور راجع به دنیا، مایه عبرت انسانها است و این عبرت موجب بصیرت و بیداری می شود.

و لذا رسیدن به درجه ای از درک و بصیرت از مهم ترین مقاصد تربیت است که انسان بتواند به کمک تفکر در دقایق دنیا از ظواهر امور بگذرد و به باطن آنها برسد؛ از محسوسات عبور کرده و به معقولات برسد و قدرتی عام برای سنجش و اندازه گیری، تجزیه و تحلیل، حلّ و فصل امور و انتخاب و تصمیم گیری در ابعاد مختلف زندگی به دست آورد. و حضرت در کلامی دیگر بر این اثر عبرت تصریح کرده، و می فرماید:

---

۱. آنچه سید رضه در این خطبه آورده، بخش‌هایی است که از یک خطبه مشروح‌تر گرفته شده است؛ لذا تعبیر به «منها» می‌کند و به گفته محققان، قسمت‌های مختلف این خطبه، در کتب که قبل از نهج‌البلاغه نگاشته شده مثل روضه کافی و تحف العقول به طور پراکنده دیده می‌شود؛ (مصادر نهج‌البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۰۶).

من اعتبر أبصر و من أبصر فهم و من فهم علم؛<sup>۱</sup> هر که بترسد در امان است و هر که از حوادث عبرت گیرد بینا شود و هر که بینا شد می‌فهمد و هر که فهمید به دانش می‌رسد.

سخن اصلی این کلام، آن است که «تفکر» زمینه ساز عبرت است و «عبرت» زمینه بصیرت را فراهم می‌آورد. آن حضرت، انسان بصیر را چنین توصیف می‌کند: فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ انْتَفَعَ بِالْعِبَرِ؛ همانا بینا، کسی است که به درستی بشنود و سپس بیندیشد و به درستی بنگرد و بینا گردد و از عبرت‌ها پند گیرد.<sup>۲</sup>

مفهوم اصلی کلام امام علی‌علیه السلام چنین است: انسان زمانی به بینش و بصیرت می‌رسد که به شنیدن اکتفا نکند، بلکه در شنیده‌ها، اندیشه نماید و با دقت به امور بنگرد. نتیجه این اندیشه و دقت نظر، همان عبرتی است که در تصمیم‌گیری‌ها و رفتار انسان مؤثر خواهد بود.

طبق فرموده‌ی حضرت مراحل رسیدن به بینش، عبارت است از: اول: کمک گرفتن از حواس ظاهری «چشم و گوش» دوم: تفکر و تیزبینی «اندیشه» سوم: عبرت گرفتن. در هر حال ثمره‌ی تفکر عبرت است و ثمره‌ی عبرت بینش است. و در کلام دیگری از حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمده است که مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ،<sup>۳</sup> هر کس که تفکر کند بینا می‌شود و به جای ظواهر اشیا و حوادث، باطن آنها را می‌نگرد و به ریشه‌ها و نتیجه‌ها فکر می‌کند و راه نجات را در سایه این تفکر و عبرت و بینایی پیدا می‌کند و انسان با تفکر و اندیشه در حوادث امروز و دیروز، با یک سلسله حقایق آشنا می‌شود و با منطبق ساختن آنها بر اموری که در پیش دارد، راه صحیح را پیدا می‌کند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که شخصی سؤال کرد: آیا این روایت صحیح است که می‌فرماید «إِنَّ تَفَكُّرَ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ؛ ساعتی اندیشیدن بهتر است از یک شب بیدار بودن و عبادت کردن؟ حضرت فرمود: آری! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تَفَكُّرُ سَاعَةٍ، خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ» راوی سؤال می‌کند: «كَيْفَ يَتَفَكَّرُ؟ چگونه فکر کند؟» حضرت فرمود:

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت/۲۰۸

۲. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه/۱۵۳

۳. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه/۳۱

يَمْرُ بِالذُّورِ الْخَرَبَةِ، فَيَقُولُ: أَيَنْ بَانُوكَ؟ أَيَنْ سَاكِنُوكَ؟ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟<sup>۱</sup> از کنار خانه‌های ویران شده می‌گذرد (رو به آنها کرده) می‌گوید: سازندگان شما کجا رفتند، ساکنان شما چه شدند، چرا سخن نمی‌گویید؟! اگر گوش شنوایی در باشد پیام‌ها و گفتگوهای این ویرانه‌ها را به خوبی می‌شنود.

و باز یکی دیگر از مطالبی که حضرت در ادامه ی این خطبه نسبت به آن توجه می‌دهند که درباره ی آن فکر و اندیشه کنیم این است که به فانی بودن دنیا باید توجه کرد که دنیا به قدری سریع می‌گذرد، و آخرت به قدری سریع می‌آید، که انسان این چنین تصوّر می‌کند هرگز دنیایی وجود نداشته و همیشه آخرت وجود داشته است. می‌فرماید: فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ، وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ. آنچه هم اکنون از دنیا موجود است پس از مدّت کوتاهی فکر می‌کنید اصلاً وجود نداشته و آنچه از آخرت به زودی فرا می‌رسد، همواره بوده است.

## ۳.۲. خصوصیات تفکر سالم

### ۳.۲.۱. معرفت

معرفت از جمله ابزار و خمیرمایه ی تفکر است که با وجود آن تفکر عمق مغز پیدا می‌کند و به تفکر ارزش می‌دهد، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در حدیثی معرفت را یکی از ابزار برای تفکر می‌شمارند و می‌فرمایند:

فِكْرَةٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ وَ لَا يَنَالُ مَنزِلَةَ التَّفَكُّرِ إِلَّا مَنْ قَدْ خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ،<sup>۲</sup> فکر کردن یک ساعت در احوال و تحولات دنیا، بهتر است از یک سال عبادت و به مرتبه تفکر نمی‌رسد، مگر کسی که به نور معرفت الهی اختصاص یافته باشد، و معترف به توحید و یگانگی خداوند شود.

نظر کردن همراه با عبرت، به دنیا و مخلوقات و احوال آنها، و تفکر کردن در عاقبت، آینه‌ای است که به وسیله آن خوبیها نمایان می‌شود و دنیا و خواهشهای نفسانی ترک می‌شود. و نیز فکر در عواقب امور، موجب کفاره گناهان است، و سیقل دهنده دل‌های قسی است، و سبب وسعت خلق انسانهای بد اخلاق می‌شود. زیرا هر

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۶۸، ص: ۳۲۶

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۱۵

گاه زوال پذیری دنیا بر کسی ظاهر شود، هرگز با کسی درشتی نمی کند. و همچنین تفکر موجب اصلاح معاد است، زیرا کسی که بیشتر اوقات خود را برای تفکر در آخرت سپری کند و مراتب عذاب و عقاب، مستمراً در ذهنش باشد، مشخصاً هر کاری که مخالف رضای الهی باشد را انجام نمی دهد. و البته که چنین انسانی معاد آخرتش، تضمین است. و نیز اندیشه در امور اخروی، موجب صفای باطن می شود و زمینه ی تحصیل علوم و ادراکات، که از جمله آنها، علم به احوال معاد و آخرت است و اطلاع بر عواقب. و نیز تفکر در عواقب، زمینه ساز علم به این است که چه چیز باعث هلاکت و خسران و چه چیز موجب نجات و فوز به جنان می شود. و همچنین تفکر در عاقبت، خصوصیتی است محمود، که هیچ عبادتی به او نمی رسد.

### ۳.۲.۲. تنهایی و سکوت

بر اثر اندیشیدن چه درّ و گوهرهایی که به دست نمی آید، اما این تفکر مستلزم انتخاب محلی آرام و بدون هیاهو است اما این بدان معنا نیست که از جامعه گریزان باشیم و مسئولیت های اجتماعی را ترک کنیم و در زندگی رهبانیت پیشه کنیم زیرا در روایات اسلامی از این کار نهی شده، پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده است: لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ<sup>۱</sup>، گوشه گیری در اسلام نیست بلکه نیازمند فراهم کردن فرصت هایی معین در بستر زندگی اجتماعی است، برای حضور در محضر خویش، همچنان که شیوه همه پیامبران و جانشینان آنها نیز همین بوده است. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: سَبَبُ الْفِكْرَةِ الْفَرَاغُ<sup>۲</sup>، فراغ موجب می شود که آدمی در اندیشه فرو رود.

روشن است که توفیق بهره جویی از خلوت با خویش نیازمند کسب حداقلی از پاکیزگی درونی است، چرا که خلوت ناپارسیان جز افزودن بر بدی ها نتواند بود.

بهره مندی از فواید تنهایی و خلوت با خویش نیازمند تأمل و تمرین مداوم در احوال درونی خویشتن است و این راهی است که هر که باید به پای خویش در آن گام نهد. بندگی جدید مجال کمی برای خلوت انسان ها با خویش باقی نهاده و از سوی دیگر، دانش جدید نیز بیشتر به ابعاد منفی تنهایی (تنهایی مخرب) پرداخته است، ولی این همه نباید موجب غفلت از آثار مثبت و سازنده انس با تنهایی شود. کافی است در گیر و دار اشتغالات زندگی، فرصت هایی بیابیم، چشم از جهان پر آب و رنگ بیرون بدوزیم و لختی به تماشای جهان پر رمز و راز

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص: ۱۵۵

۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۶۷، ص: ۶۹

درون بنشینیم. در روایات از حالات لقمان اینطور یاد شده که بسیاری از اوقات تنها می نشست و مشغول تفکر می شد. امام کاظم (علیه السلام) می فرماید:

لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلٌ وَ دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلُ التَّفَكِّرِ الصَّمْتُ،<sup>۱</sup> هر چیز را راهنمایی

است. راهنمای خردمند اندیشیدن است، و راهنمای اندیشیدن، خاموشی گزیدن است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز یکی از خصوصیات جناب لقمان را نشستن تنها و تفکر در آن حال

می دانند و می فرمایند:

لُقْمَانُ (علیه السلام) يُطِيلُ الْجُلُوسَ وَحْدَهُ وَ كَانَ يَمُرُّ بِهِ مَوْلَاهُ فَيَقُولُ يَا لُقْمَانَ إِنَّكَ

تُدِيمُ الْجُلُوسَ وَحْدَكَ فَلَوْ جَلَسْتَ مَعَ النَّاسِ كَانَ أُنْسَ لَكَ فَيَقُولُ لُقْمَانُ إِنَّ طُولَ الْوَحْدَةِ أَفْهَمُ

لِلْفِكْرَةِ وَ طُولَ الْفِكْرَةِ دَلِيلٌ عَلَى طَرِيقِ الْجَنَّةِ.<sup>۲</sup> لقمان زیاد تنها می نشست و اربابش می آمد و

می گفت: لقمان زیاد تنها می نشینی اگر با مردم همنشینی کنی، انس بیشتری خواهی داشت،

لقمان می فرمود: تنهایی زیاد، برای اندیشه سودمندتر است، و زیاد اندیشیدن راهنمای راه

بهشت است.

وَ قَالَ وَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ مَا طَالَتْ فِكْرَةٌ أَمْرِي قَطُّ إِلَّا عَلِمَ وَ مَا عَلِمَ أَمْرٌ قَطُّ إِلَّا عَمِلَ،<sup>۳</sup>

وهب بن منبه گوید: هرگز اندیشه کسی به طول نینجامد، مگر اینکه آگاه شد، و هرگز آگاه

نشد کسی مگر این که عمل کرد.

قَالَ الْبَاقِرُ (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحِبُّ الْمُدَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِالرَّفَثِ

الْمُتَوَحِّدِ بِالْفِكْرِ الْمُتَخَلِّيِّ بِالْعَبْرِ السَّاهِرِ بِالصَّلَاةِ،<sup>۴</sup> همانا خداوند تبارک و تعالی دوست میدارد

کسی را که در میان جمع شوخ طبعی کند و خوش مجلس باشد تا وقت دیگران با او خوش

گردد چندان شوخی کند که به فحش نینجامد، و کسی را که تنهایی گزیند و به تفکر پردازد،

و نیز کسی را که فارغ از هر اشتغالی خلوت کند و اندیشه خود را به عبرت گرفتن از احوال

دنیا متوجه سازد، و شب زنده دار برای نماز شب، خداوند این افراد را محبوب می دارد.

۱. تحف العقول، ص ۳۸۳

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص: ۲۵۱

۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص: ۲۵۱

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۴۷۵

### ۳.۲.۳. کم خوری

جناب لقمان به پسرش می‌گوید: پسرم هر گاه معدهات پر بود، فکر و اندیشهات می‌خوابد و حکمت فلج می‌شود و اعضای بدن از عبادت باز می‌ماند. یا بنی إذا امتلات المعدة نامت الفكرة و خرس الحکمة و قعدت الاعضاء عن العبادة،<sup>۱</sup>

امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید: هر که اقتصار کند در خوردن خود بسیار باشد صحت او و شایسته باشد فکرت او، من اقتصر فی أکله کثرت صحته و صلحت فکرته.<sup>۲</sup>

که منظور از «اقتصر فی أکله» کم خوردن است و اکتفای به آن و تجاوز نکردن از آن بقدر سیری یا زیاد بر سیری است.<sup>۳</sup>

و باز امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید: مَنْ قَلَّ أَكَلُهُ صَفَى فِكْرَهُ،<sup>۴</sup> هر که کم باشد خورش او صاف گردد فکر او

### ۳.۲.۴. عدم تقلید

به تصریح قرآن یکی از اهداف انبیا (علیهم السلام) رهانیدن انسانها از ظلمتها و دعوت آنها به نور است، لیخرجکم من الظلمات الی النور،<sup>۵</sup> از ظلمت جهل به نور علم، از ظلمت نفاق به نور صفا، از ظلمت شرک به نور توحید، از ظلمت تفرقه به نور وحدت، از ظلمت وحشت به نور امنیّت، از ظلمت تعصّب به نور تحقیق، از ظلمت هوا به نور هدایت و از ظلمت تقلید به نور تفکر.

و همه ی انبیا (علیهم السلام) گرفتار عدم تفکر مردم و تقلید نابجا بوده‌اند: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ.<sup>۶</sup> و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۳

۲. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۲۰

۳. ر.ک: شرح آقا جمال الدین خوانسار بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۷۳

۴. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۲۰

۵. احزاب/۴۳

۶. زخرف/۲۳

## ۳.۲.۵. عدم تعصب

یکی از خصوصیات منفی ای که در جوامعی که قبل از بعثت انبیاء وجود داشته است این بوده است که جز تعصب قبیلگی حاضر به تفکر دیگران نبودند و بیشترین تعصب را نسبت به رسومات ابا و اجداد خود داشته اند، خداوند در قرآن می فرماید:

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ<sup>۱</sup> سردمداران

کفر، سخن پیامبر را رها کردند و به دیگران نیز گفتند: بروید و بر پرستش خدایان خود پایدار بمانید که این مقاومت شما چیز مطلوبی است.

از کلمه ی «اصبروا» استفاده می شود که کفار به جای دعوت به تفکر، دعوت به تعصب و مقاومت

می کردند.<sup>۲</sup>

## ۳.۲.۶. عدم استبداد

امام امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ<sup>۳</sup> کسی که استبداد رای داشته باشد هلاک می شود.

## ۳.۲.۷. عدم لجاجت

کسی که طبیعتش لجاجت کردن باشد و در کردار و گفتار خود نادرست خود مقاومت بیجا نماید، بر او اعتماد بر رأی و اندیشه او نیست زیرا لجاجت او باعث می شود بی آنکه در صحت و سقم گفته اش، تأمل و تفکر نماید کند کاری که کرده یا حرفی که گفته زینت دهد هر چند فساد آن بر او ظاهر باشد،<sup>۴</sup> پس در مصلحتها و مشورتها

---

۱. ص ۶/

۲. تفسیر نور (۱۰ جلد)، ج ۸، ص: ۸۲

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

۴. قال امیر المؤمنین (علیه السلام): اللجاج یفسد الرأی (غرر الحکم، ص ۶۵)

اعتماد بر رأی او نباید کرد. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: اللجوج لا رأی له،<sup>۱</sup> انسان لجوج رأی و تفکری برای او نیست. و نیز حضرت می فرماید: اللجاجة تُسَلُّ الرأى،<sup>۲</sup> لجاجت، تدبیر را باطل کند.

### ۳.۲.۸. تأمل

قال امیر المؤمنین (علیه السلام): الرأى مع الاناة و بسس الظهیر الرأى الفطیر،<sup>۳</sup> رأى، با درنگ و تأمل به دست می آید. و رأى نارسیده و برنیامده، بد مددکاری است.

### ۳.۲.۹. تجربه

قال امیر المؤمنین (علیه السلام): رأى الرجل على قدر تجربته،<sup>۴</sup> رأى مرد بر قدر تجربه اوست پس هر چند تجربه و آزمایش کارها بیشتر کند رأى و اندیشه او محکمتر گردد.

### ۳.۲.۱۰. مشورت

اطلاق کلمه ی «رأى» فقط برای نظر کسی که خبره است صحیح می باشد و صحت رأى افراد خبره مستند به دلیلی است که برای نظریه ی خود می آورند و اگر در مواردی آراء مختلف شود با مراجعه ی به ادله ی اقامه شده توسط آنها، نظریه ی خطا از صحیح معلوم می شود.<sup>۵</sup> در همین راستا امام امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: مَنْ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْاِرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا،<sup>۶</sup> هر کس دلیل آراء مختلفه را بررسی کند مواضع خطاء آنها را می فهمد.

و نیز امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: اضربوا بعض الرأى ببعض يتولد منه الصواب،<sup>۷</sup> برخی از نظرات را، بر برخی دیگر، عرضه کنید و آنها را کنار هم نهید، که رأى درست این گونه پدید می آید. یعنی هرگاه در کاری با یکدیگر مشورت کنید رأى هر یک را با رأى دیگری بسنجید تا از آن ظاهر شود آنچه نظر

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۵

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۹

۳. کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۴۹

۴. غرر الحکم، ص ۴۴۴

۵. ر.ک: منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئنه)، ج ۲۱، ص: ۲۵۱

۶. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۳

۷. غرر الحکم، ص ۴۴۲



درست باشد باین نحو که رجحان رأی یکی ظاهر می‌شود یا ظاهر می‌شود رجحان رأی مرکب از چند رأی باین نحو که از رأی هر یک جزوی در آن باشد.

### ۳.۳. متعلقات تفکر در قرآن و نهج البلاغه

یکی از پررنگ‌ترین نقش‌های قرآن و نهج البلاغه در شکل‌دهی به نظام فکری بشر، ارائه موضوع است؛ یعنی در قرآن و نهج البلاغه، اساسی‌ترین موضوعاتی را که اندیشیدن و کاوش در آنها، روشن‌کننده راه انسان و تحول‌آفرین در زندگی اوست، به بهترین شکل معرفی کرده است؛ به عنوان مثال، دین اسلام، رکن اساسی خود را توحید قرار داده است؛ از سوی دیگر در اصول دین که توحید از جمله آنها است، تقلید را محکوم می‌کنند. به ناچار برای پذیرش دین، تفکر، تدبیر و تحقیق لازم است. لذا خداوند بسیاری از آیات خود را به این موضوع اختصاص داده است. در اینجا دیگر وظیفه خود انسان است که معلومات مورد نیاز را و مواد اولیه تفکر را فراهم کرده تا به وسیله آن به حقیقت برسد.

آنچه در تفکر لازم است داشتن منابع و مأخذ است، به عبارت دیگر چه اموری شایستگی آن را دارند که آدمی نیروی عقل و خرد خود را صرف تأمل و تعمق در آنها نماید؟ تا فکری صحیح و سازماندهی شده برای انسان دست دهد. همانا قرآن کریم به عنوان یگانه مدرک قطعی و همیشگی نبوت پیامبر اسلام و نهج البلاغه به عنوان کلامی که فوق کلام انسانها و پایین تر از کلام خدا و در حقیقت دارای جامعیتی همانند قرآن است، در تعلیمات خود، منابعی را برای تفکر در دسترس ما قرار داده است.

در قرآن و نهج البلاغه هر گاه سخن از تفکر به میان آمده است به دو جنبه قطعاً اشاره کرده است یکی متعلق، که منظور از آن این است به چه چیزی فکر کنیم و خوراکی که ارزش آن را دارد که تفکر خود را نسبت به آن مصروف داریم چه چیز می‌تواند باشد دوم اینکه با تفکر و اندیشه حول آن منبع و متعلق به چه نتیجه‌ای می‌رسیم و هدف از تفکر چه چیز می‌تواند باشد. بنابراین با تعمق در این دو کتاب گرانسنگ و ملاحظه و تدبیر در آیات و سخنانی که در آنها به نوعی سخن از اندیشه و تفکر به میان آمده است می‌یابیم که محورهای اندیشه مهمی را معرفی می‌کند و انسان را به اندیشه و تعقل پیرامون آنها دعوت می‌نماید.

### ۳.۳.۱. متعلقاتی که به تفکر در آنها تشویق شده

تفکر در آسمانها و زمین و مخلوقات و موجودات الهی که مکرراً در قرآن و نهج البلاغه به آن اشاره شده است.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ \* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ \* رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ \* رَبَّنَا إِنَّنا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ \* رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ\*<sup>۱</sup> مسلما در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای صاحبان خرد و عقل است. \* همانها که خدا را در حال ایستادن و نشستن و آن گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند، و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند، (و می‌گویند) بار الهی این را بیهوده نیافریده‌ای، منزه‌ی تو، ما را از عذاب آتش نگاه دار \* پروردگارا، هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته‌ای، و این چنین افراد ستمگر یاوری ندارند \* پروردگارا، ما صدای منادی توحید را شنیدیم، که دعوت می‌کرد به پروردگار خود ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم، (اکنون که چنین است) پروردگارا، گناهان ما را ببخش، و ما را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران \* پروردگارا، آنچه را به وسیله پیامبران ما را وعده فرمودی، به ما مرحمت کن، و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان، زیرا تو هیچگاه از وعده خود تخلف نمی‌کنی.<sup>۲</sup>

در این آیات ابتدا خداوند خلقت زمین و آسمان را نشانه‌ای برای صاحبان عقل بر شمرده است و بعد صاحبان عقل را اینطور معرفی می‌کند که آنها کسانی هستند که در همه حال یاد خدا می‌کنند و در این خلقت تفکر می‌کنند و می‌بینند که هیچ کدام باطل خلق نشده است. و لذا در آیات فوق از دو جنبه قابل تأمل و تفکر است اول اینکه روایات متعددی در شأن نزول این آیات وارد شده که ما را دعوت به تفکر در مورد این آیات کرده است و این خود بر اهمیت این آیات و تفکر در این آیات می‌افزاید. و از این جهت که این پنج آیه باهم بر پیغمبر نازل شده است ما نیز همه این پنج آیه را مورد بررسی قرار می‌دهیم. دوم اینکه همانطوری که از ترجمه

۱. آل عمران/۱۹۰-۱۹۴

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۱۳

آیات مشخص شد، خداوند متعال در خود این آیات صریحاً ما را به تفکر در اسرار آفرینش آسمانها و زمین دعوت کرده است.

در جنبه ی اولی که اشاره شد روایاتی وارد که ما را به تفکر نسبت به این آیات تشویق می کند از جمله روایتی که از عطاء بن ابی رباح نقل شده که گفت: با عبد الله عمر به نزد عایشه رفتم. عبد الله عمر گفت: یا عایشه! عجیبترین چیزی که از رسول خدا در طول عمرت دیدی، چه بوده است؟ گفت: همه ی کارهای او عجیب بود، ولی از همه عجیبتر اینکه شبی از شبها نوبت بیتوته در منزل من بود که حضرت در بستر خوابید و مشغول استراحت شد، هنوز پهلوی حضرت بر زمین آرام نگرفته بود که دیدم حضرت از جا برخاست و لباس پوشید و با آبی که نزدیک حضرت بود وضو گرفت و به نماز ایستاد. و آن گاه به نماز ایستاد و در نماز چنان بگریست که از اشک چشمش سینه و جلوی لباس ایشان خیس شد، آنگاه حضرت نشست و سر به سجده نهاد و همانطور حمد و ثنای خدا را می گفت می گریست به حدی که زمین از اشک چشمش تر شد. و هم چنان تا هنگامی که بلال ایشان را به نماز صبح خواند و تا طلوع صبح حضرت منقلب و گریان بود، در همین حال عرض کردم چرا چنین گریانید؟ شما که مشمول لطف خدا هستید؟ فرمود: أفلا اکون لله عبدا شکورا، آیا نباید بنده شکرگزار خدا باشم؟! چرا گریه نکنم؟ خداوند در شئی که گذشت، آیات تکان دهنده ای بر من نازل کرده است. و سپس شروع بخواندن پنج آیه فوق کرد. و در پایان فرمود: ویل لمن قرأها و لم یتفکر فیها: وای به حال آن کس که این آیات را بخواند و در آنها تفکر نکند.<sup>۱</sup>

در روایات متعددی با عبارات گوناگون نسبت به تفکر در این آیات تاکید فراوان دارد. از جمله در روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که پیامبر خدا هر گاه، برای نماز شب برمی خاست نخست مسواک می کرد، و سپس نظری باسما می افکند، و این آیات را زمزمه می نمود.<sup>۲</sup>

نوف بکالی، که از یاران خاص علی علیه السلام بود، می گوید: شبی در خدمتش بودم، هنوز چشم مرا خواب فرا نگرفته بود، دیدم امام برخاست، و شروع به خواندن این آیات کرده، سپس مرا صدا زد و گفت: ای نوف! خوابی، یا بیدار؟ عرض کردم بیدارم و صحنه آسمان را تماشا می کنم فرمود: خوشا آنان که آلودگی های

۱. ر.ک: روض الجنان و روح الجنان فیه تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۶

۲. ترجمه مجمع البیان فیه تفسیر القرآن ج ۴ ص ۳۸۴

زمین را نپذیرفتند و باین راه آسمان، پیش رفتند. (از چهار دیوار عالم ماده بیرون پریدند و روح بلند آنها ملکوت آسمانها را سیر می‌کند).<sup>۱</sup>

و اما در جنبه دومی که در این آیات مورد بررسی قرار می‌گیرد این است که آیات قرآن تنها برای خواندن نیست، بلکه برای فهم و درک مردم نازل شده و تلاوت و خواندن آیات زمینه‌ای است، برای اندیشیدن، لذا در آیه فوق نخست اشاره به عظمت آفرینش آسمان و زمین کرده و می‌گوید در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه‌های روشنی برای صاحبان خرد و اندیشمندان است، قرآن پدیده‌های هستی را آیت و نشانه نام می‌نهد و آنها را نشانه‌های خداوند می‌داند. انسان هنگامی که تصویری از کسی می‌بیند به یاد او می‌افتد. گویا قرآن همه عالم را آینه‌های خدای متعال می‌داند که کمالات و رحمت‌های الهی در آنها ظهور پیدا می‌کنند و انسان در آینه این اشیاء می‌تواند به خدای متعال و اسماء و صفات او توجه پیدا کند. و به این ترتیب مردم را به اندیشه در این آفرینش بزرگ جلب و جذب می‌کند، تا هر کس به اندازه پیمانه استعداد و تفکرش از این اقیانوس بی‌کران سهمی ببرد و از سرچشمه صاف اسرار آفرینش سیراب گردد. و برآستی، جهان آفرینش، و نقش‌های بدیع و طرح‌های زیبا و دل‌انگیز آن و نظامات خیره‌کننده‌ای که بر آنها حکومت می‌کند کتاب فوق العاده بزرگی است که هر حرف و کلمه آن دلیل بسیار روشن، بر وجود و یکتایی آفریدگار جهان است.<sup>۲</sup> بنابراین خداوند می‌فرماید که آنهایی که در هر حالت، ایستاده و نشسته و خوابیده خدا را یاد میکنند و دائم در خلقت آسمان و زمین می‌اندیشند می‌گویند: پروردگارا، تو این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریدی، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگهدار.

محور تفکر در این آیات آسمانها و زمین و موجودات هستند که هر کدام ثمرات ارزنده‌ای دارند و فقط کسانی در آن تفکر می‌کنند که به یاد خدا هستند و توحید و یگانه پرستی را سرلوحه خود قرار داده‌اند. یکی از نکاتی که در این آیات است و تاکید می‌کند بر تفکر کردن انسانها این است که خداوند در این آیات فعل‌های یذکرون و یتفکرون را برای انسانهای خاص (اولوالالباب) پشت سر هم آورده است.<sup>۳</sup> که شاید اشاره

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۱۴

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۱۵ با اندکی تغییر

۳. کلمه «اولئ‌الالباب» که در پایان آیه اول از آیات مورد بحث آمده است، اشاره ظریفی دارد به صاحبان عقل زیرا خالص هر چیزه را «لب» می‌گویند، و عصاره و خالص وجود انسان همان عقل و اندیشه و تفکر و مغز اوست.

به این داشته باشد که اهل تفکر باید اهل ذکر و یادآوری نیز باشند و چون با فعل مضارع بیان شده و فعل مضارع هم نشانه استمرار می باشد می فهماند که متفکران، تفکرشان دائمی و مستتر است.<sup>۱</sup>

منظور از خلقت کیفیت وجود و آثار و افعال از جمله دگرگونیهای آسمان اعم از حرکت و سکون و زمین است نه پیدایش زمین و آسمان.<sup>۲</sup> که تفکر در این دگرگونیها موجب می شود که برای متفکر تذکر دائمی نسبت به خدا پدید می آورد و در نتیجه در هیچ حالی از یاد خدا غافل نشود، و به این وسیله متوجه می شوند که این آسمانها و زمین بیهوده خلق نشده اند و خداوند متعال از خلقت این دستگاه عظیم هدف بزرگی داشته است و همچنین می فهمند که در رفت و آمد شب و روز هم نشانه هایی از نظم و هدفمندی وجود دارد، و این انسانهای اندیشمند و متفکر اعتقادشان این است که حال که خلقت هستی و جهان هدفی را دنبال می کند و از بیهودگی به دور است پس خلقت ما هم هدفمند است و تا می توانیم باید خود را به آن هدفی که خداوند متعال از خلقت ما و سایر موجودات عالم داشته نزدیک کنیم چون هر چه از این هدف دور شویم به عذاب و دوزخ نزدیک می شویم حال باید انسان متفکر بیندیشد و در جستجوی هدف باشد که در نهایت متوجه میشود که هدف همان بندگی خالصانه خداوند متعال است انسان خردمند وقتی به این هدف پی می برد می باید توجه به این نکته هم داشته باشد که جهانی دیگر پیش رو دارد که در آنجا به حساب همه رسیدگی میشود. بنابراین انسان متفکر می یابد که خدای تعالی بزودی انسانها را مبعوث خواهد کرد، و به همین جهت از خدای تعالی درخواست رحمتش را نموده و با پناه بردن به دامن او از عذاب جهنم و در خواست مغفرت و بهشت می کند. از همین روست متفکران در نعمتهای خداوند بعد از آنکه باطل را از عالم خلقت نفی می کنند، این معنا برایشان کشف می شود که پس بطور مسلم مردم برای جزا دوباره محشور خواهند شد، و در آن عالم ستمگران کیفر خواهند دید، آن هم کیفری خوار کننده، که همان آتش باشد، و ممکن نیست کسی یا عاملی این کیفر را و مصلحت آن را باطل و یا رد کند، چون بدون حشر مساله خلقت، باطل خواهد شد.

نکته ی قابل توجه این که سیره ی معصومین (علیهم السلام) هم به این نحو بوده که هنگام بیدار شدن برای تهجد در دل شب دو آیه ی اول از آیات مورد بحث را تلاوت کند را می خواندند و گاهی تکرار می کردند. گاهی آن چنان در آن تأمل می کردند که مدت ها در حال سکوت باقی می ماندند. گویا غرق در فکر می شدند. شاید بتوان نام این حالت را به تعبیر قرآن «إخبات» گذاشت، همچنان که در قرآن نیز به این حالت اشاره کرده

۱. مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، نمونه، ج ۲ ص ۲۲۴

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص: ۱۳۷

است.<sup>۱</sup> اصل واژه اخبات به حالتی که در برخی از حیوانات عظیم الجثه مانند شتر پیش می‌آید گفته می‌شود که وقتی در بدن خود خارش احساس می‌کنند بی‌حرکت می‌ایستند تا پرنده‌ای خاص برای تمیز کردن بدن آن‌ها روی تن آن‌ها بنشیند و با خوردن حشرات روی بدن آن‌ها خارش آن‌ها را از بین ببرد. این حیوانات وقتی احساس کنند که پرنده در حال تمیز کردن بدن آن‌هاست بی‌حرکت می‌ایستند تا مبادا پرنده بترسد و برود. و لذا هنگامی که انسان‌های متفکر درباره آیات الهی فکر می‌کنند گاهی توجه آن‌ها به اموری جلب می‌شود و چنین حالی پیدا می‌کنند که نمی‌خواهند اصلاً نگاهشان به این طرف و آن طرف برود یا صدایی بشنوند یا حرکتی انجام دهند. تفکر در آیات الهی باعث می‌شود که انسان از افکار روزمره و احیانا نفسانی و شیطانی جدا شده، به عالم نور توجه پیدا کند. این آیه شریف نگرشی کلی و کلان به کل هستی دارد و در کل نظام هستی آیاتی هست که جای تأمل دارند و آن‌هایی که اهل لبّ و مغز هستند هنگامی که با این آیات مواجه می‌شوند در آن‌ها دقت می‌کنند و سریع از آن‌ها عبور نمی‌کنند، از همین جهت است که خداوند در وصف اُولی الْأَلْبَابِ می‌فرماید: **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ**.<sup>۲</sup> حالت بدن انسان یا ایستاده است یا نشسته یا خوابیده و ایشان در همه این حالات به خداوند توجه دارند. برخلاف انسان‌های سطحی‌نگر که تنها به دنبال اهداف مادی و پست خود هستند و توجهی به این آیات الهی ندارند.<sup>۳</sup>

### ۳.۳.۱.۲. تفکر در خلقت زمین و کوهها و نهرها و اصناف میوه‌ها و شب و روز

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ \* وَفِي الْأَرْضِ قَطْعٌ مَّتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَاطٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنَفْضُلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.<sup>۴</sup> اوست که زمین را بگسترده، و در آن کوه‌ها و جویبهایی قرار داد و از هر قسم میوه دو صنف پدید آورد، شب را با روز می‌پوشاند، که در اینها برای گروهی که بیندیشند عبرتهاست \* در زمین، قطعه‌های پهلوئی هم هست و با باغهایی از انگور و کشت و نخلهای هم مثل و غیرهم مثل هست، که از یک آب سیراب می‌شوند، و

۱. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآخَبْتُوا إِلَهَ رَبِّهِمْ أُوتِيكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (هود/۲۳)

۲. آل عمران/۱۹۱

۳. برگرفته از سایت آیت الله مصباح یزدی با کمی تغییر (www.qabas.org)

۴. رعد/۳ و ۴

ما میوه‌های بعضی از آنها را بر بعضی دیگر مزیت داده‌ایم، که در اینها برای گروهی که تعقل کنند عبرتهاست.

متعلق تفکر در این آیه اول خلقت زمین و کوهها و نهرها و اصناف میوه‌ها و شب و روز است. زمین در آفرینش اولیه ی خود برای انسان قابل سکونت نبود و خداوند متعال زمین را گستراند. منظور از گسترش زمین همان آماده کردن آن برای سکونت انسان است یعنی خداوند متعال این زمین را طوری اصلاح کرده که انسان بتواند در آن زندگی کند. البته برخی تفاسیر میگویند که: منظور همان (دَحْوُ الْأَرْضِ) است که زمین از زیر آب بیرون آمد. قرار دادن کوهها که در آیات دیگر قرآن از آن به عنوان (اوتاد) یعنی میخها یاد شده همچون زرهی محافظ زمین هستند و از زمین لرزه‌ها و رانش زمین جلوگیری میکنند.<sup>۱</sup> سپس خداوند متعال به معرفی نهرها و میوه‌هایی که ثمره آنها هستند اشاره دارد و صحبت از جفت بودن نروماده بودن گیاهان به میان آمده است که دانشمندی به نام لینه در قرن هجده میلادی از آن پرده برداشت. در مورد شب و روز نیز اشاره ای شده که لازم است این مساله را یادآور شویم که اختلاف شب و روز رمز بقای حیات است چون اگر شب و روز جای یکدیگر را نمی گرفتند ادامه حیات محال بود.<sup>۲</sup>

خداوند تعالی زمین را خلق کرد و کوههای بلند را میخهای آن قرار داد و باران خود را بر زمین نازل کرد و در آن کوهها ذخیره نموده و به صورت نهرهایی از اطراف آنها جاری و چشمه‌هایی از آب بر دامنه ی کوهها روان ساخت، و بواسطه این آبهای ذخیره شده در زیر کوهها، گیاهان و باغات را در طول فصول مختلف سال، سیراب می‌کند، و میوه‌های مختلف با طعم‌های متفاوت و با انواع ویتامینهای مفید برای بدن انسانها ببار می‌آورد، و شب و روز را که به وجود آورنده‌ی سرما و گرما هستند که دو عامل اصلی در رشد میوه‌ها و گیاهان است و موجب تاثیر در همه موجودات می‌شوند را بر زمین مسلط می‌سازد.

و نیز روشنی و تاریکی را که تنظیم کننده حرکات حیوانات و انسان است و سعی و کوشش آنها را در طلب رزق و سکونت و استراحتشان منظم می‌کند ببار می‌آورند.

پس این گستردن زمین، راه را برای ایجاد کوههای ریشه‌دار، و کوهها راه را برای جاری شدن نهرها و جاری شدن نهرها راه را برای پیدایش میوه‌های مختلف و رنگهای مختلف آن هموار ساخته، با ایجاد شب و روز اغراض مذکور به نحو کمال حاصل می‌گردد، و در همه اینها تدبیری است متصل و متحد که از وجود مدبری

۱. قرآتی، نور، ۱۳۸۳، ج ۶ ص ۱۸۹

۲. قرشی، احسن الحدیث، ۱۳۷۷، ج ۵ ص ۲۰۲

حکیم و واحد و بی‌شریک در ربوبیت کشف می‌کند، و در همه اینها آیاتی است برای مردمی که تفکر کنند و از این طریق پی به وحدانیت و یگانگی خداوندی مدیر و مدبر ببرند.

اندیشه در نظامی که بر این عالم حاکم است، حکم می‌کند بر اینکه همه اجزاء این عالم مربوط بهم و سازگار با هم هستند، و همه این اجزاء را متوجه غایت‌های مخصوص به خود می‌کند. این نظم و انسجام عقلاً کاشف از این است که این نظام وابسته‌ی به یک مدبر واحد عقلی دارد که این تدبیر در نهایت اتقان و محکمی است، این خود دلالت می‌کند بر اینکه خالق و گرداننده‌ی واحدی دارد که در خالقیت و ربوبیتش شریک ندارد و عالمی است که دچار جهل نمی‌گردد، قادری است که در قدرتش مقهور کسی نمی‌شود، و نسبت به تمامی موجودات و مخصوصاً انسان عنایت و توجه دارد و او را بسوی سعادت جاودانه‌اش سوق می‌دهد. این تفکر در نهایت منجر به اثبات خداوند واحد می‌شود که این غایت در گرو یک تفکر ناب و عمیق می‌باشد.

### ۳.۳.۱.۳. تفکر در زراعت و زیتون و نخل و انگور

يُنَبِّئُكُمْ بِهَ الزَّرْعِ وَ الزَّيْتُونِ وَ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ \* وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهٖ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ \* وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ<sup>۱</sup> خداوند با آن (آب باران)، برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور، و از همه میوه‌ها می‌رویانند؛ مسلماً در این، نشانه روشنی برای اندیشمندان است\* او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شمایند؛ در این، نشانه‌هایی است (از عظمت خدا) برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند!\* (علاوه بر این،) مخلوقاتی را که در زمین به رنگهای گوناگون آفریده نیز مسخر (فرمان شما) ساخت؛ در این، نشانه روشنی است برای گروهی که متذکر می‌شوند.

در این سه آیه، بعد از بیان سه بخش از نعمتهای الهی مردم را دعوت به اندیشه کرده منتها در یک مورد بعد از اشاره به نعمت پرورش زراعتها و درختان زیتون و خرما و انگور و میوه‌های دیگر، این نعمتها را نشانه‌ای برای کسانی که اهل تفکر هستند قرار داده است و در مورد دوم با ذکر نعمت شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان آسمان، این نعمتها را نشانه‌ای برای کسانی که اهل تعقل هستند دانسته و در مورد آخر رنگارنگ و متنوع بودن آنچه در زمین است و آفریده شدن این نعمتها برای انسانها را، نشانه‌ای برای کسانی که اهل تذکر

۱. نخل/۱۱ و ۱۲



هستند، قرار داده است. بنابراین هر کدام از این سه آیه به ترتیب با «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، «لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» ختم شده است که این ترتیب و موالات علت‌هایی می‌تواند داشته باشد.

از جمله اینکه علامه طباطبائی علت آورده به اینکه آیه ی اول متشکل از یک سری از مقدمات ساده‌ای است که نتیجه گرفتن از آن صرف تفکر، کافی است، ولی آیه ی دوم مرکب از تعدادی از مقدمات علمی است که فهم آن جز برای دانشمندانی که از اوضاع اجرام آسمانی و اسرار زمینی با خبرند میسر نیست، تنها کسانی از این مقدمات علمی نتیجه می‌گیرند که آشنای به این علوم داشته باشند و از حرکات و انتقالات اجرام آسمانی و آثار آن حرکات با خبر باشند. و آیه ی سوم هم ترکیب یافته از مقدماتی کلی و فلسفی است که تنها کسانی می‌توانند از آن نتیجه بگیرند و وحدانیت خدا را در ربوبیت اثبات کنند که متذکر احکام کلی وجود باشند، مثلاً بدانند که: عالمی که همواره در دگرگونی است، لابد و ناچار احتیاج به ماده دارد، و بدانند تمامی مواد آن به یک ماده عمومی و متشابه منتهی می‌گردد، و بدانند که واجب است تمامی اختلافاتی که در مواد هست، باید به غیر ماده منتهی شود، که در ما ورای این ماده است.<sup>۱</sup>

بعضی گفته اند که شاید نکته این تفاوت آن باشد که در مورد رنگارنگ و متنوع بودن نعمتهای موجود در زمین چون مساله ای است روشن تنها «تذکر» و یادآوری کافی است، ولی در مورد زراعت و زیتون و نخل و انگور و به طور کلی میوه‌ها کمی بیشتر اندیشه لازم است، تا به خواص غذایی و درمانی آنها آشنا شویم، به همین جهت تعبیر به «تفکر» می‌کند. اما در مورد نعمت خورشید و ماه و ستارگان و اسرار شب و روز، قطعاً اندیشه بیشتری نسبت به دو مورد قبل لازم است، لذا تعبیر به «تعقل» که سطح بالاتری از اندیشه است را لازم دارد. در هر حال عظمت این تعبیرات زمانی آشکارتر می‌شود که به این نکته توجه داشته باشیم که قرآن از محیطی بر خاسته که در آنجا چیزی جز جهل حکومت نمی‌کرد، و لذا است که روی سخن قرآن با اندیشمندان و متفکران و صاحبان عقل است و قرآن به وضوح می‌گوید مذهب صحیح و درست مذهبی است که نشأت گرفته از اندیشه و تفکر و تعقل است و اسلام در همه جا سر و کار با متفکران و اندیشمندان و اولوا الالباب دارد، نه با جاهلان و خرافاتیان، یا روشنفکر نمایان بی منطق.<sup>۲</sup>

۱. ر.ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۳۱۷

۲. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۱۷۷ - روح المعانۀ فۀ تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص: ۳۵۱

با مقایسه ی این دو نظریه به این نکته می توان رسید که المیزان، ترتیب سه تعبیر پایانی این سه آیه را از ساده به مشکل، اول تفکر بعد تعقل و بعد تذکر دانسته است ولی در تفسیر نمونه اول تذکر دوم تفکر و سوم تعقل بیان کرده اند.

### ۳.۳.۱.۴. تفکر در مسخر شدن هر آنچه بین آسمانها و زمین است برای انسان

وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ  
يَتَفَكَّرُونَ<sup>۱</sup> و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را برای شما مسخر کرد و همه اش  
از او است و در این خود آیاتی است برای مردمی که تفکر کنند.

همه اجزاء این عالم مشهود، بر یک نظام واحد جریان دارد، و با ارتباط اجزاء این عالم با یکدیگر همه برای منتفع شدن انسان آفریده شده و با پیشرفت علوم مقدار انتفاع انسان از این نعمتهای الهی بیشتر می شود، در نتیجه خداوند که منشأ ای همه نعمت است تمامی این موجودات را مسخر انسان کرده است،<sup>۲</sup> که در مسیر سلوک خود از آنها استفاده کند.<sup>۳</sup>

چقدر زیباست که خدای مهربانی که با هر زبان ممکن با بندگانش سخن می گوید، گاهی با زبان دل، و گاه با زبان فکر، و هدف در همه اینها یک چیز بیش نیست، و آن بیداری انسانهای غافل و به حرکت درآوردن آنها در سیر الی الله است. در اینجا از عقول و اندیشه های انسانها استفاده، تا با دیدن نعمتهایی که برای انسان مسخر کرده و تفکر در تک تک این نعمتهای بزرگ به وحدانیت خدا پی ببرند. لذاست که در پایان آیه می افزاید: در این نشانه های مهمی است برای کسانی که تفکر و اندیشه می کنند.<sup>۴</sup> بنابراین آنچه در این آیه شریفه به تفکر نسبت به آن ترغیب شده مسخر بودن آنچه بین آسمانها و زمین است برای انسانها است، که این قدر و منزلت انسان را می رساند و می تواند خوراک فکری خوبی برای انسان باشد.

۱. جائیه/۱۳

۲. کلمه «من» در «منه» ابتداء را مه رساند، و ضمیر آن به خدای تعالی برمه گردد، و این جار و مجرور حال است براه آنچه در آسمانها و زمین است. و معنایش این مه شود که خدای تعالی تمامه آنچه را که در آسمانها و زمین است مسخر شما کرد، در حاله که هسته همه آنها از ناحیه خدا آغاز شده است.

۳. ر.ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۴۶

۴. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۲۴۵ - ترجمه مجمع البیان فیه تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۳۴۷

### ۳.۳.۱.۵. تفکر در امر دنیا و آخرت

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...<sup>۱</sup> در باره شراب و قمار از تو سؤال می‌پرسند، بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی) برای مردم در بر دارد؛ و گناه آنها از نفعشان بیشتر است. و از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از ما زاد نیازمندی خود، اینچنین خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد، شاید اندیشه کنید درباره دنیا و آخرت...

در ابتدای این آیه دو سوالی که از پیامبر (صل الله علیه واله) می‌پرسند مطرح می‌شود که یکی درباره ی خمیر و میسر است که جوابی که به حضرت تعلیم شده این است که نفع مادی دارد ولی گناه آن بزرگتر از نفعش است. و سوال دوم این است که می‌پرسند چه چیزی انفاق کنیم؟ که جوابش این است که از مازاد بر نیازتان انفاق کنید.

در ادامه به مسئله ی تفکر، که بسیار مهمتر از این دو سوال است، اشاره شده است، «فی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» جار و مجرور است که در آیه ی بعد قرار دارد و از جهت نحوی متعلق می‌خواهد و متعلق آن فعل «تَتَفَكَّرُونَ» در آیه ی قبل می‌باشد و مضاف در آن نیز حذف شده است، که در تقدیر «تتفكرون فی أمر الدنيا و الآخرة» و کلمه ی «امر» که مضاف هست حذف شده است،<sup>۲</sup> با این توضیح روشن می‌شود که تفکر، در این آیه در امر دنیا و آخرت است نه اینکه ظرف زمانی تفکر دنیا و آخرت باشد.<sup>۳</sup> که با تفکر در امور دنیا و آخرت انسان می‌فهمد که چطور باید با دنیا و آخرت برخورد کرد.

بنابراین خداوند در این آیه مردم را تشویق می‌کند به اینکه پیرامون حقایق وجود و اسرار طبیعت تفکر کنند و در قوانین زندگی فردی و اجتماعی بیندیشند و تمامی علمی که در باره ی مبدأ و معاد و حقایق بین آن دو هست بحث کنند و آنچه که مربوط به سعادت و شقاوت انسان است بکار گیرند و هر چند که بشر به اطاعت مطلق و بدون قید و شرط خدا و رسولش دعوت شده است، اما این بدان معنا نیست که احکام و معارف قرآنی را با جمود محض و بدون هیچ تفکر و تعقلی بپذیرند، بلکه باید فکر و عقل خود را بکار بگیرند، تا در هر مساله

۱. بقره/۲۱۹

۲. الجدول فیه اعراب القرآن، ج ۲، ص: ۴۵۶

۳. ترجمه تفسیر المیزان ج ۲ ۲۹۵

حقیقت امر کشف شود، و با نور عقل راه خود را روشن کنند و انسان باید برای نیازمندیهای جسم و جان، روح و بدن خود، در تمام زمینه‌ها بیندیشد، چرا که دنیا و آخرت به هم مربوطند، و ویرانی هر یک در دیگری اثر می‌گذارد.<sup>۱</sup>

خداوند در قرآن از باب استعاره تمثیلی،<sup>۲</sup> با یک مثل زیبا، زندگی زودگذر و فریبنده و پر زرق و برق دنیای مادی را اینطور ترسیم می‌کند که نه مقام و ثروتش دوام دارد و نه می‌تواند برای انسان جای امن و آرامی باشد، و لذاست که می‌فرماید:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْن بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ،<sup>۳</sup> مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم؛ که در پی آن، گیاهان زمین که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند می‌روید؛ تا زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می‌گردد، و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند، که ناگهان فرمان ما، شب هنگام یا در روز، فرامی‌رسد؛ سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم؛ و آن چنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز چنین کشتزاری نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم.

که اگر کسی اهل تفکر باشد، با تفکر در این مثل به کنه این دنیا پی می‌برد چرا که هیچ کس در دنیا، زندگی ابدی نخواهد داشت بنابراین دلبستگی و مغرور شدن به دنیا، نشانه‌ی کوتاه فکری و مغرور نشدن، نشانه‌ی اندیشه و فکر است.<sup>۴</sup> چرا که هر چه به دنیا و زندگی آن نزدیک شدیم از آخرت دور می‌شویم، امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید:

إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدْوَانِ مُتَّفَاوَتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا كَلِمَاتٌ قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ مِنْ

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۱۲۲

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص: ۵۲

۳. یونس/ ۲۴

۴. قرائتی، نور، ج ۵، ص: ۲۰۰

الْآخِرِ وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ،<sup>۱</sup> دنیا و آخرت دشمن متفاوت همدیگرند و دو راه مختلف می‌باشند. بنابراین آنکه دنیا را دوست می‌دارد و به آن دل می‌بندد، آخرت را دوست نمی‌دارد و با آن دشمن است و دنیا و آخرت از نظر فاصله تفاوت مثل مشرق و مغرب هستند. آنکه بین این دو حرکت می‌کند هر چه به یکی نزدیک شود از دیگری دور می‌گردد و این دو همانند دو زن برای یک شوهرند.

و در باب مال دنیا نیز باید گفت که مال دنیا نیز چون بمصلح برسد صلاح او بیفزاید (نعم المال الصالح للرجل الصالح) و اگر بدست مفسد بیفتد ماده فساد و عناد را فراهم کند. مولوی می‌گوید:

زر محک امتحان آمد کزان	نقد حال هر کسی گردد عیان
چون کریمی را بدست افتد زری	از زرش آسوده گردد کشوری
عام باشد کارسازیه‌های او	روح بخشد دل نوازیه‌های او
سفله گر راه یابد سوی گنج	خلق را از وی نباشد غیر رنج

و گفته‌اند چون آب باران به زمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد و با یک کس آرام نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفائی و نه وفای او را بقائی.<sup>۲</sup>

لازم است در این قسمت اشاره‌ی مختصری به طبیعت دنیا داشته باشیم، امیر المؤمنین (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

اذکر مع کل لذة زوالها و مع کل نعمة انتقالها أثقالها و مع کل بلیة كشفها فإن ذلك أبقى للنعمة و أنفى للشهوة و أذهب للبطر و أقرب إلى الفرج و أجدر بكشف الغمة و درک المأمول،<sup>۳</sup> یاد کن با هر لذتی زایل شدن آن را، و با هر نعمتی انتقال و رفتن آن را، و با هر بلیه‌ی گشایش آن را، پس بدرستی که این پاینده‌تر دارد نعمت را، و نیست کننده‌تر باشد خواهش و آرزو را، و برنده‌تر باشد فرحناکی را، و نزدیک‌تر باشد بسوی گشایش، و سزاوارتر باشد بگشودن اندوه و دریافتن امید داشته شده.

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت/۱۰۳

۲. مواهب علیه، ص: ۴۴۹

۳. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۱۳۰

ماندگاری نعمتها بسته ی به این است که هرگاه کسی با هر لذتی، زایل شدن و انتقال آن را به یاد داشته باشد، به یقین شکر آن را بجا خواهد آورد تا زوال و انتقال بآن راه نیابد پس نعمت را پاینده تر دارد، و هر گاه بداند که هر لذتی و نعمتی را زوال و انتقال باشد و دائم نماند خواهش و آرزوی او سست و ضعیف گردد بخلاف این که اگر نعمتی را دائمی بدانیم که این باعث حرص می شود و هرگاه یاد کند و بداند که حق تعالی هر بلائی را گشایش دهد او را آرام و گشایش می دهد و اندوه او را کم کند و گویا مأمول خود را که رفع آن بلیه و اندوه باشد دریافته و همچنین باعث بر دعا و تصدق و مانند آنها شود که سبب گشودن اندوه و ادراک مأمول گردند.

### ۳.۳.۱.۶. تفکر در پدیده های طبیعی به جهت اثبات معاد

نخستین اصل دین مبین اسلام اصل «توحید» می باشد. و توحید یعنی اینکه نیست همانند خداوند چیزی، نه در ذات، نه در صفات و نه در افعال<sup>۱</sup> و اعتقاد و اعتراف به این حقیقت که جهان آفریدگاری دارد که یکتاست و از هر گونه شریک و همتا مبرا است، که وجود او برای کسانی که به مرتبه والای یقین رسیده اند و آنان که پرده ها و حجاب های مادی و خودیت را دریده اند، کاملا آشکار و واضح است همان دیدنی که حضرت علی علیه السلام فرمود: دیدگان، او را به نگاه چشم نبینند بلکه دلها او را با حقایق ایمان دیده اند.<sup>۲</sup>

چرا که هر ذره ای از ذرات بیکران و بی شمار عالم وجود، نشانه ای است بر حضور و وجود و یکتایی خداوند. پروردگار حکیم در قرآن کریم عده کثیری از انسانهایی که دیر باورند و محصور در حصار محسوسات می باشند و خدایی که با چشم ظاهر دیده نمی شود برای آنها قابل قبول و باور نمی باشد، را به تفکر و اندیشه در مخلوقات و آفریده های خود و نیز پدیده های عالم آفرینش فرا می خواند، تا از این طریق، سیر در آفاق و انفس به وجود و وحدانیت او پیدا کنند. در قرآن کریم آیات فراوانی را می توان مشاهده کرد که عهده دار چنین مأموریتی هستند، یعنی انسانها را به اندیشه در آثار و عجایب خلقت دعوت می کند. خداوند متعال در قرآن، آدمیان را به اندیشه در خلقت آسمانها و زمین، پیدایش شب و روز، حرکت کشتی در دریاها، نزول باران از آسمان، زنده شدن زمین مرده در بهار، وزش بادها و حرکت ابرها دعوت می نماید.<sup>۳</sup>

۱. ترجمه تفسیر کاشف، ج ۳، ص: ۴۳۸

۲. الکافی، ج ۱، ص: ۹۸ - لَا تُدْرِكُهُ الْعْيُونُ فِي مُسَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ

۳. «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» بقره/۱۶۴

آیات بسیاری از قرآن کریم را می توان ذکر نمود که این چنین ما را در راستای اثبات وحدانیت خداوند، به اندیشه در عالم آفرینش و مخلوقات خداوند فرا می خوانند:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۱</sup> خداست که جانها را در دم مرگ می‌گیرد و آنها هم که نمرده‌اند در خواب می‌گیرد، پس هر یک از جانها که مرگش رسیده باشد، نگه می‌دارد و آن دیگری را به بدنش بر می‌گرداند تا مدتی معین، به درستی که در این جریان نشانه‌هایی است برای مردمی که تفکر کنند.

این آیه شریفه در مورد قبض روح و روش باز ستاندن روح انسان صحبت می کند که این مساله هم جای تفکر و تامل دارد. زیرا بحث قبض روح و اساساً بحث معاد از مباحث تامل برانگیز است. خداوند متعال در این آیه شریفه می فرماید: خدا روح مردم را هنگام مرگشان کامل باز می ستاند و روحی که زمان مرگش فرا نرسیده را به بدن می فرستد تا زمان معینی که مرگش برسد. در این امر برای افرادی که فکر می کنند و می اندیشند نشانه‌هایی وجود دارد.

آنچه در این آیه امر به تفکر درباره آن شده، از ابتدای زندگی انسان تا انتهای آن فراوان برای هر انسانی اتفاق می افتد ولی انسان چقدر راحت و بدون اعتنا از کنار این پدیده می گذرد و به ندرت به آن فکر می کند. اهل تفکر هدفشان از تفکر در این پدیده ای که از یک طرف یک اتفاق عادی و از طرف دیگر یک مساله پیچیده و مهم است، این است که به این درجه از معرفت و شناخت برسند که هیچ کس همیشه زنده نیست و اگر انسان بداند و اعتقاد داشته باشد که هر شب جان می دهد از بسیاری از گناهان و رذائل اخلاقی مانند غفلت و غرور دوری می کند و انسان می داند که همیشه در معرض مرگ قرار دارد و این باعث می شود که بسیاری از مسائل را رعایت کند. و همچنین خوف بیشتری در وجود او جاری می شود و روز به روز بر عبودیت خالصانه اش افزوده می شود و آمادگی بیشتری برای مرگ پیدا می کند.

انسان متفکر از این پدیده برداشت می کند که همه چیز انسان از جمله حیات و مرگش به دست خداست و در پایان این آیه نیز اشاره به همین موضوع دارد که تمام این امور یعنی قبض روح انسان و سیستم خواب و همچنین برگشت روح به بدن انسان هنگام بیدار شدن و... همگی نشانه‌هایی از قدرت خداوند متعال است و

گویای ضعف و ناتوانی انسان در برابر ذات یکتای او می باشد. خواب و بیداری برای همه‌ی انسان‌هاست، ولی تنها اهل فکر از آن درس می‌گیرند.<sup>۱</sup>

انسان متفکر با تفکر در این مورد و رعایت مسائلی که گفته شد خود را آماده مرگ و حساب قیامت می‌کند همچنان که امام باقر «علیه السلام» فرمودند: لقمان در اندرز خود به فرزند چنین گفت: فرزندم اگر نسبت به مرگ در دل تردیدی داری پس خواب را بر خود حرام گردان و مسلماً نخواهی توانست و اگر نسبت به برانگیخته شدن در قیامت تردید داری پس هوشمندی را از خود دور ساز و مسلماً نخواهی توانست چرا که اگر تو پیرامون این مسأله قدری بیندیشی متوجه خواهی شد که اختیار از دست تو خارج است زیرا که خواب نوعی مرگ است و بیداری بعد از آن نشانی از برانگیخته شدن پس از این جهان است.<sup>۲</sup>

### ۳.۳.۱.۷. تفکر در اسرار زنبور عسل

وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ \* ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذَلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۳</sup> و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که در کوه‌ها و درختان و بناها که بالا می‌برند خانه کن \* آن گاه از همه میوه‌ها بخور و با اطاعت در طریقه‌های پروردگارت راه سپر باش. از شکم‌های آنها شرابی با رنگ‌های مختلف برون می‌شود که شفای مردم در آن است که در این برای گروهی که اندیشه کنند عبرتی است.

شاید علت اینکه خداوند به زنبور عسل امر می‌کند از همه میوه‌ها بخورد در حالی که زنبور عسل میوه نمی‌خورد و از شهد گل‌ها استفاده می‌کند این باشد که غذای زنبور عسل مواد اولیه ایست که در شکوفه‌های میوه‌ها می‌باشد.<sup>۴</sup>

در چند آیه ای که قبل از این دو آیه قرار دارد آنجایی که بحث زنده کردن زمین بعد از موتش هست با جمله «لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» و وقتی صحبت از میوه نخلها و تاکها است با جمله «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» و زمانی که آیه مربوط به زنبور عسل است با جمله «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» شاید دلیلش این باشد که: چون توجه به مساله مرگ و

۱. ر.ک: تفسیر نور، ج ۸، ص ۱۷۸

۲. داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم، ص: ۴۶۹

۳. نحل/ ۶۹

۴. ر.ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۴۲۴



زندگی برای انسان پند آموز و عبرت‌آور می‌باشد، خداوند از تعبیر «سمع» استفاده کرده است. و توجه انسان به میوه‌های درختان از جهت اینکه مفید و مورد استفاده است و بیانگر پیوستگی تدبیر و ارتباط نظام‌های جزئی به یکدیگر است به برهان و استدلال احتیاج دارد که کشف این تدبیر و نظام حاکم با تعقل امکان پذیر است. و آنجا که زندگی زنبور عسل و خود آن دارای شگفتیها و عجایب و دقایقی است و آن اسرار و دقائق برای انسانها کشف نمی‌شود مگر با تفکر، پس زندگی زنبور عسل نشانه ای است برای انسانهایی که تفکر کنند.<sup>۱</sup>

لحن قرآن در بیان اسرار زنبور عسل و ابعاد پیچیده و زندگی عجیب و منافع بسیاری که زنبور عسل دارد خود موجبات تفکر انسانها را فراهم می‌آورد. از این رو خداوند قرآن به طرز اعجاز آمیزی با کلمه «وحی» به اهمیت این حشره اشاره کرده است، تا این واقعیت را روشن سازد که زندگی زنبوران عسل با زندگی چهار پایان دیگر فرق دارد، و شاید همین انگیزه‌ای شود که بواسطه ی پی بردن به اسرار این حشره، به عظمت و قدرت آفریدگارش آشنا شویم. با توجه به این دو آیه ماموریت‌های این حشره از قرار ذیل می‌باشد که ابتدا خانه سازی این حشره است که مساله مسکن مناسب نخستین شرط زندگی است و به دنبال آن فعالیت‌های دیگر امکان پذیر می‌شود، و یا به خاطر آنکه ساختمان خانه‌های شش ضلعی زنبوران عسل که شاید میلیونها سال است به همین شکل در شرق و غرب جهان ادامه دارد از عجیبترین برنامه‌های زندگی آنها است.<sup>۲</sup> که شاید از ساختن خود عسل عجیبتر است! ماموریت بعدی استفاده از تمامی میوه هاست که با انجام این کار بتوانند عسل نوشیدنی مخصوص با رنگهای مختلف را ساخته و از درون خود خارج کنند که این خود ماموریت بعدی این حشره است. که در این ماجرای برنامه زندگی عجیب و پیچیده ی زنبوران عسل و ارمغانی که آنها برای جهان انسانیت می‌آورند، که هم غذا است، هم شفا و هم درس زندگی، نشانه روشنی از عظمت و قدرت پروردگار است برای آنهایی که تفکر و اندیشه می‌کنند.

خداوند می‌فرماید در آنچه ذکر کردیم برای مردمی که اهل تفکر باشند عبرت است. و با همین مقدار

صحبت درباره ی زنبور و اندیشه کردن در آن به عظمت پروردگاری که خالق آن است پی می‌بریم.

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۹۵

۲. تا بحال ۴۵۰۰ نوع زنبور عسل وحشه شناخته شده وله شگفته در این است که همه آنها یک نوع مهاجرت و کندوسازه و مکیدن و خوردن از گلها را دارند (اولین دانشگاه ج ۵ ص ۵۵).

### ۳.۳.۱.۸. خلقت آفرینش

أنشأ الخلق إنشاءً و ابتداءً ابتداءً بلا روية أجالها و لا تجربة استفادها و لا حركة أحدثها و لا همامة نفس اضطرب فيها أحال الأشياء لاوقاتها و لام بين مختلفاتها و غرر غرائرها و ألزمها أشباحها عالما بها قبل ابتدائها محيطا بحدودها و انتهائها عارفا بقرائنها و أحنائها.<sup>۱</sup>

آفرینش را بدون نیاز به اندیشه و فکر و استفاده از تجربه و بی آن که حرکتی ایجاد کند و در باره تصمیمی بیندیشد ایجاد کرد و آغاز نمود. خلقت هر موجودی را به وقت خاصش موقوف کرد موجودات گوناگون را با یکدیگر التیام داد و به هر کدام طبیعتی مخصوص و غریزه‌ای ویژه بخشید و صفات ویژه آنها را همراهشان ساخت و پیش از آن که آنها را بیافریند از همه آنها آگاه بود و به حدود و پایان آنها احاطه داشت و از جمیع لوازم و تمام جوانب آنها با خبر بود.

قبل از اینکه راجع به این فراز بحثهایی داشته باشیم لازم است که مقدمتاً به این نکته اشاره کنیم که آیا بین «انشاء» و «ابتداء» فرقی هست یا خیر؟ که در جواب این سوال باید بگوییم که بین شرح نهج البلاغه اختلاف است، بعضی مثل ابن ابی الحدید معتزلی قائل هستند که بین این دو واژه فرقی نیست.<sup>۲</sup> و گروهی دیگر از شرح نهج البلاغه قائلند که بین این دو کلمه فرق است و اینطور فرق گذاشته اند که انشاء یعنی اینکه خداوند از عدم خلق می کند ولی ایجاد یعنی اینکه بدون داشتن نمونه ی قبلی و بدون تقلید خلق می کند.<sup>۳</sup> چون جهان قبل از وجود خدا نبوده است، قهرا ابتدا بودن خداوند برای جهان صدق می کند.<sup>۴</sup> و بعضی هم این فرق را بیان کرده اند که انشاء بمعنای ایجاد بدون داشتن ماده است و معنای ابتداء این است که خدا مخلوقین را خلق می کند نه بخاطر اینکه مفید فایده ای برای خداوند باشند.<sup>۵</sup>

۱. صبحه صالح، خطبه ۱، ص ۴۱

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۸۱

۳. شرح نهج البلاغه القزوينی الحائری، ج ۱، ص ۴۱

۴. ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۹۱

۵. بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، جلد ۱، ص ۱۶۲

امام امیرالمومنین (علیه السلام) در این جملات طریقه خلقت عالم را اینطور بیان می کنند که خداوند در خلقت هستی که به تصریح قرآن به حق نازل شده است،<sup>۱</sup> خداوند از چهار صفتی که انسانها در ساختن چیزی بدان محتاجند و اگر این خصوصیات نباشد نمی تواند کاری را انجام دهند مبراست و این چهار خصوصیت عبارتست از اینکه:

اول: باید در مورد هر کاری فکر و اندیشه اش را به کار ببندد.

دوم: باید از تجربه دیگران استفاده کند.

سوم: انسان باید حرکت داشته باشد تا بتواند کارهای خود را انجام دهد.

چهارم: باید تصمیم قطعی بر انجام کاری داشته باشد که رسیدن به این تصمیم توأم با رنج و زحمت باشد.

چون ویژگیهای چهار گانه فوق از شرایط دانش مردم و کارهای آنها است، تا آنجا که اصول آنها ممکن نبوده است مگر با آن صفات، امام (علیه السلام) خواسته است که خداوند سبحان را از این ویژگیها مبرا سازد، و این که ایجاد جهان توسط خداوند متوقف بر هیچ یک از شرایط فوق نیست، زیرا:

اول: حرکت نیروی اندیشه گر، در فراهم سازی و به دست آوردن مقدمات مطلب و انتقال آنها به ذهن را فکر می گویند، بنابراین نسبت دادن فکر و اندیشه ای که از خواص نوع انسان است و تفکری که بجهت تحصیل امور مجهوله است و جهل هم بر خداوند متعال محال است، همچنین حضرت در جایی دیگر از نهج البلاغه می فرماید: «الْمُنْشَىٰ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوِيَّةٍ فِكْرٌ أَلَّ إِلَيْهَا»<sup>۲</sup>، او کسی است که پدید آورنده موجودات مختلف است، بی آنکه در آن اندیشه ای به کار گیرد. خداوند عالم، بر همه چیز آگاه و همه حقایق نزد او حاضر است و هیچ چیز از محدوده ی علم بی پایان او خارج نیست، او کسی است که در آفرینش خود هیچ گاه نیازی به تفکر ندارد. زیرا تفکر و اندیشیدن برای کسی سودمند است که دارای مجهولاتی است که بواسطه ی معلومات اجمالی خود می خواهد آن مجهولات را تبدیل به معلوم کند و می خواهد از معلومات به مجهولات پی برد.

دوم: تجربه یعنی ضمیمه کردن یک قیاس برهانی مخفی که حکم دادن به ثبوت امری برای شیء به واسطه مشاهدات مکرری است و این خود مفید یقین است. و چون که قیاس برهانی مرکب از اقتضای حس و عقل است و تجربه برای کسب دانشی است که قبلا فراهم نبوده است، بنا بر این کسی که در دانش خود به

---

۱. خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ. خداوند، آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و در این آیته براه مؤمنان است. (عنکبوت/۴۴)

۲. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه/۹۱

تجربه نیازمند است ذاتا ناقص است و با تجربه دانش خود را کمال می‌بخشد و هر کسی که از دیگری کمال بگیرد نیازمند اوست و همچنان که گذشت چنین موجودی ممکن الوجود است و ممکن الوجود بودن بر خداوند محال است، با توضیح فوق روشن شد که فعل خداوند متکی بر تجربه نیست. و حضرت نیز در جمله ای دیگر به این مطلب اشاره می‌کنند و می‌فرماید: «وَلَا تَجْرِبَةُ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ»<sup>۱</sup> و بدون آنکه از تجربه‌های حوادث روزگار سودی بگیرد. تجربه و تکرار عمل برای پی بردن به نتیجه کارها، مربوط به کسی است که از نتایج بی‌خبر است و کمک گرفتن از افکار دیگران مخصوص کسانی است که نارسایی و ناتوانی دارند؛ ولی آن ذات پاکی که از همه این امور مبراً است، برای خلقت آفرینش چه نیازی به استفاده‌ی از تجربه‌ی دیگران دارد؟!

سوم: حرکت از خواص اجسام است و خداوند متعال از جسمیت مبراً است.

چهارم: حقیقت همت میل قطعی نفسانی بر انجام فعلی است که توأم با درد و رنج است و این از خصوصیات انسان است که برای جلب منفعت، رنجها و دردهایی را تحمل می‌کند و خداوند متعال از میل نفسانی برای جلب منافع و تألم رنج، پاک و منزّه است.

هیچ یک از این چهار حالت، در ذات پاک خداوند و هنگام آفرینش اشیا نیست، نه نیاز به فکر و اندیشه دارد و نه تجربه قبلی، نه حرکت فکری روی مقدمات و نتیجه‌ها و نه تزلزل و اضطراب در تصمیم‌گیریها. به تصریح مکرر قرآن، اراده کردن خدا همان و ایجاد شدن موجودات هم همان.<sup>۲</sup> بنابراین خلقت، اختراع محض بدون ابزار است که از نیاز داشتن به غیر ذات مقدّسش به دور است.<sup>۳</sup>

افعال خداوند از افعال بندگان بکلی جداست زیرا او با علم به مصالح و مفاسد اشیا و آگاهی بر نظام احسن آفرینش و قدرت تامّ و کاملی که بر همه چیز دارد، با قاطعیّت اراده می‌کند و بدون هیچ تزلزل و تردید و اندیشه و تجربه، موجودات را لباس وجود می‌پوشاند. هم در آغاز آفرینش چنین است و هم در ادامه آفرینش.

با دقت در این جملات پر معنای حضرت علی (علیه السلام) می‌توان دریافت که حضرت ابتدا متعلق

تفکر را بصورت کلی آفرینش معرفی می‌کنند و در جملات بعد به صورت جزئی تر به موارد زیر اشاره کرد:

اول: تفکر در اینکه خداوند هیچ الگویی برای خلق عالم نداشته است.

دوم: همه مخلوقات را از عدم ساخته است که این خود می‌تواند خوراک خوبی باشد برای انسان متفکر.

سوم: اینکه تفکر برای خداوند نقص است ولی برای انسانها کمال است.

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه/۹۱

۲. بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (بقره/۱۱۷)

۳. ر.ک: ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص: ۲۹۳ - نفحات الولاية، ج ۱، ص: ۷۱

چهارم: در خلقت عالم تفکر کن که چگونه و با چه مقدماتی خداوند اقدام به خلق کرده است.

پنجم: اینکه تجربه برای خداوند نقص است ولی برای انسانها کمال است.

ششم: اینکه اراده برای خداوند نقص است ولی برای انسانها مقدمه برای انجام کار است.

هفتم: اینکه تحرک برای انجام کارها برای خداوند نقص است ولی برای انسانها لازم است.

در ادامه حضرت به چگونگی آفرینش موجودات و تدبیر الهی در پیدایش اشیا طبق برنامه منظم و دقیق و نظم و ترتیب حساب شده اشاره کرده، که خداوند خلقت هر موجودی را به وقت خاصش موقوف کرد موجودات گوناگون را با یکدیگر التیام داد و به هر کدام طبیعتی مخصوص و غریزه‌ای ویژه بخشید و صفات ویژه آنها را همراهشان ساخت و پیش از آن که آنها را بیافریند از همه آنها آگاه بود و به حدود و پایان آنها احاطه داشت و از جمیع لوازم و تمام جوانب آنها با خبر بود.

این خود می‌تواند ما را به تفکر فرو ببرد که پی به خالق هستی ببریم و معرفت خود را نسبت به او زیاد کنیم و در نتیجه او را با شناختی کاملتر عبادت کنیم.

حضرت در سخنی دیگر در باب تفکر در خلقت آفرینش چنین می‌فرمایند:

وَ كَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ وَالرِّيَّاحُ وَالْمَاءُ فَاَنْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ وَ اِخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ تَفَجُّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ وَ كَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ وَ طُولِ هَذِهِ الْفِئَالِ وَ تَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ وَ اَلْسِنِ الْمُخْتَلِفَاتِ فَالْوَيْلُ لِمَنْ اَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ وَ جَحَدَ الْمُدَبِّرَ زَعَمُوا اَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ وَ لَا لِاِخْتِلَافِ صُوَرِهِمْ صَانِعٌ وَ لَمْ يَلْجِئُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا وَ لَا تَحْقِيقٍ لِمَا ادَّعَوْا وَ هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ اَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ<sup>۱</sup> و نیز بنگر در آسمان و هوا و باد و آب. و آفتاب و ماه و گیاه و درخت و سنگ و پی در پی آمدنهای شب و روز. و جوشش این دریاها و فراوانی این کوهها و بلندی قلعه‌ها و گوناگونی زبانها و واژگانشان. پس وای بر آن که تدبیرگر و اندیشه‌ور که هستی را باور نداشته باشد. آیا می‌پندارند که هستی خود روست و با این همه ظرافتها و گوناگونی که دارند، سازنده‌ای ندارند. و برهانی هم بر ادعای خود نمی‌آورند و از حقیقت پروایی ندارند. آیا ممکن است که ساختمانی سازنده نداشته باشد، یا جنایتی بدون جنایتکار به وقوع بپیوندد.

۱. نهج البلاغه، خ ۸۵

در یکی از از فرازهای این خطبه، حضرت به صورت موردی نعمتهای بزرگ الهی را می شمارند و ما را به تفکر در آنها فرا می خوانند که با اندیشیدن در هر کدام عظمت خالق آن نمایان می شود، آسمان، هوا، بادهای، آب، خورشید، ماه، گیاهان، درخت، سنگ، پی در پی آمدنهای شب و روز، جوشش این دریاها، فراوانی این کوهها، بلندی قلّه‌ها و گوناگونی زبانها و واژگانها، همه از متعلقات تفکر است که حضرت ما را متوجه آنها می کند و با شدت خاصی هم منکرین این همه نعمت را مورد مذمت قرار داده اند.

اگر کسی در این نعمتهای الهی تفکر و اندیشه کند قطعاً به این نتیجه می رسد اینها خود به خود به وجود نیامده است و حتماً یک آفریننده‌ی مدبری داشته است و منکرین خداوند بدانند که اصلاً ممکن نیست که ساختمانی بدون سازنده‌ی عاقل و آگاه یا حتی جنایتی برنامه ریزی شده بدون جنایتگر پدید آید. بنابراین حضرت هدف از تفکر در موارد یاد شده را این می داند که نتیجه‌ی تفکر در این مخلوقات الهی پی بردن به نظم حاکم بر آنها است و این نظم هم یقیناً یک ناظم بزرگ دارد.

### ۳.۳.۱.۹. آفرینش آسمانها و زمین

فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ، وَ أَعْمَلَ فِكْرَهُ، لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ، وَ كَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ، وَ كَيْفَ عَلَّقْتَ فِي الْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ، وَ كَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ، رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيرًا، وَ عَقَلَهُ مَبْهُورًا، وَ سَمِعَهُ وَالِهًا، وَ فِكْرُهُ حَائِرًا،<sup>۱</sup> آن کس که قلبش را از همه چیز تهی کند و فکرش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرش را برپا ساخته‌ای و مخلوقات را آفریده‌ای، چگونه کرات آسمان را در هوا معلق کرده‌ای، زمینت را بر روی امواج آب، گسترده‌ای، به یقین دیده فهمش وا می ماند؛ عقلش مبهوت می شود؛ شنوایی اش حیران، و اندیشه اش سرگردان می ماند!

برای اینکه بتوان از همگی اندیشه استفاده کرد و از این طریق به کنه معرفت باری تعالی رسید لازم است که دل را از غیر خدا فارغ کرد و قلب را از مشغولیت‌های دنیایی و مادیات تهی کرد، و با بکارگیری فکر می توان به چگونگی کیفیت نظام جهان بالا و این جهان اطلاع یافت، از همین روست که قرآن از افرادی که منحرفند و به جهت داشتن انحراف نمی توانند نگاه بدون غرض به اطراف داشته باشند نیز نکوهش می کند،<sup>۲</sup> و نیز خداوند در قرآن به پیامبر (صل الله علیه واله) می فرماید که به کافران لجوج بگو: ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهَبِهِمُ الْأَمَلُ

۱. نهج البلاغه، خطبه/۱۶۰

۲. فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زِينٌ فَيَسْتَبِخُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، اما، به دنبال مشابهاتند، تا فتنه انگیزه کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر (نادرسته) براه آن مؤطلبنده؛ (ال عمران/۷)

فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>، واگذار تا به خورد و خواب طبیعت و لذات حیوانی سرگرم باشند و آمال و اوهام دنیوی آنان را غافل گرداند، که این خود نشانگر این است که اگر کسی مشغول دنیا شد دیگر نمی تواند عظمت الهی را ببیند! زیرا همچون حیواناتی هستند که جز اصطبل و علف، و جز لذت مادی چیزی نمی بینند و هر حرکتی دارند برای رسیدن به همین ها است، و پرده های غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز چنان بر قلب آنها سایه افکنده، و آنها را به خود مشغول ساخته که دیگر توانایی درک واقعیتی را ندارند. بنابراین کسی می تواند تفکر کند که قلبش را از هر گونه انحراف و مشغولیت به دنیا پاک کرده باشد که این پایان کار نیست زیرا خالی بودن قلب از زوائد تازه اول کار است و باید در مسیر تفکر نیز دچار انحراف و مادیات نشود.

حضرت در این جملات زیبا، مستقیماً متعلق تفکر را چهار چیز معرفی می کند، اول: چگونگی به برپا شدن عرش، دوم: کیفیت آفرینش مخلوقات، سوم: آویزان بودن کرات در آسمان، چهارم: چگونگی آشکار شدن زمین از زیر آب.

برای اینکه در این متعلقات بتوان تفکر کرد باید که از نعمت چشم، گوش و عقل که از بزرگترین نعم الهی است و خداوند آنها را برای استفاده در مسیر شناخت خود به انسان عطا کرده است کمک گرفت، که با چشم آفرینش الهی را ببینیم و با گوش از ظرافتهای کبریایی خداوند مطلع شویم و با عقل تفکر کنیم که این است راه استفاده صحیح از این نعمتهای بزرگ الهی، که امام امیرالمومنین (علیه السلام) در مورد استفاده صحیح از این نعمتها می فرماید:

جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاعاً لِيَتَعَىَ مَا عَنَاهَا، وَأَبْصَاراً لِيَتَجَلَّوْا عَنْ عَشَاهَا؛<sup>۲</sup> خداوند برای شما

گوش هایی قرار داد که آنچه را برایش اهمیت دارد، بشنود و حفظ کند، و چشمهایی که تاریکی ها را کنار زند و حقایق را آن گونه که هست ببیند.

و اگر از آنها به خوبی و درستی استفاده شود، موجبات سعادت و نیک بختی انسان را فراهم می کند، و بر عکس، اگر از آنها بهره وری صحیح نشود، موجبات بدبختی و هلاکت انسان را همراه خواهد داشت. قرآن مجید عدم کنترل گوش و چشم را موجب دوزخی شدن بعضی از انسانها دانسته است و می فرماید:

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ<sup>۳</sup> و می گویند: اگر ما گوش شنوا

داشتیم، یا تعقل می کردیم، از دوزخیان نبودیم.

۱. حجر/۳

۲. نهج البلاغه دشتی، خطبه/۸۳

۳. ملک/۱۰

چرا که اینان به خاطر گناهایی که از ناحیه این اعضا مرتکب می‌شوند در ضلالت و گمراهی افتاده و از نورانیت و ارزش‌های اخلاقی و روحی دور مانده و دچار عذاب دوزخ می‌گردند.

بنابراین وظیفه‌ی انسان این است که تفکر کند و شناخت خود را نسبت به خداوند بیشتر کند هرچند که رسیدن به معرفت کامل در توان انسان نیست به همین دلیل حضرت، عاجز بودن انسان در شناخت کیفیت آفرینش را اینطور بیان می‌کنند که اگر انسان خود را بسیج کند و از گوش و فکر و عقل خود در نهایت حدش استفاده کند که به ظرائف آفرینش الهی پی ببرد و از چگونگی خلقت مخلوقات اطلاعاتی در مسیر زیاد کردن معرفت خود کسب کند ناتوان است و هر چه بیشتر به تفکر خود در این امور تعمق ببخشد کمتر نتیجه می‌گیرد و برای درک عظمت الهی همین بس که تفکر در مخلوقات الهی باعث تحیر در چشم می‌شود و عقلش مغلوب و مبهور، و گوش از شنوایی دقیق کبریا و عظمت و آله، و اندیشه‌اش سرگردان می‌ماند. و انسان هر چه تفکرش را بیشتر می‌کند بیشتر دچار سرگردانی می‌شود زیرا مخلوقات الهی دقیق و عظمت آن در بالاترین حد است که انسان با این همه محدودیت استعدادی از رسیدن به آن قاصر است.

#### ۳.۳.۱.۱۰. خلقت مورچه

در ادامه‌ی این خطبه حضرت ما را از کلی دیدن به جزئی دیدن دعوت می‌کنند و ما را به تفکر در مصادیق قدرت الهی سوق می‌دهند، که یکی از مصادیقی که مظهر قدرت خداوند است مخلوقات کوچک است که تفکر کردن در آفرینش منظم آنها، ترکیب دقیق و صاحب گوش و چشم و پوست بودن آنها و داشتن استخوانهایی منظم و حساب شده، ما را به تحیر وادار می‌دارد.<sup>۱</sup> و به یقین آفرینش این موجودات کوچک به جهت ظرافت و دقت عجیبی که در آنها به کار رفته از آفرینش موجودات عظیم الجثه مهمتر است.

سپس حضرت خلقت مورچه را مورد بررسی قرار داده و نکات ظریف و شگفت آوری را درباره این موجود

عجیب الخلقه بیان می‌فرماید. که این شگفتیها را می‌توان اینطور بیان کرد:

۱. دارای جثه‌ی و اندام کوچک (انظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صَغَرِ جُثَّتِهَا وَ لَطَافَةِ هَيْئَتِهَا)

۲. با گوشه‌ی چشم دیده نمی‌شود (لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلِحْظِ الْبَصْرِ)

۳. اندیشه‌ها از درک آنها عاجز است (لَا بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكْرِ)

۴. بر روی زمین به آرامی راه می‌رود (كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا)

---

۱. أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَهَ صَغِيرٍ مَا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَ اتَّقَنَ تَرْكِيْبَهُ، وَ فَلَ قَ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ، وَ سَوَّاهُ لَهُ الْعَظْمَ وَالْبَشَرَ، (نهج البلاغه صبحه صالح، خطبه/۱۸۵)



۵. در بدست آوردن رزق تلاش می کنند (صَبَّتْ عَلَيَّ رِزْقَهَا)
۶. آینده‌نگری می‌کنند و برای روزهای سخت توشه فراهم می‌آورد (تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا وَ ...)
۷. بدنش غذا را به خوبی جذب و دفع می‌کند (وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا فِي عُلُوقِهَا وَ سَفْلِهَا ...)
۸. صاحب سر و چشم و گوش و گردن و شکم و پهلوها است (مَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ أُذُنِهَا لَقَضِيَّتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا وَ لَقِيَّتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا)
۹. روی دست و پای ضعیف و ظریفش راه می‌رود (فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا وَ بَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا)
۱۰. خداوند در خلقتش شریک و کمک کاری نداشت (لَمْ يَشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَ لَمْ يُعِينْهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ)
۱۱. آفریدگار مورچه همان آفریدگار درخت خرماست (أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ<sup>۱</sup>)
- به سبب دقتی که جداگانه در هر چیز به کار رفته و تفاوت‌های پیچیده‌ای که در هر پدیده و جاندار نهفته است اگر در این عجایب بیندیشی شگفت زده خواهی شد و از توصیف عجایب خلقت آن به زحمت خواهی افتاد. و آفریدگار این همه از خرد و کلان، بزرگ و کوچک، ناتوان و نیرومند در آفرینش هیچ کس جز قادر متعال نیست.

عادی شدن هر نعمتی حجاب است و باعث می‌شود که عظمت آن نعمت از یاد برود و شگفتی‌های آن مورد توجه انسان قرار نگیرد؛ مثلاً همین مورچه که معمولاً مورد دید همگان است، برای انسان عادی شده است و این عادت سبب شده است که به شگفتی آن توجه نشود. چه این که اگر مورچه با هواپیما که یکی از پیشرفته‌ترین صنایع بشر است مقایسه گردد، آن وقت عظمت قدرت خداوند آشکار می‌شود. این هواپیما که نهایت قدرت‌نمایی بشر است، دارای قسمت‌ها و اجزای متفاوت و پیچیده‌ای است که خود همانند یک شهر کوچک است و از آن برای جابجایی مسافران و حمل بارهای زیادی استفاده می‌شود. اگر این هواپیما با مورچه که یکی از صنایع کوچک قدرت بی‌پایان خداوند است مقایسه گردد، خواهیم دانست که مورچه از هواپیما عظیم‌تر و شگفت‌آورتر است؛ زیرا این موجود کوچک با این جنّه ریز خود، همه چیز را داراست. اجزا و دستگاه‌هایی از قبیل: چشم، گوش، پا، نیروی جاذبه، نیروی دافعه، نیروی جذب و هضم غذا، دستگاه تخلیه فضولات، دستگاه تولید مثل، قدرت خانه‌سازی و انبارسازی، تهیه مواد غذایی و نگهداری آن بطوری که فاسد نشود و ... واقعاً این موجود کوچک، یکی از شگفتی‌های آفرینش است که چگونه این همه اجزا و دستگاهها در بدن کوچک او جا گرفته است! علاوه بر آن که هواپیما قدرت تهیه مواد خوراکی، تولید مثل و ... را ندارد، و فاقد بسیاری از دستگاه‌هایی

۱. فرهنگ معارف نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۴۷۰ (با مقداری تغییر و اضافه)

است که در درون مورچه است، خود به تنهایی قادر بر انجام کار نیست، بلکه عده‌ای تکنسین آن را به حرکت درمی‌آورند.<sup>۱</sup>

بله! اگر انسان در قدرت عظیم و پایان‌ناپذیر خداوند تفکر کند، هدایت می‌شود.

### ۳.۳.۱.۱۱. خلقت ملخ

حضرت در مواردی به صورت جزئی نسبت اقدام به بیان نعمتهای الهی می‌کند که در همین راستا به خلقت و ساختمان بدن ملخ که از مأموران عذاب الهی است و می‌تواند لشکری فراهم کند و به باغها و زراعتها چنان حمله‌ور شود که هیچ قدرت و لشکری نتواند با آن مقابله کند، اشاره می‌فرماید: *وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ ...*<sup>۲</sup> حضرت به هفت خصوصیت ملخ اینطور اشاره می‌کند، خداوند این حشره‌ی عجیب را اینطور خلق کرد که:

اول: با دو چشم سرخ آفرید. (خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ)

دوم: در آنها دو حدقه همچون ماه تابان نهاد. (أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ)

سوم: گوشه پنهان برایش قرار داد. (جَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ)

چهارم: دهانش را به اندازه گشود. (فَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ)

پنجم: حسی نیرومند به او ارزانی نمود. (جَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ)

ششم: دندانهایش را برای بریدن و جویدن تیز کرد. (نَابَيْنَ بِهِمَا تَفْرِضُ)

هفتم: دستهایش را همچون داس آفرید. (مِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ)<sup>۳</sup>

خلقت این حشره‌ی عجیب برای آن است که کشاورزان در کشتزارهای خود از او بترسند. زیرا اگر جست و خیز کنان به کشتزارشان حمله کنند حتی اگر همه جمع شوند برای اینکه مانع شوند توان دور کردنشان را ندارند، تا زمانی که کشتزار آورد. جالب اینجاست که با این همه نیرویی که دارد تمام اندامش به اندازه یک انگشت باریک هم نیست!

خداوند همه نوع حشره‌ای آفریده و در میان آنها ملخ را که از حشرات مضر برای کشاورزی مردم است با خصوصیتی منحصر به فرد نیز آفرید و حضرت ما را به تفکر و تعمق در این حشره فرمان می‌دهد که با پی بردن به پیچیدگیهای آن پی به خالق‌ی قادر بپریم که برتر و مقدس است و همه‌ی آنها که در آسمانها و زمینند از

۱. ر.ک: متاله‌ای زیباة قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۴

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۳. ر.ک: ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، صفحه ۲۵۵

روی اختیار یا اجبار در برابرش سر به سجده می‌گذارند و صورت و پیشانی بر آستانش می‌گذارند. و طوق عبادت او را در سلامت و ضعف به گردن می‌نهند. و از روی ترس و بیم ریسمان بندگی به گردن می‌آویزند. همان خدایی که پرندگان به فرمان اویند و شماره‌ی تعداد پرها و نفسهایشان را دارد. و پاهایشان را متناسب برای حرکت روی خشکی و دریا آفرید. خدایی که کلاغ، عقاب، کبوتر و شتر مرغ را آفرید روزی همه را تعیین فرموده و ابرهای پر آب را بیافرید. و فرمان داد تا ببارند. و بهره هر مکانی را مشخص گردانید. و به گیاهان دوباره سبزی و خرّمی بخشید و زمینها را که خشک بودند خیس کرد و گیاه تازه از آن رویانید.<sup>۱</sup>

متعلق تفکر در این فراز تعدادی از مخلوقات و موجودات ریز است از جمله: ملخ، کلاغ، عقاب، کبوتر و شتر مرغ که حضرت خصوصاً راجع به ملخ که حشره‌ای عجیب است بیاناتی فرمود تا با اندیشیدن در آن علم خود را تکمیل کنیم و به شناخت بهتری از خداوند برسیم. و لذا انسان بجهت اینکه علمش محدود است برای آگاهی پیدا کردن، احتیاج به تفکر دارد بر خلاف خداوند که احتیاج به تفکر ندارد، حضرت امیر المومنین (علیه السلام) در آن خطبه‌ی سراسر توحیدی خود در بیان صفات خداوند می‌فرماید:

فَاعِلٌ لَّا بِاضْطِرَابٍ آلَةٍ مُّقَدَّرٌ لَّا بِجَوْلٍ فِكْرَةٍ،<sup>۲</sup> خداوند فاعلی است که نیاز به حرکت دادن

ابزار و آلات نیست و تقدیر کننده‌ای است که احتیاج به جولان فکر و اندیشه ندارد.

زیرا کسی که برای انجام کارش متوسل به ابزار و آلاتی می‌شود و بدین جهت است که قدرتش محدود است و مجبور است از ابزار کمک بگیرد و کسی که در تدبیراتش نیاز به تفکر و مطالعه دارد به سبب محدود بودن علم اوست که به ناچار با اندیشه و مطالعه بر آن می‌افزاید؛ ولی کسی که علم و قدرتش نامحدود است از همه اینها بی‌نیاز است و نیز همه اغنیا غیر از او از طریق تحصیل مال و مقام و امثال آن از بیرون وجود خود غنی می‌شوند در حالی که خداوند غنی بالذات است.

قرآن مجید می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ<sup>۳</sup> ای مردم شما همگی

نیازمند خداوند هستید و تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته ستایش است.

با توجه به این سخنان امام (علیه السلام)، انسان می‌تواند با نظر در آفریده‌های گوناگون و دقایق و ظرایفی که در آن‌ها به کار رفته، و با تفکر در قدرت عظیم الهی و نعمت‌های بی‌پایان او، و با چیدن مقدمات و استدلالات عقلی به وجود خدا پی ببرد و او را بشناسد.

۱. ر.ک: پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۷، ص: ۱۸۲ (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵)

۲. خطبه/۱۸۶

۳. فاطر/۱۵

## ۳.۳.۱.۱۲. تفکر در قدرت، نعمت

خطبه‌ی ۱۸۵ نهج البلاغه از خطبه‌هایی است که امیر المومنین (علیه السلام) سرتاسر آن انسان را دعوت به تفکر در یکی از بخشهای این خطبه حضرت درباره قدرت خداوند جملات زیبایی دارد که می‌فرماید:

وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَجَسِيمِ النِّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ،  
وَلَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ وَالْبَصَائِرُ مَدْخُولَةٌ،<sup>۱</sup> اگر مردم در قدرت عظیم خداوند و نعمت‌های فراوان  
او می‌اندیشیدند، حتماً هدایت می‌شدند و از عذاب الهی می‌ترسیدند؛ ولی افکار مردم بر اثر  
هوی و هوس، ناتوان شده و حجاب‌های خودپرستی جلو دیدگان آنها را گرفته است.

در این بخش حضرت تنها راه بازگشت منحرفین به صراط مستقیم را، تفکر و اندیشه دانسته اند. که  
انسانها نباید چشم و گوش بسته به هر ندایی پاسخ بگویند؛ زیرا باعث خروجشان از راه مستقیم می‌شود! حضرت  
در این فراز از این خطبه، بعد از دعوت به تفکر، نخست متعلق تفکر را بصورت کلی بیان می‌کند<sup>۲</sup> و در ادامه  
خوراک تفکر را بصورت جزئی تر بیان می‌کند. بنابراین حضرت، ابتدا انسانها را دعوت به تفکر در قدرت عظیم و  
بی‌انتهای پروردگار عالم می‌کند. و بدانیم که همه چیز به دست پر قدرت اوست؛ عزت و ذلت، سعادت و شقاوت،  
پیروزی و شکست، ارتقاء و سقوط و خلاصه همه چیز به دست با کفایت اوست و در حقیقت ما در برابر اراده او از  
خود اراده‌ای نداریم. و همچنین قدرت در خلق کرات بزرگ آسمانی و صدها میلیون کهکشان و میلیاردها ستاره  
که در هر یک از آنها که قرار گرفته است که محدوده‌ی ملک وسیع و عظیم او بر هیچ کس غیر از خود او روشن  
نیست و جالب اینجاست که آنچه از عظمت جهان بیان می‌شود مربوط به آن چیزی است که در علم قاصر ما  
قرار گرفته و چه بسا تمام اینها همچون کاهی باشد در مقابل کوه که از حیطة‌ی علم ما خارج است.

و دوم در نعمت‌های فراوان و بی‌انتهای الهی نیز فکر کنیم! که همه این نعمتهای ظاهری و باطنی برای  
انسانها مسخر کرده است همانطوری که خداوند می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً  
وَبَاطِنَةً،<sup>۳</sup> آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمتهای

آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟!

۱. نهج البلاغه صبحه صالح، خطبه/۱۸۵

۲. ر.ک: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۷، ص: ۱۵۸

۳. لقمان/۲۰

که این نعمتها قبل از انعقاد نطفه تا ابد ادامه دارد؛ خورشید و ماه و آسمان و زمین را به خدمت ما گماشته و ابرها و بادهای و بارانها را سر بر فرمان ما نهاده، و همه جا نعمتهایش را گستردش داده و همه را روزی خوار خود ساخته است که به یقین شکر نعمت که در فطرت هر انسانی است او را به دنبال شناخت منعم می فرستد. متعلق در این سخن زیبای حضرت عام است. زیرا قدرت الهی شامل قدرت در همه چیز می شود از جمله قدرت در خلق موجودات مختلف، نابود کردن آنها، تنوع در خلقت و... و نعمتهای الهی نیز عام است و شامل همه نعمتها می شود که هم متنوع است و هم فراوان، که می توان دلیل بر فراوانی نعم الهی را عدم توانایی در شمارش آن دانست همچنان که خداوند در قرآن می فرماید:

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ<sup>۱</sup>

و از هر آنچه خواسته‌اید به شما داده است و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، تمام نتوانید کرد، حقا که انسان بسیار ظالم و بسیار ناسپاس است.

اگر انسان در این دو متعلق کلی (قدرت و نعمتهای الهی) تفکر کرد دو هدف در انتظار اوست اول اینکه یقیناً به مسیر صحیح و راه مستقیم هدایت می شدند که دقیقاً رسیدن به این هدف را هر روز در نمازهای یومیه ده مرتبه را از خداوند طلب می کنیم و می گوئیم: ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی؛ نه کسانی که بر آنان غضب کرده‌ای؛ و نه گمراهان، اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ.<sup>۲</sup> و دومین هدفی که از این تفکر حاصل می شود این است که با ترس از عذاب الهی مقدمات نجات خود را از آن فراهم می کنیم، که از منظر قرآن رسیدن به این هدف یکی از صفات پرهیزکاران است، آنان که با دل و جان متوجه پروردگار خویشند و ایمان، قلب آنها را روشن ساخته، و به همین دلیل در برابر اعمال خویش به شدت احساس مسئولیت می کنند، و می فرماید: رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ،<sup>۳</sup> پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم؛ پس گناهان ما را ببامرز، و ما را از عذاب آتش، نگاهدار.

ابن میثم در شرح این خطبه می گوید: علّت این که مردم از گمراهی و نادانی به طرف حقیقت برگشتند و از کیفر آخرت نترسیدند آن است که در عظمت آفرینش و آفریده‌های حیرت‌انگیز و نعمتهای فراوان حق تعالی نیاندیشیدند، بنا بر این از عدم علت استدلال بر عدم معلول شده است، زیرا تفکر در این امور، سبب توجه انسان

۱. ابراهیم/۳۴

۲. حمد/۶ و ۷

۳. ال عمران/۱۶

به دین خدا و پیمودن راه دیانت و شریعت می‌شود، چنان که قرآن نیز در سوره ی مبارکه ی اعراف<sup>۱</sup> بدین معنا اشاره می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ»<sup>۲</sup> آیا در ملکوت آسمانها و زمین و چیزهایی که خدا آفریده است نمی‌اندیشند؟ و شاید که مرگشان نزدیک باشد. و بعد از قرآن کدام سخن را باور دارند.

ولی افسوس که مردم هواپرست بر اثر مطابعت از هوی و هوس خود از این کار ناتوان هستند و حجاب‌های خودپرستی جلو دیدگان آنها را گرفته است؛ نه چشم بینا دارند و نه قلبی که پذیرای حق باشد. اگر منحرفین از راه مستقیم در این دو مطلب اندیشه و تفکر کنند به راه راست باز می‌گردند، ولی چون قلب‌های علیل و چشم‌های نابینا دارند نمی‌توانند با چشم نابینا نعمت‌های الهی را ببینند و با قلب علیل قدرت پروردگار را درک کنند، بدین جهت به راه مستقیم بر نمی‌گردند. چنین انسان‌هایی ابتدا باید ابزار شناخت خویش را اصلاح کنند. سپس با قلب و فکری سالم در قدرت بی‌انتهای پروردگار اندیشه و تفکر کنند. و با چشمی بینا و سالم نعمت‌های فراوان و غیر قابل شمارش خداوند مهربان را ببینند، تا به راه راست باز گردند.

### ۳.۳.۱.۱۳. تفکر در نفس

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ.<sup>۳</sup> آیا در نفس خود نمی‌اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است جز به حق نیافریده و جز برای مدتی معین خلق نکرده؟ ولی بسیاری از مردم به مساله معاد و دیدار پروردگار خود کافرند.

همان طور که انسان متفکر، درباره جهان خارج و پدیده‌های آن می‌اندیشد و از راه برهانهای متعدد مثل: برهان حدوث، یا برهان حرکت، یا برهان نظم و یا برهان امکان و وجوب، به نیازمند بودن این جهان به مبداء فاعلی پی می‌برد، درباره خود انسان هم اگر این چنین بیندیشد که من چون حادثم یا متحرکم یا ممکن الوجود هستم، به محدث یا محرک یا واجب الوجود نیازمند و مرتبط هستم. ثمره آن، خداشناسی مصطلح از راه جهان‌شناسی است. و اگر خودش را فراموش کرده باشد هم معاد را فراموش می‌کند و هم مبدأ را. هم فراموشی مبدأ در اثر فراموشی نفس است و هم فراموشی معاد. همان طور که بین معرفت نفس و معرفت مبدأ و معاد

۱. اعراف/۱۸۵

۲. ترجمه شرح نهج‌البلاغه ابن‌میثم، ج ۴، ص ۲۴۰

۳. روم/۸

تلازم است بین نسیان نفس و نسیان مبدأ و معاد نیز تلازم است. یعنی اگر خود را ببیند، ربط خود را با قیامت هم خواهد دید. چنان که مبدأ را هم خواهد دید و اگر حقیقت خود را نبیند، خود را گسیخته از مبدأ و منقطع از قیامت می‌پندارد.

البته نه این که با چشم حسی مشهود واقع شود؛ زیرا خداوند را «لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار»<sup>۱</sup> چشمها ادراک نمی‌کند و او چشمها را ادراک می‌کند. بلکه با حقایق ایمانی و با دیده جان حقیقت را مشاهده می‌کند. این شناخت فطری، حضوری و شهودی است.

وقتی به خلقت زیبای خویشتن مینگرد با آنکه تازه آفریده شده و از عدم بوجود آمده، خواهد دریافت که موجودی قدیم قادر عالم زنده‌ای او را آفریده و او پروردگاری است که تمام جهات خلقتش را بر اساس حکمت ایجاد نموده پس هرگز چیزی را عبث نیافریده است و می‌فهمد که آفریدن موجودات نفعی برای خالق ندارد پس غرض از خلقت انتفاع مخلوقات است.<sup>۲</sup>

منظور از حق بودن همه عوالم محسوس این است که: خلقت آن عبث و بی نتیجه نبوده، که موجود شود و بعد معدوم گردد، و دوباره موجود گشته و سپس معدوم شود، بدون اینکه غرضی و هدفی از آن منظور باشد، پس خدای تعالی اگر عالم را خلق کرده به خاطر غایت و نتیجه‌ای بوده که بر خلقت آن مترتب می‌شده.<sup>۳</sup>

بعضی مراد از تفکر انسانها در انفسشان را، این دانسته اند که در خلقت خود فکر کنند، که یک یکشان حادثند، و حادث محتاج به پدید آورنده‌ای قدیم، زنده، قادر، دانا و حکیم است، پس چنین پدید آورنده‌ای آنچه پدید می‌آورد عبث و بیهوده نمی‌باشد، بلکه به منظور هدفی پدید می‌آورد، که مطلوب و پسندیده است، به طوری که نمی‌توان از آن چشم پوشید، و این هدف چیزی نیست که عاید خود او گردد، برای اینکه او غنی مطلق است، بلکه چیزی است که باز عاید خلق می‌شود، و آن عبارت است از پاداش نیک، و این پاداش نیک ممکن نیست داده شود مگر در برابر عمل صالح، پس باید دینی و شریعتی باشد تا عمل نیک را از عمل زشت مشخص کند، و چون پای دین به میان آید، ناچار باید کلاسی باشد که افراد در آن کلاس امتحان خود را نسبت به آن دین بدهند، و نیز باید عالم دیگری باشد که آنان که در آن کلاس مردود شده‌اند، کیفر، و آنان که موفق شده‌اند پاداش داده شوند، آن کلاس همان دنیا، و آن عالم دیگر عالم آخرت است.<sup>۴</sup>

۱. سوره انعام آیه ۱۰۳

۲. ترجمه مجمع البیان فیه تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۰۳

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۷

۴. روح المعانی، ج ۲۱، ص ۲۳

اگر انسانها درست بیندیشند و به وجدان خود و داوری عقلشان مراجعه کنند به خوبی از این دو امر آگاه می‌شوند که اولاً جهان بر اساس حق آفریده شده، و نظاماتی بر آن حاکم است که دلیل بر وجود عقل و قدرت کامل در خالق این جهان است. و ثانیاً این جهان رو به زوال و فنا می‌رود و از آنجا که خالق حکیم ممکن نیست بیهوده آن را آفریده باشد دلیل بر این است که جهان دیگری که سرای بقا است بعد از این جهان می‌باشد، و گزینه آفرینش این جهان مفهوم نداشت، و این خلقت طویل و عریض تنها برای این چهار روز زندگی دنیا بی معنی بود، و از اینجا به وجود آخرت پی می‌برند.<sup>۱</sup>

### ۳.۳.۱.۱۴. تفکر در امر ازدواج

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً  
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۲</sup> و باز یکی از آیات (لطف) او آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در کنار او آرامش یافته و با هم انس بگیرید و میان شما رأفت و مهربانی برقرار فرمود. در این امر نیز برای مردم با فکرت ادله‌ای (از علم و حکمت حق) آشکار است.

از نشانه‌های قدرت الهی، خلق جنس مذکر و مؤنث و حفظ تعادل در ضمیمه شدنشان به همدیگر است که با قرار دادن غرایز طبیعی در دستگاه وجودی انسان‌ها و با جعل قوانینی مناسب و متعادل زمینه را برای ارضای صحیح آن فراهم کرده است، همانطوری که از ترجمه‌ی آیه روشن است یکی از نشانه‌های الهی که جای بسی تفکر را دارد و متعلق تفکر در این آیه شریفه قرار گرفته مسئله‌ی ازدواج است و تنها اهل فکر می‌توانند به نقش سازنده‌ی و حکمت این نشانه‌ی الهی پی ببرند.<sup>۳</sup> ازدواج را می‌توان از ابعاد مختلف مورد بررسی قرار داد ولیکن آنچه که مربوط به موضوع بحث ما می‌شود بعد ظاهری و باطنی آن است که از بعد ظاهر به بعد باطنی می‌رسد و به تصریح این آیه شریفه، ظاهر ازدواج ضمیمه شدن دو نفر به همدیگر است که نتیجه‌ی این ضمیمه شدن رسیدن به بعد باطنی ازدواج است که همان آرامش جسم و روان است. و این دو بعد باید با هم باشد تا به نتیجه برسد بلکه وجود آنها به تنهایی ما را به هدف نمی‌رساند.<sup>۴</sup> هدف از ازدواج، تنها

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۳۷۲

۲. روم/۲۱

۳. خلاصه المنهج، ج ۴، ص: ۲۲۵

۴. تفسیر نور، ج ۷، ص: ۱۹۰



ارضای غریزه‌ی جنسی نیست، بلکه رسیدن به یک آرامش جسمی و روانی است. و این آرامش بین دو انسان بوجود می‌آید که مکمل یکدیگر هستند تا جایی که می‌توانند موجبات سعادت دنیوی و اخروی یکدیگر را فراهم کنند. این آرامش و تسکین هم از نظر جسمی است و هم از نظر روحی، هم جنبه فردی و هم جنبه اجتماعی دارد.

هدف از تفکر در این آیه شریفه را می‌توان اینطور عنوان کرد که اولین قدم تشکیل زندگی مشترک علاقه و محبت و مودت بین طرفین است. و همین عامل باعث استحکام خانواده می‌شود. خداوند متعال در این آیه شریفه برای کسانی که اهل تفکر و اندیشه در نشانه‌های خدا هستند امر به تفکر می‌کند البته بعد از آنکه خداوند این آرامش و رحمت را دلیل و نشانه می‌داند. یکی از پیامهایی که انسان متفکر در این آیه شریفه به آن برخورد می‌کند، آفرینش هدفدار است و خداوند کار عبث و بیهوده انجام نمی‌دهد و همچنین زن و مرد از یک جنس هستند بر خلاف پاره‌ای عقاید خرافی و تحقیرآمیز که زن را موجودی پست می‌پندارند.<sup>۱</sup> در حالی که در اسلام سفارش زیادی در مورد روشهای صحیح رفتار با زنان و دختران شده است. همسران باید عامل آرامش یکدیگر باشند تا این مودت و رحمت بی‌ثمر نباشد نه اینکه باعث اضطراب و تشنج در زندگی باشند. و انسان متفکر باید بداند که ازدواج یک بنیان مقدس است و اهداف آن نیز مقدس است و هدف آن فقط ارضای میل جنسی طرفین نیست بلکه بنا به فرموده خداوند متعال رسیدن به یک آرامش جسمی و روانی است.<sup>۲</sup> و همین آرامش فردی و اجتماعی یک موهبت بزرگ از خداوند متعال برای انسانها است.

وقتی خانه، محیطی آرام و ساکت باشد اجتماع نیز به خودی خود آرام و ساکت است. ساکت از هر گونه تشنج و تشنج و مشکلات اجتماعی و فرهنگی که امروزه گریبانگیر بسیاری از مجامع بشری شده است. درست است که ازدواج یکی از ظواهر زندگی است اما معنا و مفهوم عمیقی دارد که با تفکر در آن دست یافتنی است که نباید از تفکر در آن دریغ کرد. هنگامی که انسان در ظواهر زندگی تفکر می‌کند سرانجام به عمق معرفت می‌رسد و حکمت حیات را در می‌یابد.

با توجه به هدف تفکر که حرکت ذهن از معلومات ظاهری برای رسیدن به معلومات جدید است، وقتی انسان در ظواهر زندگی اندیشه می‌کند سرانجام به عمق معرفت می‌رسد و فلسفه و حکمت حیات را در می‌یابد.<sup>۳</sup>

۱. تفسیر نور، ج ۷، ص: ۱۹۰

۲. لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (روم/۲۱)

۳. ر.ک: مترجمان، تفسیر هدایت، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ ۱۳۷۷، ش، ج ۱۰، ص ۳۳

## آیه ی اول:

قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِن هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ.<sup>۱</sup> بگو: من شما را به یک اندرز موعظت می‌کنم، و آن این است که: فقط به خاطر خدا، دو به دو و یا تک تک و بدون سر و صدا قیام کنید، و سپس در باره من بیندیشید، آیا در مدتی طولانی که در بین شما زندگی کرده‌ام سوء سابقه‌ای و یا جنونی سراغ دارید؟ نه، طرف شما جنون ندارد، او جز بیم‌رسان نیست، که شما را از عذابی شدید که در انتظار شماست، می‌ترساند.<sup>۲</sup>

خداوند به پیامبر (صل الله علیه واله) می‌فرماید: مردم را نصیحت کن و به آنها بگو که شما را به یک چیز وصیت و سفارش می‌کنم که مردی از شما به تنهایی یا به همراه شخص دیگر، قیام کند، در حالی که با هم مناظره می‌کنند و در نفس خود تفکر می‌کنند زیرا حق فقط بسبب مناظره و تفکر برای انسان روشن می‌شود، و از همدیگر بپرسند که آیا ما هیچ دروغی از محمد شنیده‌ایم یا آیا ما در او دیوانگی و آثار جنون مشاهده کرده‌ایم.<sup>۳</sup> تعبیر به «واحدة» که با ادات حصر همراه شده است به این واقعیت که ریشه تمام اصلاحات فردی و جمعی به کار انداختن اندیشه‌هاست، اشاره دارد. بنابراین تا زمانیکه فکر ملتی در خواب است مورد هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار می‌گیرند، اما هنگامی که افکار بیدار مردم بیدار باشد هیچ کس حق تعرض به دین و ایمان آنها را ندارد.<sup>۴</sup> طبق بعضی از روایات این سفارش، سفارش به ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) است.<sup>۵</sup> و طبق نظر بعضی از مفسرین به قرینه ی جمله ی بعدش مراد کلمه توحید است.<sup>۶</sup> و اینکه به دور

۱. سبأ/۴۶

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۵۸۵

۳. ترجمه مجمع البیان فیه تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۲۹۰

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۳۶

۵. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلِّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ فَقَالَ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ ع هِيَ الْوَاحِدَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ. (الكافي، طبع الإسلامية (ج ۱، ص ۴۲۰)

۶. ترجمه مجمع البیان فیه تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۲۸۹

از هیاهوی مردم و بدون به پا کردن غوغا، دو نفری یا تک نفری برای خداوند قیام داشته باشید. چون غوغا فکر و شعوری ندارد، وقتی بپا شد، غالباً حق را می‌میراند، و باطل را زنده می‌کند.<sup>۱</sup>

خداوند در کل قرآن، تنها در این آیه شریفه با تعبیر (تتفکروا)، امر به تفکر کرده است که این خود می‌تواند اهمیت این تفکر را بیان کند البته در دو مورد دیگر،<sup>۲</sup> امر به تفکر شده است اما بصورت انکار و توییح (أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا) آمده است.

و اما در متعلق تفکر در این آیه شریفه بین مفسرین اختلاف است بعضی به قرینه ی جمله ی «ما بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِجَّةٍ» متعلق تفکر را وجود مبارک پیامبر (صل الله علیه واله) می‌دانند،<sup>۳</sup> و مسلماً از مواردی که باید در آن تفکر کرد و اندیشید همین مساله نبوت و صفات برجسته‌ای است که در شخص پیامبر اسلام و عقل و درایت او بود بی‌آنکه منحصر به آن باشد. و بعضی دیگر گفته اند از این نظر که حذف متعلق دلیل بر عمومیت دارد این تفکر مطلق است و در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک، و خلاصه در هر کار باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهمتر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سؤال است: از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بوده؟ به کجا می‌روم؟ و اکنون در کجا هستم؟<sup>۴</sup>

بنابراین هدف از تفکر در این آیه شریفه این است که با تفکر در وجود مبارک رسول الله (صل الله علیه واله) و اینکه بفهمیم ایشان مبتلا به جنون نیست، و کسی نیست جز بیم‌رسانی که قوم خود را از عذاب شدیدی که در پیش رو دارند هشدار می‌دهد، و غرض دیگری ندارد، می‌فهمیم که حضرت خیر خواه ما است و قصد اینکه به ما خیانت کند را ندارد. بنابراین یکی از منابعی که شناخت مسلمانان را زیاد می‌کند تفکر در سیره و شخصیت وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرماید:

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ وَ قَامَتِ النَّبِيُّ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيِّفِهِ،<sup>۵</sup> برآستی هر یک از شما با معرفت به حق پروردگار و حق رسول و اهل بیت آن گرامی در بستر خود از دنیا برود مرگ او شهادت محسوب می‌شود و پاداش او با خداوند است و

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص: ۵۸۶

۲. سوره اعراف آیه ۱۸۴ و سوره روم آیه ۸

۳. رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص: ۵۸۵ - ترجمه مجمع البیان فیه تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۲۹۰ - روض الجنان و روح الجنان فیه تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۸۳

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۳۷

۵. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه/۱۹۰

سزاوار ثوابی می‌شود که برای نیت عمل صالح مقرر شده است و نیت او مثل کشیدن

شمشیری بر آن است

لذا یکی از نعمتهای خدا بر ما مسلمین و یکی از افتخارات ما مسلمین نسبت به پیروان ادیان دیگر این است که قسمت بسیار زیادی از سخنان پیغمبرمان در دست است و تاریخ پیغمبر ما تاریخ بسیار روشن و مستند است. که با وجود این نعمت بزرگ و تاکیدات فراوان قرآن به راحتی می‌توان زمینه‌ی شناخت خود فراهم کرد و با آن راه صحیح اصلاح و تکمیل خود را در پیش گرفت.<sup>۱</sup>

## آیه‌ی دوم:

أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ \* أَوْلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ<sup>۲</sup> مگر نیندیشیده‌اند که مصاحب ایشان جنون ندارد که او جز بیم‌رسانی آشکار نیست. چرا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چه را خدا آفریده نمی‌نگرند و نمی‌اندیشند که شاید اجلشان نزدیک شده باشد راستی پس از قرآن کدام سخن را باور می‌کنند.

آیه اول شان نزول خاصی دارد<sup>۳</sup>، ولی در عین حال دعوت به شناخت پیامبر (صل الله علیه واله) که این خود یکی از اهداف آفرینش است و انسان را برای زندگی دیگر آماده می‌کند.

این آیه با استفهام شروع شده است و استفهام آن از نوع انکار و توییح است<sup>۴</sup>، از گفتار بی پایه و اساس بت پرستان راجع به جنون پیامبر صل الله علیه واله که خداوند آنها را اینگونه توییح می‌کند که آیا آنها فکر و اندیشه خود را به کار نینداختند که بدانند پیامبر هیچگونه آثاری از جنون در او نیست. این آیه اشاره به این مطلب نیز دارد که پیامبر اسلام (صل الله علیه و اله) شخص ناشناخته‌ای در میان آنها نبود و دوست و همنشین آنها محسوب می‌شد، بیش از چهل سال در میان آنها رفت و آمد داشته، و همواره تفکرات و تدبیراتش را از نزدیک

۱. ر.ک: مجموعه آثار استاد شهید مطهره، ج ۱۶، ص: ۴۴

۲. اعراف/۱۸۴

۳. مفسران اسلامه چنین نقل کرده‌اند که پیامبر صل الله علیه واله هنگامه که در مکه بود، شبی بر کوه صفا بر آمد و مردم را به سوه توحید و یکتا پرستة دعوت نمود، مخصوصاً تمامه طوائف قریش را صدا زد و آنها را از مجازات الهه بر حذر داشت، تا مقدار زیاده از شب گذشت، بت پرستان مکه گفتند: ان صاحبهم قد جن بات لیلا یصوت الله الصبح، رفیق ما دیوانه شده، از شب تا صبح نعره مه کشید. در این هنگام آیه مورد بحث نازل شد و به آنها در این زمینه پاسخ دندان شکن داد. (تفسیر نمونه، ج ۷ ص ۳۹) - و نیز حسن و قتاده گویند: پیامبر خدا ببالاه کوه صفا رفت و قریش را بتوحید فرا خواند و از عذاب خدا ترسانید. مشرکین گفتند: دیوانه شده است. (ترجمه مجمع البیان فه تفسیر القرآن، ج ۱۰ ص ۱۲۵)

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۴۵۴

دیده‌اند و آثار نبوغ را در وی مشاهده کرده‌اند، کسی که قبل از این دعوت، از عقلای بزرگ آن جامعه محسوب می‌شد، چگونه یک بار چنین وصله‌ای را به وی چسباندند، آیا بهتر نبود به جای چنین نسبت ناروایی در این فکر فرو روند که ممکن است دعوت او حق باشد، و ماموریتی از طرف پروردگار یافته باشد؟!<sup>۱</sup> آن چنان که قرآن در جمله ی بعد به تصدیق رسول خدا (صل الله علیه و اله) در ادعای نبوت اشاره دارد، و این همان چیزی که مردم در باره‌اش امر به تفکر می‌شوند، آیا مردم تفکر نمی‌کنند تا حقیقت مطلب برایشان روشن شود که صاحبشان (رسول گرامی اسلام) کسی که در تمام طول زندگی مصاحب و همراه ایشان و ایشان مصاحب و همنشین وی بوده‌اند، جن زده نیست؟ بله، او مجنون و دیوانه نیست و فقط بیم دهنده ی آشکار است، که جامعه و انسانها را از خطراتی که با آن روبرو است بر حذر می‌دارد، و اگر او دیوانه بود در طول این مدت معلوم می‌شد.<sup>۲</sup>

از جملات آغازین این دو آیه «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا، أَوَلَمْ يَنْظُرُوا» که ما را به توجه و اندیشه درباره‌ی پیامبر و باطن هستی و شیوه‌ی ارتباط آن با آفریدگار، دعوت می‌کند این نکته استفاده می‌شود که تهمت و جسارت، شیوه و عمل اهل فکر و اندیشه نیست و نگاه اندیشمندانه، عمیق و متفکرانه، ثمربخش و کارگشا می‌باشد و آدمی را به خداوند مرتبط می‌سازد، همچنانکه توحید و نبوت نیز با عقل و فکر فهمیده می‌شود، نه با تقلید از دیگران.<sup>۳</sup>

در آیه ی دوم خداوند به دقت در حقیقت حکومت و مالکیت آسمانها و زمین دعوت می‌کند و شاید علت آن این باشد که انسانها بدانند این عالم با این وسعت در آفرینش و با این نظام حیرت انگیز بیهوده خلق نشده و حتماً هدفی برای آن بوده است، و دعوت پیامبر (صل الله علیه و اله) در حقیقت دنباله هدف همین آفرینش است که این خود موجب تکامل و تربیت انسان است. که در واقع نظر افکندن در نظام شگرف این عالم هستی که پهنه ملک و حکومت خدا است، هم نیروی خدا پرستی و ایمان به حق را تقویت می‌کند، و هم روشنگر وجود یک هدف مهم در این عالم بزرگ و منظم است، و در هر دو صورت، انسان را به جستجوی نماینده خدا و رحمتی که بتواند هدف آفرینش را پیاده کند می‌فرستد. سپس برای اینکه انسانها را از خواب غفلت بیدار سازد می‌فرماید: آیا فکر نمی‌کنند که شاید مرگ آنها نزدیک شده است، تا قدری بخود آیند و احتیاط کنند و آخرت را فدای فخر و شرف و عزت دنیا نکنند؟<sup>۴</sup> آیا در موضوع با این عظمت اندیشه نکردند که ممکن است پایان زندگی

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸

۲. ر.ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۴۵۴

۳. ر.ک: تفسیر نور، ج ۳، ص: ۲۳۴

۴. ترجمه مجمع البیان فیه تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص: ۱۲۶

آنها نزدیک شده باشد، اگر امروز ایمان نیاورند، و دعوت این پیامبر را نپذیرند، و قرآنی را که بر او نازل شده است با این همه نشانه های روشن قبول نکنند، به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد؟<sup>۱</sup>

### ۳.۳.۱.۱۶. تفکر در رسول یا مرسل

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ،<sup>۲</sup> (ما هر

رسولی را) با معجزات و کتب و آیات وحی فرستادیم و بر تو این ذکر را نازل کردیم تا برای مردم

آنچه را که به آنان فرستاده شده بیان کنی و برای آنکه عقل و فکرت کار بندند.

در آنکه چه چیزی در این آیه شریفه متعلق تفکر است بین مفسرین اختلاف است بعضی متعلق تفکر را

شخص پیامبر می دانند و می گویند: از طرفی معارف الهی بدون واسطه به مردم نمی رسد، و از جهت دیگری

مردم با تفکر کردن در پیامبر نسبت به ایشان بینا می شوند و می فهمند آنچه را که آورده است حق بوده و از

ناحیه خدای تعالی است. بنابراین، قدری فکر کردن درباره زندگی پیامبر، برای مردم روشن می شود که ایشان

بهترین راهنما برای مردم است و در آنچه که آورده است هیچ کاره‌ای، و این خدا است که بدون اینکه هیچ یک

از اسباب عادی چنین سرنوشتی را برای پیامبر ایجاد کرده باشد با علم خودش پیامبر را عالم و با قدرت خودش

تو وی را تایید کرده است. و این همان هدف از رسالت است که وحی را تحمل و سپس ماموریت بر ابلاغ و

تعلیم و بیان آن برای مردم انجام می دهد.<sup>۳</sup> و بعضی دیگر متعلق تفکر را قرآن می دانند.<sup>۴</sup> که با نگاه به آیات

قرآن و تفکر در آن و عبرت گرفتن از عجائبی که در این کتاب آسمانی وجود دارد زمینه ی بهره مندی از نعمت

چشم را مهیا کنیم و بهره ی چشم را از عبادت ادا کنیم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: أَعْطُوا أَعْيُنَكُمْ

حَظَّهَا مِنَ الْعِبَادَةِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) وَ مَا حَظُّهَا مِنَ الْعِبَادَةِ قَالَ النَّظَرُ فِي الْمُصْحَفِ وَ التَّفَكُّرُ

فِيهِ وَ الْإِعْتِبَارُ عِنْدَ عَجَائِبِهِ،<sup>۵</sup> چشمانتان را از عبادت بهره مند سازید، پرسیدند: یا رسول الله! بهره چشم از عبادت

چیست؟ فرمود: نگاه به قرآن و اندیشه در آن و پند گرفتن از شگفتیهای آن.

از جمله «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»، استفاده می شود که هدف خداوند از اینکه از انسانها خواسته است که تفکر

و اندیشه کنند این است که تفکر باعث معرفت می شود و این بر خلاف گفتار جبریان است که قائل به اختیار در

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸

۲. نحل/ ۴۴

۳. ر.ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص: ۳۷۸

۴. ر.ک: مجمع البیان فیه تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۵۵۸

۵. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ج ۱، ص: ۲۵۱

معرفت نیستند.<sup>۱</sup> بنابراین متعلق تفکر یا خود پیامبر باشد و یا قرآن فرقی ندارد بلکه هدف از این تفکر مهم است که به انسان معرفت می دهد و این معرفت برای انسان اهمیت دارد.

### ۳.۳.۱.۱۷. تفکر در نزول قرآن بر کوه

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۲</sup>، اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشید.

خداوند برای اینکه عظمت و جلالت قدر قرآن را از این نظر که کلام خدا است و مشتمل بر معارفی عظیم است به ذهن مردم نزدیک سازد و برای مردم ثابت کند تا درباره آن اندیشه نموده، و آن طور که شایسته و در خور شأن آن است با آن برخورد کنند، و در صدد تحقیق محتوای آن که حق صریح است باشند، و بوسیله ی آن مقدمات هدایت خود را فراهم کنند، زیرا انسانها برای رسیدن به کمال و سعادتشان طریقی بجز قرآن ندارند، از یک مثلی که اساسش تخیل است اما از جهت گویایی در حد بالایی قرار دارد، استفاده کرده است. و علت اینکه این مثل را در تعظیم امر قرآن بیان کرده است این است که قرآن کلام خدا است<sup>۳</sup> و کلام خدا عظیم است و در بر دارنده ی معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعده و وعیدها است.<sup>۴</sup>

خداوند برای نفوذ در قلوب انسانها این مثل را بیان می کند که، که اگر قرآن بر کوه ها با آن عظمت و سر سختی که دارند، نازل می شد آنها را تکان می داد و در برابر آن تواضع می کردند، زیرا قرآن دارای اثری بس عمیق است، اما تعجب از بعضی از انسانها است که آنقدر سنگدل و قسی القلب هستند که با شنیدن آیات قرآن هیچ تغییری در آنها به وجود نمی آید. و چه سخت است قلوب بعضی از انسانها که در مقابل قرآن خاشع نمی شود.

۱. ترجمه مجمع البیان فیه تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص: ۲۶۴

۲. حشر/ ۲۱

۳. در این آیه شریفه التفاتاً از تکلم مع الغیر به غیبت به کار رفته، و این بدان جهت است که بر علت حکم دلالت کرده، بفهماند اگر کوه با نزول قرآن متلاشه و نرم می شود، علتش این است که قرآن کلام خدای عز و جل است. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص: ۳۸۰)

۴. ر.ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص: ۳۸۰

در این آیه شریفه متعلق تفکر، تمثیل آوردن قلوب انسانهای سنگدل به مانند کوه، است، البته نه اینکه همه حتماً در آن تفکر کنند زیرا خداوند در این آیه تفکر را با لعل همراه کرده است یعنی شاید تفکر کنند و باید دانست که اگر بخواهیم تمثیلات قرآنی را به درستی و کامل درک کنیم حتماً باید در آنها تدبّر و تفکر کنیم.<sup>۱</sup>

اگر کوه از چیزهایی بود که قرآن بر آن نازل می شد و ادراک داشت با شدت و سختیش و خشونت طبعش و بزرگی جسمش، از خشیت و ترس خدا و جهت بزرگداشت شأن و مقام او، برای فرود آمدنش و پراکنده و ریز ریز شدنش می ترسید. پس انسان اگر در احکامی که در قرآن آمده است تعقل و اندیشه کند برای ترسیدن احق و شایسته تر است.<sup>۲</sup> بنابراین هدف از تفکر در این آیه این است که قلوب انسانهای متفکر خاشع شود و زمینه ی پذیرش قرآن را در خود بوجود آورند.

### ۳.۳.۱.۱۸ سرگذشت پیشینیان

أَيُّ بُنَىٰ إِيَّايَ وَ إِن لَّمْ أَكُنْ عُمَرُ تُعْمَرُ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّىٰ عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَىٰ إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلَادِهِمْ إِلَىٰ آخِرِهِمْ،<sup>۳</sup> فرزندم! من هر چند عمر پیشینیان را یک جا نداشته‌ام، ولی در اعمال آنها نظر افکندم، در اخبارشان اندیشه نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، آن چنان که گوئی همچون یکی از آنها شدم بلکه گوئی من به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته‌ام با اولین و آخرین آنها عمر کرده‌ام!

تفکری که حضرت در این فراز از سخنانشان به آن اشاره فرموده اند از دو جنبه حائز اهمیت است اول اینکه: این سخن تاریخی حضرت، در لابلای وصایایشان به فرزندشان امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) قرار گرفته است. در واقع باید گفت وصیت، صمیمانه‌ترین حرفی است که هر کسی می زند؛ چون وصیت وقتی انجام می شود که دیگر انسان در عالم ماده حضور ندارد و قاعدتاً اغراض مادی یا نیستند یا اگر هم هستند ضعیفند؛ لذا در وصیتنامه صمیمی‌ترین حرفها گفته میشود؛ آن هم وقتی که مخاطب وصیت، فرزند انسان که عزیزترین افراد نسبت به انسان است؛ آن هم فرزندی مثل امام حسن، فرزند بزرگ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که بلاشک احبّ افراد در دل آن بزرگوار و چشم آن بزرگوار است، مخاطب این وصیت است. البته امیرالمؤمنین فرموده‌اند که این

۱. تفسیر نور، ج ۹، ص: ۵۶۳

۲. ر.ک: ترجمه مجمع البیان فیه تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص: ۳۴۶

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱/



وصیت مخصوص شما نیست، مال همه است؛ لیکن مخاطب اصلی، امام حسن است. بنابراین، این لبّ لباب کلمات و معارف و ذهنیات امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. البته بیانات حضرت، هر کلمه‌اش، هر جمله‌اش حکمت است؛ مخصوص این نامه نیست. اعماق و ژرفای کلمات حضرت را واقعاً ماها نمی فهمیم؛ امثال ماها قادر نیستیم به آن ژرفا برسیم؛ یک چیزی را استفاده می کنیم. کسانی را ما دیدیم که هرچه حکمتشان برتر، اندیشه‌شان والاتر و عمق فکری‌شان بیشتر بود، بیشتر توانستند نکاتی را از این کلمات دریابند.

و جنبه‌ی دومی که قابل توجه است این است که خود حضرت علی علیه السلام تفکر کرده‌اند و به فرزندشان فرمودند: «فَكَّرْتُ» یعنی اینکه خودم اندیشه نمودم، شاید از باب «إِيَّاكَ أَعْنَى وَ أَسْمَعَى يَا جَارَهُ»، به در می زند تا دیوار بشنود باشد ولی این تفکر بجهت اینکه فاعل آن خود حضرت است خیلی ارزشمند است و با تفکر انسانهای عادی فرق دارد.

با توجه به این دو نکته، حضرت متعلق تفکر را گذشت پیشینیان قرار داده اند و این خود می رساند که این تفکر از اهمیت خاصی برخوردار است و آثار زیادی در این تفکر وجود دارد. و شاید علت این اهمیت این باشد که آنچه را که انسان با دلائل عقلی در ذهن خود ترسیم می کند، با بررسی تاریخ گذشتگان به صورت عینی باز می یابد، و با توجه به این که معلوماتی که از راه حس بدست می آید مطمئن ترین معلومات است، و داستان و تاریخ برای همه کس قابل فهم و درک است، از این گذشته تاریخ و داستان جاذبه مخصوصی دارد، بنابراین نقش تاریخ در نشان دادن واقعیات زندگی به خوبی قابل درک است.<sup>۱</sup>

اندیشیدن در زندگی انسان‌های گذشته از مسائلی است که قرآن نیز به آن اهمیت ویژه‌ای داده است از جهتی قرآن که به عنوان یک کتاب تربیتی و انسانساز بر پیامبر نازل شده است فراوان از تاریخ و داستانهای پیشینیان در آن آمده است. از جهت دیگر اینکه این مطلب در قرآن با عبارتهای «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» و «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» ۱۴ مورد اشاره قرار گرفته است. و به تعبیر قرآن هدف قرآن از ذکر تاریخ و سیر در آثار گذشتگان این است که موجب بیداری افکار دلها و سبب این می شود که گوشها حقیقتاً شنوا گردد.

چقدر زیباست سخن حضرت سجاد (علیه السلام) با نفس خویش که می فرماید:

يَا نَفْسُ حَتَّامَ إِلَى الْحَيَاةِ سَكُونِكَ وَ إِلَى الدُّنْيَا وَ عِمَارَتِهَا رُكُونِكَ أَمَا اعْتَبَرْتَ بِمَنْ مَضَى  
مِنْ أَسْلَافِكَ وَ مَنْ وَارَثَهُ الْأَرْضُ مِنْ الْأَفْكَ وَ مَنْ فُجِّعَتْ بِهِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَ نَقَلَتْ إِلَى

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۳۰۴

دارالْبَلَى مِنْ أَقْرَانِكِ<sup>۱</sup> ای نفس تا کی به دنیا پایبندی و دل بعمارت آن بسته‌ای از گذشتگان عبرت نمی‌گیری و از دوستان و برادرانی که در دل خاک تیره پنهان شده‌اند و ناگهان مرگ برای آنها اتفاق افتاده به خانه ای که پوسیده می‌شوند کوچ کرده‌اند، پند نمی‌گیری؟

آنچه را که انسان در ذهن خود با دلائل عقلی ترسیم می‌کند، در صفحات تاریخ به صورت عینی باز می‌یابد، و با توجه به این که مطمئن‌ترین معلومات آن است که جنبه حسی داشته باشد، نقش تاریخ را در نشان دادن واقعیات زندگی به خوبی می‌توان درک کرد.

### ۳.۳.۱.۱۹. نتیجه‌ی تفکر در خداوند و اسماء و صفاتش

تفکر در حق و اسماء و صفات و کمالات خداوند می‌تواند نتایج بسی مهم داشته باشد که ما در این مقام به بیان حضرت امام خمینی(ره) در باب نتیجه تفکر در حق و اسماء و صفات و کمالات خداوند اکتفا می‌کنیم که فرمود:

علم به وجود حق و انواع تجلیات است و از آن، علم به اعیان و مظاهر رخ دهد. و این افضل مراتب فکر و اعلی مرتبه علوم و اتقن مراتب برهان است، زیرا که از نظر به ذات علت و تفکر در سبب مطلق علم به او و مسببات و معلولات پیدا شود. و این نقشه تجلیات قلوب صدیقین است، و از این جهت آن را «برهان صدیقین» گویند، زیرا که «صدیقین» از مشاهده ذات شهود اسماء و صفات کنند، و در آئینه اسماء اعیان و مظاهر را شهود نمایند. و اینکه این قسم برهان را «برهان صدیقین» گوئیم برای آن است که اگر صدیقی بخواهد مشاهدات خود را به صورت برهان در آورد و آنچه ذوقا و شهودا یافته به قالب الفاظ بریزد، این چنین شود، نه آنکه هر کس بدین برهان علم به ذات و تجلیات آن پیدا کرد، از صدیقین است، یا آنکه معارف صدیقین از سنخ براهین است، منتها براهین مخصوصی. هیئات که علوم آنها از جنس تفکر باشد، یا مشاهدات آنها را با برهان و مقدمات آن مشابهتی. تا قلب در حجاب برهان است و قدم او تفکر است، به اول مرتبه صدیقین نرسیده. و چون از حجاب غلیظ علم و برهان رست، با تفکر سر و کاری ندارد و بی واسطه برهان، بلکه بی واسطه موجودی، در آخر کار و منتهای سلوک، به مشاهده جمال جمیل مطلق نایل گردد و به لذت دائم سرمد برسد، و از عالم و هر چه در اوست

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۶، ص: ۸۳

وارهد و در تحت قباب کبریایی به فنای کلی باقی ماند، و از او اسم و رسمی باقی نماند و مجهول مطلق گردد، مگر آنکه عنایت حق شامل حال او گردد و او را ارجاع به مملکت خود و ممالک وجود به مقدار سعه وجود عین ثابت او نماید، و در این رجوع کشف سبحات جمال و جلال برای او گردد، و در آئینه ذات اسماء و صفات را مشاهده نماید، و از آن به شهود عین ثابت خود و هر چه در ظل حمایت اوست نایل شود، و کیفیت سلوک مظاهر و رجوع به ظاهر بر قلب او کشف شود، پس، به خلعت نبوت مفتخر گردد. و اختلاف مقامات انبیا و رسل در این مقام ظاهر شود، و مقدار سعه و ضیق دایره رسالت و مبعوث منه و مبعوث إليه در این مقام برای آنها منکشف گردد.<sup>۱</sup>

## ۳.۳.۲. متعلقاتی که از تفکر در آنها نهی شده

### ۳.۳.۲.۱. تفکر مذموم

إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ،<sup>۲</sup> اوست که فکر و اندیشه بدی کرد (که رسول خدا را به سحر و ساحری نسبت داد).

روایات بسیاری وارد شده که آیات ۱۱ تا ۳۱ سوره‌ی مدثر درباره‌ی شخصی است بنام «ولید بن مغیره»،<sup>۳</sup> که خداوند خیلی شدید او را مورد مذمت قرار داده و با بیان تهدیدآمیزی می‌فرماید: من تنها خودم او را آفریدم و این همه نعمت به او بخشیدم، اما او نمک‌شناسی کرد که به خاطر همین او را شدیداً کیفر می‌دهم،<sup>۴</sup> و سپس به معرفی نعمتهایی که به او داده می‌پردازد و می‌فرماید او همان کسی است که مال فراوان و فرزندان که همواره در خدمت او هستند، به او دادم و وسائل زندگی را از هر نظر برای وی فراهم ساختم ولی او هنوز طمع دارد که به رفاه بیشتری برسد اما هرگز چنین نخواهد شد، چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می‌ورزد و ما به زودی او را اوج داده و از صدر به ذیل می‌کشیم. اما علت این همه تهدید این است که او از فکر خود در مسیر اشتباه استفاده کرد و برای رسیدن به نتیجه‌ی دلخواه خود چند معنا و چند وصف را در ذهن خود چید و بین آنها

۱. شرح چهل حدیث، ص: ۱۹۲

۲. مدثر/۱۸

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص: ۱۳۵

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۲۲۴

بصورت نامرتب و دلخواه از آن معانی استفاده کرد،<sup>۱</sup> «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ»، او اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت. که طبق شأن نزول این آیات،<sup>۲</sup> او می‌خواست افکار مشرکان را یکی سازد، تا همه بصورت هماهنگ، بر ضد پیامبر(صل الله علیه واله) تبلیغ کنند، که در همین راستا به او پیشنهاد دادند که به پیامبر لقب «شاعر» دهد او نپذیرفت، سپس پیشنهاد کردند که با لفظ «کاهن» حضرت را صدا بزنند که باز موافقت نکرد، بعد عنوان «مجنون» پیشنهاد شد آن را نیز نپسندید و رد کرد، سرانجام پیشنهاد کردند که پیامبر(صل الله علیه واله) را «ساحر» بخوانند، و او با آن موافقت کرد، چرا که به زعم خودش با ظهور اسلام و قرآن اثر سحر که جدایی انداختن میان دو دوست و ایجاد دوستی میان دو مخالف بود، پیدا شده بود.

البته این منحصر به «ولید بن مغیره» نیست، بلکه همه کسانی که دنیاپرست هستند این چنینند، و هرگز عطش طمع آنها فرو نمی‌نشیند.<sup>۳</sup>

اما نتیجه ی دنیوی و اخروی این تفکر منفی این است که خداوند در آیات بعدی عذاب دنیایی این شخص و افرادی که مثل او هستند، که اینچنین نقشه ی شیطانی خود را آماده نمود و به باز بینی نظریه ی پیشنهاد شده پرداخته و قرآن را فقط سخن انسان دانست و اینطور به پیامبر و قرآن اهانت می کند اشاره می کند و دو مرتبه او را مورد لعن قرار می دهد و می فرماید: مرگ بر او باد، باز هم مرگ بر او، که چهره درهم کشید و عجولانه دست به کار شد و به حق پشت کرد و تکبر ورزید، و گفت: قرآن چیزی جز افسانه و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست. اما عذاب آخرتی این شخص این است که خداوند بزودی او را وارد آتش دوزخ می‌کند.

### ۳.۳.۲.۲. نهی از تفکر در آنچه که ژرفای آن قابل درک نیست

فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرِّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ وَلَا تَتَّغَلَّغْ لِيَّهِ الْفِكْرُ،<sup>۴</sup> وهم و گمان

خود را در آنجا که چشم، ژرفای آن را نمی‌بیند و فکر، توانایی جولان در آن را ندارد، به کار نبرید.

انسان به وسیله ی تفکر، معرفت پیدا می کند و به هر چیزی که معرفت پیدا کرد، گفتار او می شود بنابراین ریشه ی گفتار سالم تفکر سالم است و لذا حضرت در این کلام از ورود به جاهایی که نمی توان به

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص: ۱۳۶

۲. المیزان فیه تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۹۳

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۲۲۶

۴. نهج البلاغه صبحی الصالح، خطبه/ ۸۷

ژرفای آن رسید و نمی توان در آن تفکر کرد را نهی فرمودند، زیرا وقتی انسان نتواند تفکر صحیح داشته باشد به معرفت هم نمی رسد و وقتی معرفت حاصل نشود نمی تواند گفتار صادق هم داشته باشد.

اگر به این کلام حضرت به دید جزئی بنگریم می توان گفت آنچه را که نمی توان به ژرفای آن رسید ثقل اصغر (عترت پیامبر صلی الله علیه و آله) است،<sup>۱</sup> و با یک دیدگاه کلی به قرینه ی جمله ی «فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ» می توان هر چیزی که فکر انسان نمی تواند در آن جولان داشته باشد اعم از ثقل اکبر (قرآن) و ثقل اصغر و ذات الهی و... دانست.

### ۳.۳.۲.۳. نهی از تفکر در ذات خداوند

وَلَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتِ الْأَوْهَامُ لِتُدْرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ وَ حَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبْرَأَ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ وَ تَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ وَ غَمَصَتْ مَدَاخِلَ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَاقُلَ عِلْمِ ذَاتِهِ رَدْعَهَا،<sup>۲</sup> عظمت و بزرگی خداوند را به اندازه عقل و فهم خود نسنج که هلاک و تباه خواهی شد. زیرا خداوند چنان قدرتمندی است که اگر همه اندیشه های بشری متوجه او شوند تا نهایت قدرت و توانایی اش را دریابند، و اگر فکر و اندیشه ای که آلوده به وسوسه های شیطانی نگشته، بخواهد بزرگی پادشاهی وی را در منتهی درجه عوالم غیب و نادیدنیها بدست آورد، و اگر دلها حیران و شیفته او شوند تا کیفیت و چگونگی صفاتش را بیابند و اگر عقلها بسیار کنجکاوی بخواهند حقیقت صفاتش را آشکار کنند و به کنه ذاتش پی برند، خداوند متعال آن اوهام و عقول را باز می گرداند.

حضرت در این جملات نورانی از معرفت پیدا کردن به کنه ذات و صفات الهی نهی می فرماید و فرقی هم نمی کند که این معرفت از چه راهی باشد زیرا از هر کدام یک از راههای زیر باشد به هلاکت و تباهی خواهد کشید. با افکار معمولی عظمت و بزرگی خداوند را نسنج زیرا سرانجام آن گمراهی و هلاکت است. با فکر و اندیشه ای که آلوده بوسوسه های شیطانی نگشته است در منتهی درجه عوالم غیب و نادیدنیها دنبال شناخت خدا نباش. با قلبی که حیران و شیفته خداوند هستند دنبال یافتن کیفیت و چگونگی صفات

۱. ر.ک: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۳، ص: ۵۹۱ - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۶، ص: ۳۸۲

۲. نهج البلاغة، خطبه ۹۱ (معروف به خطبه اشباح)

خداوند نباش. با عقلهایی که از دقت و ظرافت و کنجکاوی بسیاری برخوردارند بدنبال رسیدن به کنه ذات خداوند و کشف حقیقت صفاتش نباش.

هرچند متعلق تفکر در این جملات نورانی حضرت، ذات بی نهایت و صفات خداوند است اما وجه تمایز این متعلق با دیگر متعلقات تفکر مثل خلقت انسانها و آفرینش در این است که حضرت از تفکر در این متعلق نهی فرموده اند برخلاف متعلقات دیگر که تشویق به تفکر در آنها شده است. البته این نهی حضرت به این معنا نیست که تفکر درباره‌ی خداوند را باید تعطیل کرد و نباید خدا را شناخت، بلکه با تفکر در آثار قدرت الهی و خلقت و جهان هستی اجمالاً باید به دنبال معرفت خداوند باشیم.<sup>۱</sup> هدف از اینکه حضرت ما را از تفکر در ذات و صفات خداوند نهی فرمود این است که اگر با فکر عادی بخواهیم به عظمت و بزرگی خداوند پی ببریم و آن را بسنجیم، و اگر بخواهیم با تفکری که از آلودگی به وسوسه‌های شیطنی مبرا است بخواهیم بزرگی پادشاهی خداوند را در نهایت درجه عوالم غیب و نادیدنیها بدست آوریم، و با قلبی که عاشق خداوندند و از راه شهود در پی کسب معرفتند، به دنبال یافتن کیفیت و چگونگی صفات خداوند باشیم، و با عقلهایی که از تیزی بالایی برخوردارند بدنبال رسیدن به کنه ذات خداوند و کشف حقیقت صفاتش باشیم، سرانجام همه‌ی این تفکرات به ضلالت و هلاکت منجر می‌شود.

در بیانی دیگر حضرت راجع به تفکر در ذات الهی می‌فرماید:

وَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ يَتَّهَ فِي الْعُقُولِ فَتَكُونَ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيِّفًا وَلَا فِي رَوِيَّاتِ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مَحْدُودًا مُصَرَّفًا،<sup>۲</sup> تو همان خدایی هستی که عقل‌ها به تو احاطه نمی‌یابد، تا در مسیر وزش افکار، در کیفیت خاصی قرار گیری! و در خاطره‌ها و اندیشه‌ها، جای نمی‌گیری، تا محدود و قابل تغییر باشی.

در جمله اول، حضرت به عدم درک عقل‌ها نسبت به کنه ذات و صفات خدا اشاره می‌کند که لازمه‌ی درک عقل این است که خداوند در ذات پاکش دارای کیفیت خاصی باشد؛ ولی از آنجا که خدا هستی محض و خالص است؛ عقل قادر به درک کنه ذات و صفاتش نیست.

و در جمله دوم نیز حضرت به احاطه نداشتن اندیشه‌ها به ذات پاک خداوند اشاره می‌کند، «مَهَبِّ»

اسم مکان از ماده «هَبوب» به معنای محل وزش باد است،<sup>۳</sup> و در این عبارت فکر، به نسیمی تشبیه شده که

۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۴، ص: ۴۹

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۱ (خطبه اشباح)

۳. ر.ک: فرهنگ ابجدی، ج ۱، ص ۸۷۵

از گذرگاهی می‌گذرد؛ ولی کنه ذات و صفات خدا از این گذرگاه بیرون است. و که لازمه‌ی احاطه‌ی اندیشه این است که، باید خداوند محدود باشد و هر چیز که محدود باشد، در معرض تغییرات زمانی و مکانی و جهات دیگر قرار می‌گیرد.

البته لازم است که به این نکته اشاره کنیم که تفکر در ذات و اسماء و صفات الهی دو گونه است: یک نوع تفکر ممنوع که اجازه ورود به این نوع تفکر به انسان داده نشده است و آن تفکر انسان‌هایی است که اهل، نیستند و از علوم مربوط به خداوند بهره‌ی کافی ندارند، و تفکر در اکتناه ذات الهی و کیفیت آن باشد،<sup>۱</sup> چنانچه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کلام فوق، این نوع تفکر را نهی فرمودند و نیز در جایی دیگر حضرت می‌فرمایند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنْ شَبَهِ الْمَخْلُوقِينَ، الْغَالِبِ لِمَقَالِ الْوَاصِفِينَ، الظَّاهِرِ بِعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ لِلنَّاطِرِينَ، وَ الْبَاطِنِ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنْ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ،<sup>۲</sup> حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که از شباهت به مخلوقات، برتر، و از وصف واصفان، والاتر است. به وسیله تدبیر شگفت‌آورش بر همه ناظران آشکار است و با جلال عزتش کنه ذاتش بر همه اندیشمندان پنهان.

که حضرت در این کلام نیز از تفکر در ذات خداوند نهی فرموده‌اند. کلمه‌ی «متوهمین» از ریشه «و ه م» گرفته شده که گاه به معنای پندار و گمان و خیال می‌آید،<sup>۳</sup> و گاه به معنای اندیشیدن و فکر کردن است، و در این کلام، با توجه به این که حضرت قبل از آن کلمه‌ی فکر را آورده‌اند، معنای تفکر مراد است. گاهی هم ذات پاک خداوند نامتناهی است و بدیهی است مخلوقاتش که همه چیزشان محدود و متناهی است، قادر بر درک کنه ذاتش نباشند.

و نوع دیگر تفکر، تفکر مجاز است، و آن رسیدن به ذات الهی از طریق آثار شگفت‌انگیزی که در پهنه جهان هستی از او نمایان است، لذا اگر می‌گوییم خدا از همه چیز آشکارتر و از همه چیز پنهان‌تر است ناظر به همین دو جنبه است؛ از نظر آثار علم و قدرتش کاملاً آشکار و از نظر کنه ذاتش مخفی و پنهان است.<sup>۴</sup>

۱. ر.ک: شرح چهل حدیث، ص: ۱۹۳

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳

۳. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۲، ص: ۶۴۴

۴. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۸، ص: ۱۹۳

## ۳.۳.۲.۴. وسواس آفت تفکر

لَمْ تَطْمَعُ فِيهِمْ الْوَسَاوِسُ فَتَقْتَرِعَ بِرَيْئِهَا عَلَيَّ فِكْرِهِمْ<sup>۱</sup> وسوسه‌ها در وجود آنها راه پیدا نکرده،

تا شک و تردید ناشی از آن، بر فکرشان چیره شود.

حضرت در این خطبه به دنبال توصیف ملائکه یکی از صفات آنها را میرا بودن ملائکه را از وسوسه شمرده اند که علت این میرا بودن این است که اسباب آن یعنی نفس اماره در آنها منتفی است.<sup>۲</sup> که این وسوسه موجب تردید در افکار آنها شود، بنابراین یکی از آفاتی که می‌تواند تفکر صحیح را دچار اختلال کند و مانع از تفکر انسان گردد، این است که فکر گرفتار وسوسه شود.

خداوند در قرآن راهی که به پارسایان جهت رهایی از وسواس شیطان معرفی می‌کند یاد خودش است و لذا می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»<sup>۳</sup> چون اهل تقوا را از شیطان وسوسه و خیالی به دل فرا رسد همان دم خدا را به یاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند.

## ۳.۳.۳. آثار و نتایج تفکر

ارزش تفکر به موضوع آن و نتایج حاصل از آن است. بنابراین با اطلاع یافتن از آثار و نتایجی که بر تفکر مترتب است می‌توان انگیزه‌ی خود را نسبت به این عمل پسندیده زیاد کرد و در جاهایی که امر به تفکر شده است تفکر کرد و در مواردی که نهی از تفکر شده است از تفکر کردن در آن خودداری کرد.

### ۳.۳.۳.۱. تبدیل کننده‌ی مجهولات به معلومات

با توجه به معنای تفکر<sup>۴</sup> مهمترین نتیجه در تفکر، کشف مجهولات است. شهید مطهری در باب تفکر می‌گوید:  
تفکر عبارت است از مربوط کردن چند معلوم به یکدیگر برای به دست آوردن معلوم جدید و تبدیل کردن یک مجهول به معلوم. در حقیقت تفکر عبارت است از سیر و حرکت

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه/۹۱

۲. ترجمه‌ی شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۷۵۳

۳. اعراف/۲۰۱

۴. الفکر حركة إله المباداة و من المباداة إله المراد (سبزواری)



ذهن از یک مطلوب مجهول به سوی یک سلسله مقدمات معلوم، و سپس حرکت از آن

مقدمات معلوم به سوی آن مطلوب برای تبدیل آن به معلوم.<sup>۱</sup>

بنابراین در علوم عقلی مقصود از فکر این است که هنگامی که ما با مسأله‌ای برخورد می‌کنیم که پاسخش برایمان مجهول است سعی می‌کنیم معلوماتمان در آن مسئله را طوری کنار هم بگذاریم که به پاسخ دست یابیم و آن مجهول را تبدیل به معلوم کنیم. و فایده این تلاش ذهنی این است که آنچه را که قبلاً نمی‌دانستیم فی الحال می‌دانیم.

### ۲.۳.۳. دعوت کننده به نیکی ها

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

التفکر يدعو إلى البرّ و العمل به،<sup>۲</sup> اندیشه و تفکر کردن، انسان را به نیکویی و عامل

بودن به آن می کشاند.

کسی این سخن را می گوید که خود سرآمد خردمندان و متفکران چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی بود. کسی که خود بهترین غواص در دریای بی کران عظمت الهی بود و لذا در سایه دریافت این عظمت، در مقابل او از خود بی خود شده به طوری که تیر زهرآلود را از پای مبارکشان بیرون می کشند، بدون اینکه متوجه باشد، با علم به کوتاهی و ناپایداری دنیا، آن را سه طلاقه، یعنی به کل رها می کنند و از آن به نان جو خشکی و ردای وصله دار و کفش کهنه اکتفا می کنند. چه آن حضرت و چه فرزندان پاکش که مجهزترین افراد به نیرو و سلاح عقل متفکر بودند، یکسره در تمام احوال، اقوال و اعمال خود در پی قرب و نزدیکی به خدای متعال بودند. همچنین امام صادق (علیه السلام) در این سخن زیبا آثار تفکر را اینطور بیان می‌فرماید:

الفِكرَةُ مِرْأَةٌ الْحَسَنَاتِ وَ كَفَّارَةُ السَّيِّئَاتِ وَ ضِيَاءُ الْقُلُوبِ وَ فُسْحَةُ الْخَلْقِ وَ إِصَابَةٌ فِي صَلَاحِ الْمَعَادِ وَ اِطْلَاعٌ عَلَى الْعَوَاقِبِ وَ اسْتِزَادَةٌ فِي الْعِلْمِ وَ هِيَ خَصْلَةٌ لَا يُعْبَدُ اللَّهُ بِمِثْلِهَا،<sup>۳</sup> تفکر، آینه نیکبها و کفاره گناهان، و روشنائی دلها، و وسعت خلق و اصلاح امور قیامت و اطلاع بر عواقب امور و افزایش علم می‌باشد تفکر خصلتی است که خداوند به مانند آن عبادت نشده است.

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهره، ج ۵، ص: ۴۶

۲. همان، ص ۵۵، ح ۵

۳. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۶۸، ص: ۳۲۷

### ۳.۳.۳.۳. حافظ انسان در برابر لغزشها

انسانی که پیش از انجام هر کاری به آن کار می‌اندیشد و نظرات دیگران را جویا می‌شود و از تجربیات استفاده می‌کند و پس از آن با دستیابی به یک نظریه فکورانه و پخته به کار اقدام می‌کند، ضریب خطای او در این کار بشدت کاهش می‌یابد و نتیجه دهی آن بهتر می‌شود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) راجع به این موضوع می‌فرماید: مَنْ فَكَرَ قَبْلَ الْعَمَلِ كَثُرَ صَوَابُهُ<sup>۱</sup>، هر کس پیش از انجام کار فکر کند درستی کارس بسیار باشد.

و نیز امام صادق (علیه السلام)، از سفارش رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله) به مردی که سه مرتبه به پیامبر قول عمل به آن سفارش را داد، فرمود: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) فَإِنِّي أُوصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنَّ يَكُ رُشْدًا فَاْمُضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتَهَ عَنْهُ<sup>۲</sup>، من تو را سفارش میکنم که هر گاه آهنگ کاری کردی سرانجام آن را بخوبی بیندیش پس اگر دیدی صلاح است آن را انجام ده و اگر دیدی گمراهی و ضلال است صرف نظر کن.

### ۳.۳.۳.۴. موجب نیک فرجامی

یکی دیگر از نتایجی که بر تفکر مترتب است تاثیرگذاری در تصمیم‌گیری‌های انسان است. گاهی انسان تصمیم بر انجام کاری دارد، اما هنگامی که به عواقب آن فکر می‌کند از انجام آن منصرف می‌شود. افراد خردمند با تفکر در کارهای خود به عواقب و آفات کارها واقف می‌شوند و از آنها خود را دور نگه می‌دارند بنابراین کمتر دچار لغزشهای مادی و معنوی می‌شوند که این بر خلاف افرادی است که در کارهای خود تفکر نمی‌کنند و این باعث فرو رفتن در مشکلات عدیده و موجب هلاکت آنها می‌شود. از این رو حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: إِذَا قَدَّمْتَ الْفِكْرَ فِي جَمِيعِ أَعْمَالِكَ حَسُنَتْ عَوَاقِبُكَ فِي كُلِّ أَمْرٍ<sup>۳</sup>، هرگاه مقدم کنی فکر را در همه کارهای خود نیکو گردد عاقبت‌های تو در هر کاری.

### ۳.۳.۳.۵. مسدود کننده راه شک و رسیدن به نظریه ی درست

از دیگر آثاری که بر تفکر مترتب است این است که با تفکر مکرر و پی در پی راه شک بسته می‌شود و انسان در کارها به یک بینایی خاصی می‌رسد که این خود موجب دریافت نظریات نیکو می‌شود. به تعبیر امیرالمؤمنین

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۶۱

۲. الکافی، ج ۸، ص: ۱۵۱

۳. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۵۹

(علیه السلام) بَتَكَرَّرَ الْفِكْرَ يَنْجَابُ الشَّكَّ،<sup>۱</sup> با مکررشدن فکر بریده شود شک. و باز می فرماید: مَنْ طَالَ فِكْرُهُ حَسُنَ نَظْرُهُ، هر که طولانی شود فکر او نیکو شود بینایی او. که منظور تشویق به زیاد تفکر کردن است که این خود موجب بینایی در مسائل می شود.

### ۳.۳.۳.۶. فکر روشن کننده عقل و قلب

یکی از ره آوردهای تفکر این است که فکر مانند آئینه ای صاف است،<sup>۲</sup> که در آن هر کار زیبا و زشتی نمایان است پس باید برای هر کاری در آن نگاه کنیم و عواقب زشت و زیبای آن کار را ببینیم و طبق آن اقدام به انجام آن کار کنیم که این خود موجب روشنی قلب می شود امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: الْفِكْرُ جَلَاءُ الْعُقُولِ،<sup>۳</sup> فکر جلای عقلها و سبب زیادتی روشنی آنها گردد. امام صادق (علیه السلام) نور قلب را در تفکر می داند و می فرماید: طلبت نور القلب، فوجدته فی التَّفَكُّرِ و البكاء،<sup>۴</sup> چون در طلب نور و روشنی برای قلب برخاستم، آن را در اندیشیدن و گریستن یافتم.

بجاست در این قسمت به بیان حضرت امام خمینی در باب درجات تفکر و نتایج هر مرتبه اشاره شود:

۱. تفکر در حق، اسما و صفات و کمالات او است و نتیجه آن علم به وجود حق و انواع تجلیات است که از آن به اعیان و مظاهر رخ می نماید. این افضل مراتب تفکر و بالاترین مرتبه علوم و متقن ترین مراتب برهان است؛ زیرا که با نظر به ذات الهی و تفکر در علت مطلق، علم به او و معلومات پیدا می شود.
۲. تفکر در ظرایف آفریده ها و نظم و اتقان آنها و دقتی که در خلقت آنان به کار رفته است تا جایی که فهم انسان به آنها برسد و نتیجه این مرتبه از تفکر، علم به مبدأ کامل و صانع حکیم است. تفکر در نظم و لطایف موجودات از جمله علوم نافع و از بافضیلت ترین اعمال قلبی و بالاتر از تمام عبادات است؛ چرا که نتیجه آن اشرف نتایج است.
۳. یکی دیگر از درجات تفکر، اندیشه در احوال نفس است که از آن نتایج بسیار چون: علم به یوم معاد، بعثت انبیا، نزول کتاب های آسمانی و... حاصل می شود.

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۵۸

۲. الْفِكْرَةُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ، فکر آئینه ای است صاف (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۵۷)

۳. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۵۷

۴. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص: ۱۷۴

۴. و در نهایت تفکر در عالم ملک و این دنیای فانی و زودگذر است که نتیجه آن زهد در این دنیا و اهتمام بیشتر به سرای باقی یعنی آخرت است.<sup>۱</sup>

بنابراین روشن شد که امام خمینی، در چشم انداز اخلاقی، عرفانی خود نقش مهمی برای تفکر قائل است، چرا که گامهای بعدی در سیر اخلاقی، عرفانی، چون تذکر (یاد خدا)، عزم بر انجام وظایف و ترک گناهان، معرفت الهی و... همه را مترتب و معلول تفکر می دانند.<sup>۲</sup>

با دقت در برخی آیات، روایات و دیدگاه اخلاقی حضرت امام خمینی (ره) پیرامون تفکر روشن می شود که تفکر از مهره های اصلی در مهار نفس و تسلط بر شیطان درون و برون و شاه کلید درهای بسته علوم و معارفی است که دستیابی به آنان تغییردهنده و تحول آفرین شیوة زندگی انسان ها است.<sup>۳</sup>

---

۱. ر.ک: همان، ص ۱۹۱-۲۰۲

۲. ر.ک: شرح چهل حدیث، ص ۷-۱۱

۳. ر.ک: رضائی، مرضیه، (۱۳۸۸) امام خمینی (ره) و مفاهیم اخلاقی: تفکر، تهران، مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ و نشر عروج، چاپ نخست



## فصل چهارم

### نتیجه گیری



## ۴. نتیجه گیری

طبق آنچه در این فصل به آن پرداخته شده، طبق آیات قرآن و سخنان حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در چند بعد به مسئله ی تفکر اشاره شده است یکی از این ابعاد مسئله ی اهمیت و ارزش تفکر و دعوت به این مقوله ی مهم است که در جایی یکی از خصوصیات بارز افراد با ایمان را فرو رفتن در تفکرات خود بیان می فرمایند و بیان می کنند که مومنانی همچون ابوذر کسانی هستند که خداوند حقایق را به فکر آنها الهام می کند و با عقل و اندیشه آنها سخن می گوید تا آنها در پرتو آن با نور بیداری، چشمها و گوشها و قلبها را روشن سازند که بتوانند نقش هدایتگری خود را بین مردم به بهترین نحو انجام دهند. و در مواردی هم به تفکر دعوت شده است و به اهمیت آن اشاره کرده اند. بدین نحو که حضرت علی علیه السلام می فرماید خداوند یکی از خصوصیات را که در خلقت انسان مد نظر قرار داده است این است که به انسان نیروی عقلانی عطا فرمود که او را در جهات مختلف به حرکت وا می دارد و فکری داد که به وسیله آن در موجودات مختلف تصرف کند و آنها را برای پیشرفت مادی و معنوی خود به استخدام بگیرد و حضرت توصیه فرمود برای گذشتن از پل صراط همچون انسان خردمندی که تفکر، قلب او را به خود مشغول ساخته تقوای داشته باشید و بیاد داشته باشیم هر کسی برای گذشتن از مسیر دنیا و صراط نباید طوری تصور کند که اوست فقط فکر می کند بلکه هر کسی به نوبه ی خود اهل تفکر است. و انسان برای رسیدن به یقینی که موجب صفای دل و خشوع قلب و نجات از تشویش فکری و رسیدن به کمال و داشتن همتی واحد می شود باید بیندیشد.

و یکی دیگر از ابعاد تفکر که مورد بررسی قرار گرفته بررسی خصوصیات که در رسیدن به یک تفکر صحیح می تواند کمک شایانی داشته باشد. بنابراین می توان گفت خصوصیات یک تفکر سالم این است که با داشتن معرفت می توان به تفکر عمق داد و با سکوت اختیار کردن و پرفری نکردن و سبک بودن شکم و کم خوری می توان زمینه ی استمرار یک تفکر سالم و مستمر را فراهم کرد و نباید در تفکر مقلد بود چرا که یکی از ثمراتی که در تفکر است این است که تولید علم می کند و موجب می شود راه حل های جدید و مناسبی دست



دهد که در همین راستا باید تعصب و استبداد و لجاجت را کنار گذاشت و با تامل و استفاده ی از تجربه ی دیگران و مشورت زمینه ی یک تفکر صحیح را فراهم کرد.

از جمله ی مباحث مهم در باب تفکر این است که منابع و متعلقات تفکر چه چیزهایی می تواند باشد؟ اولاً متعلقات یعنی چیزهایی که تفکر به آن توصیه شده است و قابلیت این را دارد که نسبت به آن تفکر نمود، یا از تفکر نسبت به آن نهی شده است و نباید به آن فکر کرد، بنابراین، این منابع را در دو مجموعه کلی می توان قرار داد و جمع بندی کرد، که در دسته ای از آن، متعلقاتی قرار دارد که به تفکر در آنها تشویق شده و وظیفه ما تفکر در آنهاست و در دسته ی مقابل منابعی است که از تفکر پیرامون آنها نهی شده و تفکر مذموم قلمداد می شود. در این تحقیق منابعی که قرآن و نهج البلاغه بدان تشویق کرده است و جزء متعلقات ممدوح استخراج شده است عبارتست از؛ اول: تفکر در دنیا و آخرت که زیر مجموعه ی این قسم خلقت آفرینش آسمانها و زمین و موجودات مختلف از جمله: زنبور عسل و مورچه و ملخ ، پدیده های طبیعی مثل: شب و روز و کوهها و نهرها، اصناف میوه ها و زراعت و زیتون و نخل و انگور و تفکر در مسخر شدن هر آنچه بین آسمانها و زمین است برای انسان قرار دارد.

## فهرست منابع

قرآن کریم

۱. «بازکاوی تدبیر در قرآن» پژوهش‌های قرآنی شماره ی ۴۹- ۵۰.
۲. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، چاپ اول، ناشر: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۳۷ ش
۳. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ممصح: عراقی، مجتبی، چاپ اول، ناشر: دار سید الشهداء للنشر، قم، ۱۴۰۵ ق
۴. ابن ابی فراس، ورام، مجموعة ورام (تنبيه الخواطر)، چاپ اول، ناشر: مکتبه فقیه، قم
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، مصحح: غفاری، علی اکبر، موضوع: کتب اربعه، چاپ دوم، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ ق
۶. ابن سینا، الاشارات و تنبیها، ناشر: دفتر نشر کتاب، قم
۷. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، قم
۸. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، محقق: هارون، عبدالسلام محمد، چاپ اول، ناشر: مکتب الاعلام الاسلامی، قم
۹. ابن منظور، لسان العرب، محقق: علی شیری، ناشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق
۱۰. ابو الفتح کراچکی، کنز الفوائد، چاپ اول، ناشر: دارالذخائر، قم، ۱۴۱۰ ق
۱۱. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، محققین: یاحقی، محمد جعفر و ناصح، محمد مهدی، ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۸ ق
۱۲. اربلی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، چاپ اول، ناشر: بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق
۱۳. امام سجاد علیه السلام، الصحيفة السجادية، چاپ اول، ناشر: الهادی، قم، ۱۴۱۸ ق
۱۴. انصاری، خواجه عبدالله، شرح منازل السائرين، محقق: منصورى لاریجانی، اسماعیل، چاپ اول، ناشر: شرکت چاپ و نشر بین الملل، قم

۱۵. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، محقق: عبدالباری عطی، علی، چاپ اول، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق
۱۶. آمدی، عبد الواحد تمیمی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، چاپ اول، ناشر: دفتر تبلیغات، قم، ۱۳۶۶ ش
۱۷. بازرگان، عبد العلی، کاوشی مقدماتی در زمینه متدولوژی تدبر در قرآن، چاپ اول، ناشر: شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۴ ش
۱۸. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ترجمه شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، مترجمان: محمدی مقدم، قربانعلی و نوایی یحیی زاده، علی اصغر، چاپ اول، ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۵ ش
۱۹. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، مصحح: محدث، جلال الدین، چاپ دوم، ناشر: دارالکتب الإسلامیة، قم، ۱۳۷۱ ق
۲۰. برگرفته از سایت آیت الله مصباح یزدی با کمی تغییر ([www.qabas.org](http://www.qabas.org))
۲۱. بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی، ناشر: اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش، ص ۶۵۳
۲۲. تفسیر نور (۱۰ جلدی)
۲۳. تمیمی آمدی، عبد الواحد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، چاپ اول، ناشر: دفتر تبلیغات، قم، ۱۳۶۶ ش
۲۴. جرجانی، تعریفات، ناشر: بی نام، قم، قرن هشتم
۲۵. جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام)، مصباح الشریعة، چاپ اول، ناشر: اعلمی، بیروت، ۱۴۰۰ ق
۲۶. جوهری، الصحاح، محقق: عبدالغفور العطاری، ناشر: دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ ق
۲۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، محقق: عطار، احمد عبدالغفور، چاپ اول، ناشر: دارالعلم للملایین، بیروت
۲۸. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (صل الله علیه واله)، چاپ دوم، ناشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق
۲۹. حوی، سعید، الاساس فی التفسیر، ناشر: دارالسلام، قاهره
۳۰. خسروی حسینی، سید غلامرضا، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن (راغب اصفهانی)، چاپ دوم، ناشر: مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ ش
۳۱. خمینی، روح الله، آداب الصلاة، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸ ش
۳۲. خمینی، روح الله، شرح چهل حدیث، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، قم، ۱۳۸۷ ش

۳۳. خوانساری، آقاجمال‌الدین، شرح آقاجمال‌الدین خوانساری بر غررالحکم، چاپ اول، ناشر: دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۶ ش
۳۴. داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم
۳۵. دشتی، محمد، فرهنگ معارف نهج‌البلاغه، چاپ اول، ناشر: موسسه تحقیقاتی امیرالمومنین (علیه‌السلام)، ۱۳۷۶ ش
۳۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم، ناشر: مرتضوی، تهران، ۱۳۷۴ ش
۳۷. رمضان، مرضیه، امام خمینی (ره) و مفاهیم اخلاقی، چاپ اول، ناشر: مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران، ۱۳۸۸ ش
۳۸. زبیدی، مرتضی، تاج العروس، محقق: شیری، علی، چاپ اول، ناشر: دارالفکر، بیروت
۳۹. سبزواری، شرح منظومه، محقق: حسن زاده آملی، ناشر ناب، تهران، ۱۴۱۷ ق
۴۰. سبزواری، شرح منظومه، محقق: حسن زاده آملی، ناشر: ناب، تهران، ۱۴۱۷ ق
۴۱. سجادی، سید جعفر، فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، ناشر: امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۴ ش
۴۲. سید قطب، ابن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، چاپ هفده، ناشر: دارالشروق للنشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۲ ق
۴۳. سید رضی، نهج‌البلاغه، مصحح: صبحی صالح، ناشر: دارالهجره، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ ق
۴۴. سید رضی، نهج‌البلاغه، ناشر: دارالهجره، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ ق
۴۵. شعرانی، میرزا ابوالحسن، نثر طوی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۸ ق
۴۶. شناخت شناسی در قرآن
۴۷. شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغة فی شرح نهج‌البلاغه، چاپ اول، ناشر: موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش
۴۸. شیخ صدوق، الخصال، چاپ اول، ناشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ ش
۴۹. شیخ کلینی، الکافی، چاپ دوم، ناشر: اسلامیه، تهران، ۱۳۶۲ ش
۵۰. صافی، محمود بن عبد الرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، چاپ چهارم، ناشر: دارالرشید مؤسسه ایمان، بیروت، ۱۴۱۸ ق

۵۱. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ناشر: مکتبه المصطفوی، قم، ۱۳۶۸ ش
۵۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ ق
۵۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، محقق: محمدجواد بلاغ، چاپ سوم، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش
۵۴. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، محقق: حسینی، سیداحمد، چاپ سوم، ناشر: کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ ش
۵۵. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، چاپ اول، ناشر: دارالافاق الجدیدة، بیروت
۵۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، ناشر: نشر هجرت، قم
۵۷. فیومی، احمدبن محمد، المصباح المنیر، چاپ دوم، ناشر: موسسه دارالهجرة، قم
۵۸. قرائتی، محسن، تفسیر نور، چاپ یازدهم، ناشر: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، تهران، ۱۳۸۳ ش
۵۹. قرشی، سیدعلی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، چاپ سوم، ناشر: بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۷ ش
۶۰. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ ش
۶۱. قزوینی حائری، سیدمحمدکاظم، شرح نهج البلاغة (قزوینی حائری)، ناشر: مطبعة النعمان، ۱۳۳۷ ش
۶۲. امام محمد غزالی، کیمیای سعادت
۶۳. کاشانی، ملافتح الله، خلاصة المنهج، محقق: شعرانی، ابوالحسن، ناشر: انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۳۷۳ ق
۶۴. کاشفی سبزواری، حسین بن علی، مواهب علیه، محقق: جلالی نائین، سیدمحمدرضا، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۶۹ ش
۶۵. کلینی، الکافی، چاپ دوم، ناشر: اسلامیة، تهران، ۱۳۶۲ ش
۶۶. گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، چاپ دوم، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق
۶۷. مترجمان، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، محقق: آية الله واعظزاده خراسان، چاپ دوم، ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۷ ش

۶۸. مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، محقق: ستوده، رضا، چاپ اول، ناشر: انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۶۰ ش
۶۹. مترجمان، تفسیر هدایت، چاپ اول، ناشر: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۷ ش
۷۰. مترجمان، تفسیر هدایت، چاپ اول، ناشر: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۷ ش
۷۱. مکارم شیرازی، ناصر، مثالهای زیبای قرآن، چاپ دوم، ناشر: نسل جوان، قم، ۱۳۸۲
۷۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، چاپ مکرر، ناشر: اسلامیه، تهران
۷۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محقق: جمعی از محققان، چاپ دوم، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق
۷۴. مصباح الشریعة
۷۵. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ناشر: سازمان تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۲ ش
۷۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ سوم، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت
۷۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری
۷۸. مظفر، محمدرضا، المنطق، ناشر: انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۷۵ ش
۷۹. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، چاپ اول، ناشر: دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۲۴ ق
۸۰. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، چاپ اول، ناشر: دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۷۵ ش
۸۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ اول، ناشر: دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۴ ش
۸۲. منزلت تدبیر در قرآن در نظام معرفت و تربیت دینی از دیدگاه علامه طباطبایی و شاگردان
۸۳. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیرالمیزان، چاپ پنجم، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴ ش
۸۴. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، شرح الاشارات و التنبیها، محقق: حسن‌زاده آملی، حسن، ناشر: انتشارات دفتر تبلیغات، قم
۸۵. نقی پورفر، ولی‌الله، پژوهشی پیرامون تدبیر در قرآن، ناشر: اسوه، قم، ۱۳۷۱ ش

۸۶. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مصحح: مؤسسة آل البيت (عليهم -

السلام)، چاپ اول، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ق

۸۷. هاشمی خوئی، میرزا حبيب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، مصحح: میانجی، سید ابراهیم، چاپ

چهارم، ناشر: مكتبة الاسلامیة، تهران، ۱۳۵۸ ش



رسالة لنيل درجة الماجستير

كلية علوم الحديث

تخصص: نهج البلاغة

عنوان الرسالة:

مفهوم التفكير فى القرآن ونهج البلاغة

استاذ المشرف:

الدكتور السيد مهدي لطفى

استاذ المساعد:

حجة الاسلام مهدي المرداني

الطالب:

حسن منصورى

عام: ١٣٩٣هـ.ش



## الخلاصة:

هذا البحث هو حول (مفهوم التفكير فى القرآن وانه تريد شرح قضية التفكير وفقا لآيات القرآنية و روايات الإمام على) وفى بداية الدراسة نقوم بشرح معنئ التفكير لتحقيق هذا الغرض وندرس كذلك من الجوانب اللغوية والاشتقاق الصرفى و فيما بعد من الجوانب الاصطلاحية.

لمزيد من التدقيق ندقق فى مفهوم التفكير و نستعرض الكلمات التى تكون لديهن اكثر ترادفا للتفكير ونستعرض ايضا الكلمات المتضادة مع التفكير. وفقا للقاعدة التى تقول: تعرف الاشياء باضدادها نحن نستخرج معنئ دقيقا للتفكير. ثم وجدنا أن التفكير يعنى جهد منظم لقوة الفكر.

فى هذه الجهود تصبح المجهولة؛ المعروف و هو الحفاظ عله العقل البشرى من الخطأ وتعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ. ثم وضحنا كلا النوع من التفكير الممدوح و المذموم. هذه الدراسة تعلم ابناء البشر استخدام الفكر بشكل صحيح حول القضايا الهامة فى الحياة. نتيجة لهذه الدراسة هى: ان التفكير هو أفضل طريقة يمكننا من خلالها الوصول للمهدف بسرعة. وقد سبق بيان هذا البحث حيث تم استخدام مصادر موثوق بها فى ثلاثة فصول التى فى الفصل الأول رسم البحوث والفصل الثانى مكرس لمفهوم التفكير من حيث اللغوى والاصطلاحى. وأيضاً خصص الفصل الثالث بميزات التفكير وفقا للقران و النهج البلاغة.

ناقشنا فى الفصل الأخير لمفاهيم المتناقضة مع التفكير و تناولنا بقدر المستطاع من الملخص التحقق من الصحة.

**الكلمات المفتاحية:** قرآن، نهج البلاغه، الامام على(عليه السلام)، التفكير

## Abstract

The present research is about (The concept of thinking in the Qur'an and nahjolbalagha) and it wants to explain the Thinking issue according to the quranic Verses and imam ali's narration.in the beginning examine the meaning of the thinking because we have to examine the meaning to achieve this purpose.we examine it from the Linguistic aspects and Morphological derivation thereafter examine it from idiomatic aspects.For more scrutiny of thinking concept we review the words that have Most synonymy with thinking.And also we rivew Antonyms words with thinking.According to the rule that says: everything known by its opposite We extract an accurate meaning of thinking.then we found that Thinking means an organized effort of notion power.In this efforts unknowns become knowns And the human mind is preserved from error.then we stated both kind of thinking praised and reviled.This study and teach it to the people to use it correctly shows the way of thinking on important issues of life.the result of this study is Thinking is the best way by which we can quickly hit the target.

This research where reliable sources have been used in three seasons has been explained that In the first chapter sketching the research and the second chapter is dedicated to the concept of thinking in terms of the literal and technical.and also In the third chapter is devoted to features of thinking according to the Quran. we have discussed in the last chapter to the concepts that they are antithetical to the thinking concept.And finishing with glimpse into the past seasons we have dealt with validation summary.  
key words:thinking.quran.nahjolbalagha.imam ali.



*the university of quran and hadith*

*Dissertation of M.A. in the field of hadith knowledges' at nahjolbalagha  
Branch*

*the subject of Dissertation is:*

**The concept of thinking in the Qur'an and  
nahjolbalagha**

*guide Master:*

***Doctor sayed mahdi lotfi***

*Advisor:*

***hojatolislam mahdi mardani***

*Collegian:*

***hasan mansoori 1393***